



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مرکز و بزنخ

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام: سید مهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرگ و برزخ از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	مرگ و برزخ از دیدگاه قرآن و حدیث (تفسیر موضوعی المیزان)
۹	مشخصات کتاب
۹	فهرست مطالب
۱۳	تقدیم به
۱۳	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی
۱۴	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی
۱۴	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس
۱۵	مقدمه ناشر
۱۶	مقدمه مؤلف
۱۸	فصل اول: تعریف مرگ و زندگی در آیات قرآن
۱۸	آفرینش مرگ و زندگی
۱۸	هدف از آفرینش مرگ و زندگی
۱۹	تقدیر مرگ و فلسفه آن
۱۹	حکم عمومی مرگ و بازگشت
۲۰	بازگشت انسان به سوی مالک خود
۲۰	عمومیت و استمرار در حیات و مرگ
۲۱	مرگ، دری به سوی نعمت‌های خدا
۲۱	نفی فرار از مرگ
۲۲	مرگ، سرنوشت محتوم
۲۲	وَاللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ
۲۳	مرگ، نوع و محل معین آن
۲۳	مرگ، رسیدن به پایان شمارش عمر

- مرگ در راه دین ۲۴
- مرگ مهاجرین الی الله ۲۵
- شهید شدن در جهاد ۲۵
- مرگ در حال اسلام ۲۶
- مسلمان مردن ۲۷
- ارزش مسلمان مردن! ۲۸
- مرگ در حال کفر ۲۸
- برابر نبودن مرگ و زندگی مجرمان با صالحان ۲۸
- مرگ، قبر، نشر و طبع کفرانگرا انسان ۲۹
- انقراض انسان‌ها به وسیله عذاب دنیوی ۳۰
- بازگشت‌ناپذیری مجتمع هلاک شده ۳۰
- دلیل عذاب انقراض و عدم انقراض اقوام گذشته ۳۱
- هلاک شدگان به دنیا باز نخواهند گشت! ۳۱
- مسئله فوت و رفع (بالا بردن) عیسی علیه‌السلام ۳۲
- مرگ: آمدن یقین، تبدیل غیب به شهود و خبر به عیان ۳۳
- فصل دوم: تعریف اجل مسمی و غیر مسمی در آیات قرآن ۳۴
- اجل مبهم و اجل مسمی ۳۴
- اجل مسمی ۳۶
- اجل مسمی، آخرین مهلت و آخرین مرحله ۳۶
- ارتباط اجل غیر مسمی با ایمان و تقوی و اطاعت ۳۷
- قدرت کشش اجل‌ها ۳۸
- استدراج و املاء - هلاکت از راه افزایش نعمت و تأخیر اجل ۳۸
- مرگ انسان، فقط با اذن خدا و اجل او ۳۹
- فصل سوم: مرحله قبض روح انسان ۳۹

- ۳۹جانستانی ملک‌الموت و رجوع انسان‌ها به خدا
- ۴۰ملک‌الموت در روایات اسلامی
- ۴۱قیافه ملک‌الموت (از مشاهدات رسول الله در شب معراج)
- ۴۲جان کندن حق است! و مردن، انتقال به خانه دیگر
- ۴۲گرفتن جان انسان‌ها در حین خواب و حین مرگ
- ۴۳مرگ و خواب
- ۴۴ملائکه حافظ جان انسان و ملائکه مأمور گرفتن جان انسان
- ۴۵معقبات یا مراقبان انسان
- ۴۶قطع ارتباطات مادی و تنهایی انسان در بازگشت
- ۴۷سؤال قبر - سؤال ملائکه از دینداری انسان تازه مرده
- ۴۹عذاب دردناک ظالمین در غمرات موت
- ۵۰سؤال ملائکه موت درباره خدایان دروغین!
- ۵۰تسلیم کافران در حال جان کندن
- ۵۱فزع کفار در حال مرگ و گرفتاری از مکان قریب
- ۵۲وقتی که جان به حلقوم می‌رسد!
- ۵۳حالت احتضار و مرگ مقربین و اصحاب یمین
- ۵۴حالت احتضار و مرگ مکذبین و ضالین
- ۵۵نمونه‌ای از شکنجه کفار بوسیله ملائکه موت
- ۵۵مرگ، زمان ظهور ملائکه
- ۵۶روز مشاهده ملائکه، روز بی‌بشارت مجرمین!
- ۵۷پشیمانی لحظه مرگ و آرزوی مهلت برای انفاق
- ۵۷نقش فرشتگان در مرگ و عالم بعد از مرگ
- ۵۸جان دادن با شکنجه ملائکه!
- ۵۸فصل چهارم: تعریف برزخ در آیات قرآن

- ۵۸ برزخ، فاصله مرگ تا قیامت
- ۵۹ عالم برزخ - دومین زندگی
- ۵۹ ادامه زندگی شهدا در برزخ و ادامه فعل و شعور آنها
- ۶۱ حیات برزخی شهدا
- ۶۲ زندگی در مرگ
- ۶۲ ورود سریع به بهشت برزخی
- ۶۳ دلیلی بر وجود عذاب و آتش در برزخ
- ۶۳ مدت درنگ در قبر
- ۶۴ عدم احساس زمان در برزخ
- ۶۴ نمونه‌ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان
- ۶۷ برگشت علم قبلی انسان بعد از مرگ و احیاء مجدد
- ۶۷ منع شیطان از دخالت در برزخ
- ۶۸ زندگی غیر اجتماعی انسان در برزخ و آخرت
- ۶۹ چگونگی محفوظ بودن انسان مرده و خاک شده
- ۷۰ بحثی پیرامون تجرد نفس
- ۷۱ سیر عوالم بعد از مرگ
- ۷۱ در برزخ استکمال نیست!
- ۷۲ عرضه بر آتش برزخ، قبل از دخول در عذاب قیامت
- ۷۳ روایات اسلامی درباره برزخ و زندگی بعد از مرگ
- ۷۶ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مرگ و برزخ از دیدگاه قرآن و حدیث (تفسیر موضوعی المیزان)

مشخصات کتاب

- سرشناسه: امین، سیدمهدی، ۱۳۱۶، - گردآورنده
- عنوان و نام پدیدآور: مرگ و برزخ از دیدگاه قرآن و حدیث/ به اهتمام مهدی امین؛ با نظارت محمد بیستونی.
- مشخصات نشر: قم: بیان جوان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر، ۱۳۸۹.
- مشخصات ظاهری: ۲۲۳ ص.؛ م ۱۴/۵ × ۱۰
- فروست: تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج. ۴۶].
- شابک: ۹۷۸-۹۶-۴۵۶۴۰-۴۷-۵
- وضعیت فهرست نویسی: فیپا
- یادداشت: این کتاب بر اساس کتاب "المیزان فی تفسیر القرآن" تألیف محمدحسین طباطبایی است.
- یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.
- عنوان دیگر: المیزان فی تفسیر القرآن.
- موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
- موضوع: مرگ -- جنبه‌های قرآنی
- موضوع: برزخ -- جنبه‌های قرآنی
- شناسه افزوده: بیستونی محمد، ۱۳۳۷ -
- شناسه افزوده: طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیر القرآن
- شناسه افزوده: شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)
- شناسه افزوده: تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج. ۴۶].
- رده بندی کنگره: BP۹۸/الف ۸۳ت ۷۴۶ ج ۱۳۸۹
- رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹
- شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۳۰۰۱۷

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- تأییدیه آیه‌الله محمد یزدی رئیس شورایی عالی مدیریت حوزه علمیه ۵۰۰۰
- تأییدیه آیه‌الله مرتضی مقتدائی مدیریت حوزه علمیه قم ۶۰۰۰
- تأییدیه آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده خبرگان رهبری ۷۰۰۰
- مقدمه ناشر ۸۰۰۰
- مقدمه مؤلف ۱۲۰۰۰
- فصل اول: تعریف مرگ و زندگی در آیات قرآن
- آفرینش مرگ و زندگی ۱۷۰۰۰

هدف از آفرینش مرگ و زندگی ۱۸۰۰۰

(۲۶۴)

تقدیر مرگ و فلسفه آن ۲۱۰۰۰

حکم عمومی مرگ و بازگشت ۲۳۰۰۰

(۲۶۵)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

بازگشت انسان به سوی مالک خود ۲۴۰۰۰

عمومیت و استمرار در حیات و مرگ ۲۶۰۰۰

مرگ، دری به سوی نعمتهای خدا ۲۸۰۰۰

نفی فرار از مرگ ۲۹۰۰۰

مرگ، سرنوشت محتوم ۳۱۰۰۰

وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ ۳۲۰۰۰

مرگ، نوع و محل معین آن ۳۴۰۰۰

مرگ، رسیدن به پایان شمارش عمر ۳۶۰۰۰

(۲۶۶)

مرگ در راه دین ۳۸۰۰۰

مرگ مهاجرین الی الله ۴۱۰۰۰

شهید شدن در جهاد ۴۴۰۰۰

(۲۶۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مرگ در حال اسلام ۴۵۰۰۰

مسلمان مردن ۵۰۰۰۰

ارزش مسلمان مردن ۵۱۰۰۰

مرگ در حال کفر ۵۳۰۰۰

برابر نبودن مرگ و زندگی مجرمان با صالحان ۵۴۰۰۰

مرگ، قبر، نشر و طبع کفرانگیز انسان ۵۶۰۰۰

انقراض انسان‌ها به وسیله عذاب دنیوی ۵۸۰۰۰

بازگشت ناپذیری مجتمع هلاک شده ۶۰۰۰۰

(۲۶۸)

دلیل عذاب انقراض و عدم انقراض اقوام گذشته ۶۲۰۰۰

هلاک شدگان به دنیا باز نخواهند گشت ۶۴۱۰۰۰

مسئله فوت و رفع (بالا بردن) عیسی علیه السلام ●●● ۶۶

(۲۶۹)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مرگ: آمدن یقین، تبدیل غیب به شهود و خبر به عیان ●●● ۷۰

فصل دوم: تعریف اجل مسمی و غیر مسمی در آیات قرآن

اجل مبهم و اجل مسمی ●●● ۷۵

اجل مسمی ●●● ۸۱

اجل مسمی، آخرین مهلت و آخرین مرحله ●●● ۸۳

ارتباط اجل غیر مسمی با ایمان و تقوی و اطاعت ●●● ۸۴

قدرت کشش اجل‌ها ●●● ۸۷

استدراج و املاء - هلاکت از راه افزایش نعمت و تأخیر اجل ●●● ۸۹

(۲۷۰)

مرگ انسان، فقط با اذن خدا و اجل او ●●● ۹۱

فصل سوم: مرحله قبض روح انسان

جان ستانی ملک‌الموت و رجوع انسان‌ها به خدا ●●● ۹۳

(۲۷۱)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ملک‌الموت در روایات اسلامی ●●● ۹۶

قیافه ملک‌الموت (از مشاهدات رسول الله در شب معراج) ●●● ۹۸

جان‌کندن حق است! و مردن، انتقال به خانه دیگر ●●● ۱۰۰

گرفتن جان انسان‌ها در حین خواب و حین مرگ ●●● ۱۰۲

مرگ و خواب ●●● ۱۰۶

ملائکه حافظ جان انسان و ملائکه مأمور گرفتن جان انسان ●●● ۱۰۸

معقبات یا مراقبان انسان ●●● ۱۱۱

قطع ارتباطات مادی و تنهایی انسان در بازگشت ●●● ۱۱۴

(۲۷۲)

سؤال قبر - سؤال ملائکه از دینداری انسان تازه مرده ●●● ۱۱۷

عذاب دردناک ظالمین در غمرات موت ●●● ۱۲۳

سؤال ملائکه موت درباره خدایان دروغین ●●● ۱۲۷!

(۲۷۳)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

تسلیم کافران در حال جان‌کندن ۱۲۹۰۰۰

فزع کفار در حال مرگ و گرفتاری از مکان قریب ۱۳۰۰۰۰

وقتی که جان به حلقوم می‌رسد ۱۳۶!۰۰۰

حالت احتضار و مرگ مقربین و اصحاب یمین ۱۳۸۰۰۰

حالت احتضار و مرگ مکذبین و ضالین ۱۴۱۰۰۰

نمونه‌ای از شکنجه کفار بوسیله ملائکه موت ۱۴۳۰۰۰

مرگ، زمان ظهور ملائکه ۱۴۵۰۰۰

روز مشاهده ملائکه، روز بی‌بشارت مجرمین ۱۴۷!۰۰۰

(۲۷۴)

پشیمانی لحظه مرگ و آرزوی مهلت برای انفاق ۱۵۰۰۰۰

نقش فرشتگان در مرگ و عالم بعد از مرگ ۱۵۳۰۰۰

جان دادن با شکنجه ملائکه ۱۵۴!۰۰۰

(۲۷۵)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل چهارم: تعریف برزخ در آیات قرآن

برزخ، فاصله مرگ تا قیامت ۱۵۷۰۰۰

عالم برزخ - دومین زندگی ۱۵۹۰۰۰

ادامه زندگی شهدا در برزخ و ادامه فعل و شعور آن‌ها ۱۶۰۰۰۰

حیات برزخی شهدا ۱۶۷۰۰۰

زندگی در مرگ ۱۶۹۰۰۰

ورود سریع به بهشت برزخی ۱۷۰۰۰۰

دلیلی بر وجود عذاب و آتش در برزخ ۱۷۱۰۰۰

(۲۷۶)

مدت درنگ در قبر ۱۷۲۰۰۰

عدم احساس زمان در برزخ ۱۷۵۰۰۰

(۲۷۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

نمونه‌ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان ۱۷۷۰۰۰

برگشت علم قبلی انسان بعد از مرگ و احیاء مجدد ۱۸۵۰۰۰

منع شیطان از دخالت در برزخ ۱۸۷۰۰۰

زندگی غیر اجتماعی انسان در برزخ و آخرت ۱۸۹۰۰۰

چگونگی محفوظ بودن انسان مرده و خاک شده ۱۹۳۰۰۰

بحثی پیرامون تجرد نفس ۱۹۵۰۰۰

سیر عوالم بعد از مرگ ۲۰۰۰۰۰

در برزخ استکمال نیست ۲۰۱۰۰۰

(۲۷۸)

عرضه بر آتش برزخ، قبل از دخول در عذاب قیامت ۲۰۳۰۰۰

روایات اسلامی درباره برزخ و زندگی بعد از مرگ ۲۰۵۰۰۰

(۲۷۹)

تقدیم به

إِلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا

وَ مَوْلَى الْمُؤَحَّدِينَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعِهِ

الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي

شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ الشَّعْبَةِ

الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ

الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدِّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَايِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،

الْحُجَّجَةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعَزَّ

الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدَّمَسْنَا

وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جُنْنَا بِبِضَاعِهِ

(۶)

مُرْجَاهُ مِنْ وَ لَائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنَّكَ وَ

فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ

إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدیه حضرت آیه الله محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورایی عالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت

فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و

رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن،

(۷)

فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی

(۸)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن مجید مانوس به‌طوری که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت‌الله‌الاعظم ارواحنا فداه باشد.

(۹)

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان المبارک ۱۴۲۷

(۱۰)

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هر کس عنوان و موضوع مدنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیاً زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۱۱)

قرآنی مفسرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۱۲)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پر حجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفاً برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیر ترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع

جیبی

(۱۳)

کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای سیدمهدی امین» می‌باشد. ایشان تمامی مجلدات تفسیر المیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیه‌الله مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان

(۱۴) مرگ و برزخ

شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به‌کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسر تنها در کنار هم گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبیری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از

مقدمه ناشر (۱۵)

اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی آورده و به‌طور عمیق مورد بحث و بررسی قرار داده است.

شیوه مرحوم علامه به این شرح است که در آغاز، چند آیه از یک سوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لغوی و بیانی آنرا شرح

می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد. ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای (۱۶) مرگ و برزخ

سید مهدی امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران - تابستان ۱۳۸۸

مقدمه ناشر (۱۷)

مقدمه مؤلف

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و

(۱۸)

تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

مقدمه مؤلف (۱۹)

اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از

جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید (۲۰) مرگ و برزخ

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائره‌المعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار

مقدمه مؤلف (۲۱)

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکر این نکته لازم است که چون ترجمه تفسیر المیزان به صورت دو مجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰ جلدی منتشر شده بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد مورد نظر خود، صرف نظر از تعداد مجلدات بروید. و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان،

(۲۲) مرگ و برزخ

تأسیس شده باشد، و استاد مسلم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست!

و صلوات خدا بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

مقدمه مؤلف (۲۳)

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیه الله طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۲۴) مرگ و برزخ

فصل اول: تعریف مرگ و زندگی در آیات قرآن

آفرینش مرگ و زندگی

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ...»

«کسی که موت و حیات را آفریده است...» (۲ / ملک)

(۲۵)

از تعلیم قرآن شریف برمی آید که مرگ به معنای عدم حیات نیست، بلکه به معنای انتقال است و امری است وجودی که مانند حیات خلقت پذیر است.

کلمه حیات در مورد چیزی بکار می‌رود که آن چیز حالتی دارد که به خاطر داشتن آن حالت دارای شعور و اراده شده است.

و کلمه موت به معنای نداشتن آن حالت است، چیزی که هست به طوری که از تعلیم قرآن بر می آید معنای دیگری به خود گرفته و آن عبارت از این است که همان موجود دارای شعور و اراده از یکی از مراحل زندگی به مرحله‌ای دیگر منتقل شود، قرآن کریم صرف این انتقال را موت خوانده با این که منتقل شونده شعور و اراده خود را از دست نداده است. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۵۸۵.

(۲۶) مرگ و برزخ

هدف از آفرینش مرگ و زندگی

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ»

«کسی که موت و حیات را آفریده تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید و او عزیز آمرزنده است.»

«لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»

«تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید.» (۲ / ملک)

هدف از آفرینش مرگ و زندگی (۲۷)

این آیه بیانگر هدف از خلقت موت و حیات است:

یعنی خدای تعالی شما را اینطور آفریده که نخست موجودی زنده باشید و سپس بمیرید و این نوع از خلقت مقدمی و امتحانی است و برای این است که به این وسیله خوب شما از بدتان متمایز شود، معلوم شود کدامتان از دیگران بهتر عمل می‌کنید و معلوم است که این امتحان و این تمایز برای هدفی دیگر است، برای پاداش و کیفری است که بشر با آن مواجه خواهد شد.

آیه فوق اشاره‌ای هم به این نکته دارد که مقصود بالذات از خلقت رساندن جزای خیر به بندگان بوده، چون در این آیه سخنی از گناه و کار زشت و کیفر نیامده، تنها عمل خوب را ذکر کرده و فرموده خلقت حیات و موت برای این است که معلوم شود کدام یک عملش بهتر است.

(۲۸) مرگ و برزخ

پس صاحبان عمل نیک مقصود اصلی از خلقتند و اما دیگران به خاطر آنان خلق شده‌اند.

آن صفتی که بر وجود هر چیزی مترتب می‌شود و در غالب افراد جریان دارد، غایت و هدف آن موجود به شمار می‌رود، هدفی که منظور آفریننده آن از پدید آوردن آن همان صفت است، مثل حیات نباتی فلان درخت که غالباً منتهی می‌شود به بار دادن درخت، پس فلان میوه که بار آن درخت است هدف و غایت هستی آن درخت محسوب می‌شود و معلوم می‌شود منظور از خلقت آن درخت همان میوه بوده و هم‌چنین حسن عمل و صلاح آن، غایت و هدف از خلقت انسان است و این نیز معلوم است که صلاح و حسن عمل اگر مطلوب است برای خودش مطلوب نیست، بلکه بدین جهت مطلوب است که در به هدف رسیدن موجودی دیگر دخالت دارد.

هدف از آفرینش مرگ و زندگی (۲۹)

آن‌چه مطلوب بالذات است حیات طیبه‌ای است که با هیچ نقصی آمیخته نیست و در معرض لغو و تاثیم قرار نمی‌گیرد، بنابراین بیان آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً» (انبیاء/ ۳۵). (۱)

تقدیر مرگ و فلسفه آن

«نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ»

«این ماییم که مرگ را بین شما مقدر کرده‌ایم و کسی نیست که از تقدیر ما سبقت بگیرد.» (۶۰ / واقعه)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۵۸۵.

(۳۰) مرگ و برزخ

وقتی خدای تعالی به انسان هستی می‌دهد، هستی محدود می‌دهد، از همان اولین لحظه تکوینش تا آخرین لحظه زندگی دنیائیش و تمامی خصوصیات که در طول این مدت به خود می‌گیرد و رها می‌کند، همه از لوازم آن محدودیت است، که یکی از آن خصوصیات هم مرگ او است، پس مرگ انسان مانند حیاتش به تقدیری از خدا است، نه این که خدا نتوانسته انسان را برای همیشه آفریده باشد.

«عَلَىٰ أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَالُكُمْ وَ تُنْشَأُكُمْ فِی مَا لَا تَعْلَمُونَ.» (۶۱ / واقعه)

می‌فرماید: خلقت ما بر اساس تبدیل امثال ماست، یعنی طبقه‌ای بمیرند و جا برای طبقه‌ای دیگر باز کنند و نیز بر این اساس است که بعد از مردن شما خلقتی دیگر و رای خلقت ناپایدار دنیوی به شما بدهیم، پس مرگ عبارت است از انتقال از خانه‌ای به

تقدیر مرگ و فلسفه آن (۳۱)

خانه‌ای دیگر و از خلقتی به خلقتی بهتر، نه این که عبارت باشد از انعدام و فناء. (۱)

حکم عمومی مرگ و بازگشت

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»

«هر نفسی مرگ را خواهد چشید و سپس به سوی ما بازگشت می‌کنید.»

(۵۷ / عنکبوت)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۲۳۰.

(۳۲) مرگ و برزخ

خدای تعالی در قرآن مجید مرگ را تشبیه کرده به چیزی که چشیدنی باشد آن گاه حکم کرده به این که این چشیدنی را همه

خواهند چشید و خلاصه مرگ عمومی است و هر کس به زودی و به طور قطع خواهد مرد. «ثُمَّ إِنَّا نُرْجِعُونَ - سپس به سوی ما برمی‌گردید،» و این عظمت رجوع به خدا را می‌رساند و می‌فرماید: زندگی دنیا جز ایامی ناچیز نیست و مرگ دنبال سر است و دنبال آن رجوع به سوی ما برای حساب، پس زینت و جلوه زندگی دنیا که یک زینت فانی است شما را از آمادگی برای لقای خدا باز ندارد و آن آمادگی این است که به خدا ایمان بیاورید و عمل صالح کنید، که سعادت ابدی دارد و محرومیت از او شقاوت و هلاکت دائمی دارد. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۶، ص: ۲۱۶.

حکم عمومی مرگ و بازگشت (۳۳)

بازگشت انسان به سوی مالک خود

«... إنا لله وَاَنَا إِلَيْهِ راجِعُونَ،»

«... ما ملک خداییم و به سوی او باز خواهیم گشت!» (۱۵۶ / بقره)

قرآن شریف در این آیه می‌فرماید: انسان مملوک خداست و بازگشتش به سوی مالکش می‌باشد.

یعنی، وجود انسان و تمامی موجوداتی که تابع وجود آدمی هستند، چه قوای او و

(۳۴) مرگ و برزخ

چه افعالش، همه قائم به ذات خدای عزیزی هستند که انسان را آفریده و ایجاد کرده، پس قوام ذات آدمی به اوست و همواره محتاج او، در همه احوالش متکی به اوست، و در حدوث و بقاءش مستقل از او نیست.

چیزی که هست آدمی تا در این نشئه زندگی می‌کند، ضرورت زندگی اجتماعی ناگزیرش کرده ملکی اعتباری برای خود درست کند و خدا هم این اعتبار را معتبر شمرده و این باعث شده که رفته رفته امر بر او مشتبه گردد و خود را مالک واقعی ملکش بپندارد لذا خدای سبحان در آیه:

«لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»

«ملک امروز از آن کیست؟ از آن خدای واحد قهار!» (۱۶ / غافر)

می‌فرماید: به زودی اعتبار نام‌برده لغو خواهد شد و اشیاء به حال قبل از اذن خدا

بازگشت انسان به سوی مالک خود (۳۵)

برمی‌گردند و روزی خواهد رسید که دیگر ملکی نماند، مگر برای خدا و بس، آن وقت است که آدمی با همه آن چیزها که

ملک خود می‌پنداشت، به سوی خدای سبحان برمی‌گردد. (۱)

عمومیت و استمرار در حیات و مرگ

«لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،»

«ملک آسمانها و زمین از آن او است، او زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر چیزی توانا است.» (۲ / حدید)

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۵۳۱.

(۳۶) مرگ و برزخ

«يُحْيِي وَيُمِيتُ»

«او زنده می‌کند و می‌میراند.»

زنده کننده و میراننده (محيی و ممیت) دو نام از نامهای خدای تعالی است. اگر خود اسم را نیاورد و به جای آن فعل مضارع آورد، برای این بود که اشاره کرده باشد به شمول و عمومیت آن نسبت به هر احياء و هر اماته، تا در نتیجه شامل ایجاد ملائکه هم بشود، چون حیات ملائکه مسبوق به مرگ نیست و نیز زنده کردن جنین در شکم مادرش و زنده کردن مردگان در روز قیامت و پدید آوردن جمادات مرده که قبلاً زنده نبودند، تا میراندن دوباره آنها صادق باشد و میراندن انسان در دنیا و برای بار دوم در برزخ که آیه شریفه «رَبَّنَا اٰمَنَّا اِثْنَيْنِ وَاٰحْيَيْنَا اِثْنَيْنِ» (۱۱ / غافر) به آن اشاره عمومیت و استمرار در حیات و مرگ (۳۷) دارد، علاوه بر این، در تعبیر به مضارع دلالت بر استمرار نیز هست. (۱)

مرگ، دری به سوی نعمت‌های خدا

«هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ!»

«او همان خدایی است که زنده می‌کند و می‌میراند پس همین که قضای چیزی را راند تنها می‌گوید باش و آن چیز موجود می‌شود!» (۶۸ / غافر)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۲۵۳.

(۳۸) مرگ و برزخ

«هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ...» یعنی خدای تعالی کسی است که عمل زنده کردن و میراندن از آن اوست و با این عمل، زندگان را از عالمی به عالمی دیگر منتقل می‌کند.

و هر یک از این میراندن و زنده کردن مبدأی است برای تصرفاتش به نعمت‌هایی که با آن نعمت‌ها بر آن کس که تدبیر امرش را می‌کند تفضل نماید، چون هر یک از میراندن و زنده کردن عالمی را به سوی آدمی می‌گشاید که در آن عالم از انواع نعمت‌های خدایی استفاده می‌کند. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۵۲۶.

مرگ، دری به سوی نعمت‌های خدا (۳۹)

نفی فرار از مرگ

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

«ای رسول ما بگو عاقبت مرگی که از آن می‌گریزید شما را البته ملاقات خواهد کرد و پس از مرگ به سوی خدایی که دانای پیدا و پنهانست باز می‌گردید و او شما را به آنچه از نیک و بد کرده‌اید آگاه می‌سازد.» (۸ / جمعه)

در آیه شریفه چند اشاره هست: اول اشاره‌ای است به این که مرگ حق است و حتمی است، همچنان که در جای دیگر فرموده: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۳۵ / انبیاء) و باز

(۴۰) مرگ و برزخ

فرموده: «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ» (۶۰ / واقعه)

دوم اشاره می‌کند به این که برگشت به سوی خدا برای پس دادن حساب اعمال حق است و در آن شکی نیست.

سوم اشاره دارد به این که به زودی به حقیقت اعمالی که کرده‌اند واقف گشته، تمامی اعمالشان بدون کم و کاست به ایشان برمی‌گردد.

و چهارم اشاره دارد به این که چیزی از اعمال آنان بر خدای تعالی پوشیده نیست. و به خاطر این که به این معنا اشاره کرده باشد جمله «عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» را به جای کلمه الله آورد. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۴۵۲.

نفی فرار از مرگ (۴۱)

مرگ، سرنوشت محتوم

«أَيْنَ مَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ...»

«هر جا که باشید مرگ شما را در می‌یابد هر چند که در بناهای استوار باشید.»

(۷۸ / نساء)

«بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ» معنایش بناهای محکم و بلندی است که در چهار کنج قلعه‌ها می‌سازند تا افراد از شر دشمنان در آن پناهنده شوند.

این گفتار اساسش تمثیل است، می‌خواهد مثالی بیاورد برای اموری که به وسیله آن‌ها آدمی خود را از ناملازمات و خطرهای حفظ می‌کند و حاصل معنا این است که مرگ

(۴۲) مرگ و برزخ

سرنوشتی است که درک آن از احدی فوت نمی‌شود، هر چند که شما به منظور فرار از آن به محکم‌ترین پناهگاه‌ها، پناهنده شوید، بنا بر این دیگر جای آن نیست که توهم کنید اگر در جنگ و کارزار حاضر نشوید و یا به عبارت دیگر اگر خدای تعالی جهاد و جنگ را بر شما واجب نکرده بود شما از خطر مرگ رها می‌شدید و خلاصه مرگ به سراغتان نمی‌آمد، چون مرگ شما به هر حال خواهد آمد. (۱)

وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ

۱- المیزان ج: ۵، ص: ۶.

وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ (۴۳)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»

«ای گروهندگان به دین اسلام شما بمانند آنان که راه کفر و نفاق پیمودند، نباشید که گفتند اگر برادران و خویشان ما به سفر نمی‌رفتند و یا به جنگ حاضر نمی‌شدند به چنگ مرگ نمی‌افتادند، این آرزوهای باطل را خدا حسرت دل‌های آنان خواهد کرد و خدا است که زنده می‌گرداند و می‌میراند، در هر وقت و به هر سبب که می‌خواهد و به هر چه کنید آگاه است.» (۱۵۶ / آل عمران)

مفهوم آیه نهی مؤمنین است از این که مثل کافران باشند و درباره کسانی که در

(۴۴) مرگ و برزخ

بیرون شهر یا در غیاب بستگان و یا در جنگ از دنیا بروند بگویند: اگر نزد ما مانده بودند نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند، برای این که این سخن آدمی را به سوی عذابی قلبی و شکنجه‌ای الهی که همان حسرت باشد گرفتار می‌کند، علاوه بر این که سخنی است ناشی از جهل، برای این که دوری فلان شخص از خانواده و بستگانش، نه او را زنده می‌کند و نه می‌میراند و اصولاً احیا و اماتة از شؤون مختص به خدای تعالی است، خدای وحده که شریکی برای او نیست، پس زنده‌ها که شما مسلمانان مثل آن کفار نباشید،

که خدا بدان چه می‌کنید بصیر و بینا است. «وَلَيْسَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ لَمَغْفِرَةً مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ!» (آل عمران/۱)

۱- المیزان ج: ۴، ص: ۸۴.

وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ (۴۵)

مرگ، نوع و محل معین آن

«يَقُولُونَ لَوْ كَان لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قَتَلْنَا هَيْهُنَا قُل لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ...»
 «... می‌گویند اگر کار ما به وحی خدا و آئین حق بود شکست نمی‌خوردیم و گروهی در این جا کشته نمی‌شدیم، بگو ای پیغمبر اگر در خانه‌های خود هم بودید باز آن که سرنوشت آن‌ها در قضای الهی کشته شدن است از خانه به قتلگاه به پای خود البته بیرون می‌آمدند...» (آل عمران / ۱۵۴)

(۴۶) مرگ و برزخ

با این کلام دو چیز را روشن کرد:

اول این که: کشته شدن هر یک از شما در معرکه جنگ دلیل بر این نیست که شما بر حق نیستید، بلکه قضای الهی که گریز و مفری از آن نیست بر این جاری شده که این کشته‌شدگان در این نقطه از زمین، به وسیله قتل از دنیا بروند و به فرض این که شما برای قتال بیرون نمی‌آمدید، باز آن‌هایی که قتل بر آنان نوشته شده بود در همین نقطه کشته می‌شدند، پس هیچ گریزی از اجل مسما نیست، نه می‌توانید ساعتی تأخیرش بیندازید و نه تقدیمش بدارید.

نکته دوم که روشن کرد، این بود که سنت خدای تعالی بر این جاری شده است که ابتلا- و خالص‌سازی عمومی باشد، هم شامل آنان شود و هم شامل شما، پس شما چاره‌ای

مرگ، نوع و محل معین آن (۴۷)

از این بیرون آمدنتان و وقوع این قتال نداشته‌اید، باید این وضع پیش می‌آمد تا مقتولان شما به قتل برسند و به درجات خود نائل گردند و شما هم هر یک وضع خاص به خود را بگیرید و با آزمایش افکار باطنی شما و خالص‌سازی ایمان و شرک قلبیتان یکی از دو طرف سعادت و شقاوت برایتان متعین شود. (۱)

مرگ، رسیدن به پایان شمارش عمر

«فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا»

«تو درباره ایشان عجله مکن که ما برای آنان روزشماری می‌کنیم،

۱- المیزان ج: ۴، ص: ۷۵.

(۴۸) مرگ و برزخ

شمارکردنی دقیق.» (۸۴ / مریم)

چون شمردن هر چیزی آن را به آخر می‌رساند و نابود می‌کند، به این عنایت، خدای تعالی در این آیه خواسته است بفرماید: ما عمر ایشان را به آخر می‌رسانیم و تا آخرین نفس می‌شماریم، گویا نفس‌های عمر ایشان را در نزد خود ذخیره کرده و دانه دانه می‌فرستد تا تمام شود و آن روزی است که وعده عذابشان داده است.

و چون مدت بقای آدمی، مدت آزمایش و امتحان او است، هم‌چنان که آیه «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ

عَمَلًا» (۷ / کهف) اشاره به آن دارد، در نتیجه شمردن عمر در حقیقت شمردن اعمالی است که در نامه عمر نوشته می‌شود، تا بدان وسیله بنیه زندگی جاودانه آخرت تمام شود و در آن آن‌چه مایه سعادت زندگی او مرگ، رسیدن به پایان شمارش عمر (۴۹)

در آن‌جا است، تا دانه آخر شمرده می‌شود، که چه نعمت‌هایی دارد و چه نعمت‌هایی و همان‌طور که ماندن جنین در رحم مادر، باعث تمامیت خلقت جسم او می‌شود، ماندن آدمی هم در دنیا برای همین است که خلقت جاننش پخته و تکمیل گردد و خدا آن‌چه از عطایا برایش تقدیر نموده برایش تا به آخر بشمارد.

و بنابراین جا ندارد که انسانی از خدای تعالی مرگ کسی را طلب کند و در آن استعجال نماید چه انسان کافر فاجر و چه مؤمن صالح، برای این که مدت بقای اولی در دنیا همان مدت شمردن گناهان او است، تا در برابرش کیفر شود و مدت بقای دومی مدت شمردن حسنات او است، تا در برابرش پاداش داده شود و بدان متنعم گردد و این آیه شمردن را مقید به هیچ قیدی نکرده، ولی از ظاهرش در بدو نظر چنین فهمیده می‌شود که مقصود شمردن نفس‌ها، یا ایام زندگی است. (۱)

(۵۰) مرگ و برزخ

مرگ در راه دین

«وَلَتَبْلُوَنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ، الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ!»

«و ما شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش اموال و میوه‌ها (اولاد) آزمایش می‌کنیم، به آنان که شکیباً شوند مژده بده! آنان که چون بلا و مصیبتی به

۱- المیزان ج: ۱۴، ص: ۱۵۰.

مرگ در راه دین (۵۱)

آن‌ها برسد بگویند: بی شک ما از آن خدائیم و بی گمان به سوی او باز می‌گردیم!»

(۱۵۵ و ۱۵۶ / بقره)

خدای تعالی در این آیه به عموم شدائدی که ممکن است مسلمانان در راه مبارزه با باطل گرفتارش شوند، اشاره نموده و آن عبارت است از: خوف و گرسنگی و نقص اموال و جان‌ها و ثمرات (اولاد).

به زودی ایشان را به بوته آزمایشی می‌برد که رسیدنشان به معالی برایشان فراهم نمی‌شود و زندگی شرافتمندانه‌شان صافی نمی‌شود و به دین حنیف نمی‌رسند، مگر به آن آزمایش و آن عبارت است از جنگ و قتل که یگانه راه پیروزی در آن این است که خود را در دو قلعه محکم، یعنی صبر و نماز، متحصن کنند و از این دو نیرو مدد بگیرند،

(۵۲) مرگ و برزخ

و علاوه بر آن دو نیرو، یک نیروی سوم هم داشته باشند و آن طرز فکر صحیح است که هیچ قومی دارای این فکر نشدند، مگر آن‌که به هدفشان هرچه هم بلند بوده رسیده‌اند و نهایت درجه کمال خود را یافته‌اند و در جنگ، صاحب نیروی خارق‌العاده‌ای شده‌اند که عرصه جنگ برایشان چون حجله عروس محبوب گشته است و آن طرز فکر این است: که ایمان داشته باشند به این که کشتگان ایشان مرده و نابود شده نیستند و هر کوششی که با جان و مال خود می‌کنند، باطل و هدر نیست، اگر دشمن را بکشند، خود را به حیاتی رسانده‌اند که دیگر دشمن با ظلم و جور خود بر آنان حکومت نمی‌کند و اگر خود کشته شوند، به زندگی واقعی رسیده‌اند و بار ظلم و جور بر آنان تحکم ندارد، پس در هر دو صورت موفق و پیروزند.

لذا رسول گرامی خود را دستور می‌دهد: نخست ایشان را بشارت دهد، ولی متعلق

مرگ در راه دین (۵۳)

بشارت را ذکر نمی‌کند، تا با همین ذکر نکردن به عظمت آن اشاره کرده باشد و بفهماند: همینکه این بشارت از ناحیه خداست، جز خیر و جمیل نیست و این خیر و جمیل را رب العزّة ضمانت کرده است.

و سپس بیان می‌کند: که صابران کیانند؟ آن‌ها ایند که هنگام مصیبت می‌گویند: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ!**(۱)

مرگ مهاجرین الی الله

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۵۳۰.

(۵۴) مرگ و برزخ

«... وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»

«... و کسی که هجرت کنان از خانه خویش به سوی خدا و رسولش درآید و در همین بین مرگش فرا رسد، پاداشش به عهده خدا افتاده و مغفرت و رحمت کار خدا و صفت او است.» (۱۰۰ / نساء)

مهاجرت به سوی خدا و رسول کنایه است از مهاجرت به سرزمین اسلام، سرزمینی که انسان‌ها می‌توانند در آن‌جا با کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آشنا شده و سپس به آن دو عمل کنند.

آن‌ها که از شهر و خانه خود خارج شدند و به سوی خدا و رسول او صلی‌الله‌علیه‌وآله مهاجرت کردند و در دار هجرت مرگشان رسید، چنین کسانی اجرشان

مرگ مهاجرین الی الله (۵۵)

به عهده خدای تعالی است.

این آیات از نظر مضمون اختصاص به زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و مردم آن زمان ندارد، بلکه در همه زمان‌ها جریان خواهد داشت، هر چند که سبب نزولش حالتی بوده که مسلمین در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و در خصوص شبه جزیره عربستان و در فاصله زمانی بین هجرت به مدینه و بین فتح مکه داشته‌اند.

ملاک‌هایی که در اسلام هست، در همه زمان‌ها حاکم است و بر هر مسلمانی واجب است تا آن‌جا که برایش امکان دارد، این ملاک‌ها را بر پا دارد، یعنی تا آن‌جا که می‌تواند معالم دین را بیاموزد و خود را به استضعاف نزند و باز تا حدی که می‌تواند شعائر دین را بپا داشته به احکام آن عمل کند و سیطره کفر را بهانه برای ترک آن وظایف قرار ندهد.

و به فرضی که در سرزمینی زندگی می‌کند که سیطره کفر بدان حد باشد که نه

(۵۶) مرگ و برزخ

اجازه آموزش معالم دین را به او بدهد و نه بتواند شعائر آن را بپا داشته، احکامش را عملی سازد باید از آن سرزمین کوچ کرده بجایی دیگر مهاجرت نماید، حال چه این که سرزمین اول نام و عنوانش دار شرک باشد یا نباشد و چه این که سرزمین دوم نام و

عنوانش دار اسلام باشد و یا نباشد. (۱)

شهید شدن در جهاد

از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «مردی خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شرفیاب شد و عرض داشت: من برای جهاد بسیار نشاط و رغبت دارم، فرمود:

۱- المیزان ج: ۵، ص: ۸۳.

شهید شدن در جهاد (۵۷)

در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی زنده خواهی شد و نزد خدا روزی خواهی خورد و اگر سالم برگشتی و به مرگ طبیعی مردی، اجرت نزد خدا محفوظ است.» از این که فرمود: «و اگر بمیری» اشاره است به آیه شریفه: «... وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ...» (۱۰۰ / نساء)

یعنی کسی که به منظور مهاجرت به سوی خدا و رسولش از خانه‌اش بیرون می‌شود و سپس مرگ او را درمی‌یابد، اجرش نزد خدا محفوظ است.

و این آیه دلالت دارد بر این که بیرون شدن به سوی جهاد، مهاجرت به سوی خدا و رسول است. (۱)

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۵۷۴.

(۵۸) مرگ و برزخ

مرگ در حال اسلام

«وَ وَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا نَبِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»

«و ابراهیم فرزندان خود را و یعقوب هم، به این اسلام سفارش کرده و گفت: ای پسران من! خدا دین را برای شما برگزید زنده ماندن در حالی بمیرید که اسلام نداشته باشید.» (۱۳۲ / بقره)

مرگ در حال اسلام (۵۹)

یعنی همواره ملازم با اسلام باشید تا مرگتان در حال اسلامتان واقع شود. این آیه شریفه به این معنا اشاره دارد، که ملت و دین، همان دین اسلام است. در روایات اسلامی، در بحار الأنوار از ارشاد دلیمی، یکی از احادیث معراج را با دو سند آورده، که از جمله مطالب آن این است که خدای سبحان به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای احمد! هیچ می‌دانی کدام زندگی گوارتر و کدام حیات جاودانه‌تر است؟ عرضه داشت: پروردگارا، نه، فرمود: اما عیش گوارا، آن عیشی است که صاحبش از ذکر و یاد من سست نشود و نعمت مرا فراموش نکند و جاهل به حق من نشود، شب و روز رضای مرا طلب کند.

و اما حیات جاودان، آن حیاتی است که یکسره و همه دقایقش به نفع صاحبش تمام شود و آنچنان در بهره‌گیری از آن حریص باشد، که دنیا در نظرش خوار گردد و

(۶۰) مرگ و برزخ

کوچک شود و در مقابل، آخرت در نظرش عظیم شود و خواست مرا بر خواست خودش مقدم بدارد و همه در پی به دست آوردن رضای من باشد، حق نعمتم را عظیم شمرد، رفتاری را که با او کردم به یاد آورد، شب و روز در برابر هر کار زشت و گناه مراقب من باشد، قلب خویش را از آن چه ناخوشایند من است پاک کند، شیطان و وساوس او را دشمن بدارد و ابلیس را بر قلب خود مسلط نسازد و در آن راه ندهد.

که اگر چنین کند، محبتی در دلش می‌افکنم که فکر و ذکرش و فراغ و اشتغالش و هم و غمش و گفتگوش همه از نعمت‌های من شود، آن نعمت‌ها که به سایر اهل محبتم دادم و در نتیجه چشم و گوش دلش را باز کنم، تا دیگر با قلب خود بشنود و با قلب ببیند و به جلال و عظمت نظر کند و دنیا را بر او تنگ کنم و آنچه لذت دنیایی است از نظرش بیندازم، تا حدی که آن را دشمن بدارد.

مرگ در حال اسلام (۶۱)

و همان‌طور که چوپان گله را از ورطه‌های هلاکت دور می‌کند من او را از دنیا و آنچه در آنست دور می‌کنم، آن وقت است که از مردم می‌گریزد، آن هم چه گریزی؟ و در آخر از دار فنا به دار بقاء و از دار شیطان به دار رحمان منتقل می‌شود.

ای احمد! من او را به زیور هیبت و عظمت می‌آرایم، این است آن عیش گوارا و آن حیات جاودان و این مقام خاص دارندگان رضا است، پس هر کس بر وفق رضای من عمل کند، مداومت و ملازمت بر سه چیز را به او بدهم، اول آن که با شکر آشنایش می‌کنم، که دیگر مانند شکر دیگران آمیخته با جهل نباشد و قلبش را آنچنان از یاد خود پر کنم، که دیگر جایی برای نسیان در آن نباشد و آنچنان از محبت خودم پر کنم، که دیگر جایی برای محبت مخلوق‌ها در آن نماند.

آن وقت است که وقتی به من محبت می‌ورزد، به او محبت می‌ورزم و چشم دلش را
(۶۲) مرگ و برزخ

به سوی جلالم باز می‌کنم و دیگر هیچ سری از اسرار خلقم را از او مخفی نمی‌دارم و در تاریکی‌های شب و روشنایی روز با او راز می‌گویم، آنچنان که دیگر مجالی برای سخن گفتن با مخلوقین و نشست و برخاست با آنان برایش نماند، سخن خود و ملائکه‌ام را به گوشش می‌شنویم و با آن اسرار که از خلق خود پوشانده‌ام آشنایش سازم.

جامه حیا بر تنش بپوشانم، آنچنان که تمامی خلائق از او شرم بدارند و چون در زمین راه می‌رود، آمرزیده برود، ظرفیت و بصیرت قلبش را بسیار کنم و هیچ چیز از بهشت و آتش را از او مخفی ندارم و او را با آن دلهره‌ها و شدائد که مردم در قیامت گرفتارش آیند و با آن حساب سختی که از توانگران و فقراء و علماء و جهال می‌کشم، آشنایش می‌سازم، وقتی او را در قبر می‌خوابانند، نکیر و منکر را بر او نازل کنم، تا بازجویش کنند، در حالیکه هیچ اندوهی از مردن و هیچ ظلمتی از قبر و لحد و هیچ همی از هول مطلع نداشته باشد.

مرگ در حال اسلام (۶۳)

آن‌گاه میزانی برایش نصب کنم و نامه‌ای برایش بگشایم و نامه‌اش را به دست راستش بدهم، او را در حالیکه باز و روشن است، بخواند و آن‌گاه بین خودم و او مترجمی نگذارم، این صفات دوستداران است.

ای احمد! هم خود را، هم واحد کن و زیانت را زبانی واحد و بدنت را بدنی زنده ساز، که تا ابد غافل نماند، چه هر کس از من غافل شود، من در امر او بی‌اعتنا شوم، دیگر باکی ندارم که در کدام وادی هلاک شود.» (۱)

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۴۵۱ تا ۴۸۱.

(۶۴) مرگ و برزخ

مسلمان مردن

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا آن‌طور که شایسته اوست پروا کنید و زنده بماند جز با حالت اسلام بمیرید!» (۱۰۲ / آل عمران)

«وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»

نهی از مردن بدون اسلام کنایه است از این که همواره و در همه حالات ملتزم به اسلام باش تا قهرا هر وقت مرگت رسید، در یکی از حالات اسلامت باشد و در حال اسلام مرده باشی. (۱)

مسلمان مردن (۶۵)

ارزش مسلمان مردن!

«... فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»

«... تویی فاطر آسمان‌ها و زمین! تو در دنیا و آخرت مولای منی، مرا مسلمان بمیران و قرین شایسته گانم بفرما!» (۱۰۱ / یوسف)

دل‌های اولیاء خدا و مُخْلِصِينَ از بندگانش از راه این اسم، یعنی اسم فاطر

۱- المیزان ج: ۳، ص: ۵۶۷.

(۶۶) مرگ و برزخ

(که به معنای وجود لذاته خدا و ایجاد غیر خود است،) متوجه او می‌شوند.

یوسف علیه‌السلام هم که یکی از فرستادگان و مُخْلِصِينَ او است در جایی که سخن از ولایت او به میان می‌آورد می‌گوید: «... فَاطِرَ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ!»

معنای درخواست (مرا مُسلم بمیران) این است که خدایا اخلاص و اسلام مرا مادامی که زنده‌ام برایم باقی بدار.

و به عبارت دیگر این است که تا زنده است مُسلم زندگی کند، تا در نتیجه دم مرگ هم مُسلم بمیرد و این کنایه است از این که

خداوند او را تا دم مرگ بر اسلام پایدار بدارد، نه این که معنایش این باشد که دم مرگ مسلم باشم، هرچند در زندگی مسلم نبودم

و نه این که درخواست مرگ باشد و معنایش این باشد که خدایا الان که

ارزش مسلمان مردن! (۶۷)

دارای اسلام مرا بمیران. (۱)

مرگ در حال کفر

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا، وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا...»

«کسانی که کافر شدند و مردند در حالی که همچنان بر کفر خود باقی بودند...»

(۱۶۱ / بقره)

۱- المیزان ج: ۱۱، ص: ۳۴۰.

(۶۸) مرگ و برزخ

این جمله کنایه است از اصرار و پافشاری کفار در کفر و عناد و لجبازیشان در قبول نکردن حق، چون کسی که از بی‌توجهی به دین

حق متدین نباشد، نه از روی عناد و کبرورزی، چنین کسی در حقیقت کافر نیست، بلکه مستضعفی است که امرش به دست خدا

است شاهدش این است که خدای تعالی کفر کافران را در غالب آیات قرآن، مقید به تکذیب می‌کند، مخصوصا در آیات هبوط

آدم که مشتمل بر اولین حکم شرعی است که خدا برای بشر تعیین کرده می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» «... کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب

کردند، ایشان اهل آتشدن و در آن جاودانند!» (۳۹ / بقره) (۱)

۱- المیزان ج: ۳، ص: ۵۶۷.

مرگ در حال کفر (۶۹)

برابر نبودن مرگ و زندگی مجرمان با صالحان

«أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»،

«آیا کسانی که گناه مرتکب می‌شوند پنداشته‌اند که ما با آنان همان گونه رفتار می‌کنیم که با اشخاص با ایمان و دارای اعمال صالح می‌کنیم و خیال کرده‌اند زندگی و مرگشان با آن افراد یکسان است و چه بد پنداری است که کرده‌اند!» (۲۱ / جاثیه)

(۷۰) مرگ و برزخ

اشخاصی که دارای ایمان و عمل صالح هستند، در زمان حیات طریقه زندگیشان را با بصیرت سلوک می‌کنند و در راه زندگی دارای هدایت و رحمتی از ناحیه پروردگار خویشند. ولی آدم بدکار دستش از این بصیرت و هدایت و رحمت تهی است. این دو طایفه در مرگ هم مساوی نیستند، برای این که مرگ همان طور که برهان‌های روشن شهادت می‌دهد، انعدام و بطلان نفس انسانیت نیست، بلکه مردن عبارت است از برگشتن به سوی خدای سبحان و انتقال از سرای دنیا به سرایی دیگر، از سرایی ناپایدار به سرایی پایدار و جاودان، سرایی که مؤمن صالح در آن قرین سعادت و نعمت و دیگران در شقاوت و عذاب زندگی می‌کنند. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۲۶۰.

برابر نبودن مرگ و زندگی مجرمان با صالحان (۷۱)

مرگ، قبر، نشر و طبع کفرانگر انسان

«ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ»،

«آن‌گاه دچار مرگ و سپس داخل قبرش ساخت»،

«ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ»،

«و سپس هر وقت بخواهد دوباره زنده‌اش می‌کند»،

«كَأَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ»،

«نه هرگز بلکه کفر و عصیان ورزید»، (۲۱ تا ۲۳ / عبس)

(۷۲) مرگ و برزخ

انسان مخلوقی است که از اولین لحظه وجودش تا به آخر تحت تدبیر خدای تعالی است، اوست که وی را خلق می‌کند و تقدیر می‌نماید و راه را برایش هموار می‌سازد، می‌میراند و در قبر می‌کند و مجدداً از قبر بیرونش می‌آورد، همه این‌ها نعمت‌هایی است از خدای تعالی، حال که جریان بدین قرار است پس انسان چه باید بکند و چه کرد، آیا در برابر مقام ربوبیت خاضع گردید یا نه؟ و آیا شکر نعمت را به جای آورد یا نه؟ نه، انسان چنین نکرد، «لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ»، هرگز آن‌چه را خدای تعالی دستور داد به انجام نرساند بلکه کفران و نافرمانی کرد.

مذمت و ملامتی که در آیه آمده متوجه انسان طبیعی است یعنی می‌خواهد بفرماید طبع انسان چنین است که اگر به خودش واگذار شود در کفر افراط می‌کند،

مرگ، قبر، نشر و طبع کفرانگر انسان (۷۳)

و این همان مطلبی است که آیه زیر افاده‌اش می‌کند: «...إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظُلُومٌ كَفَّارٌ»، (۳۴ / ابراهیم) که قهراً با انسان‌هایی منطبق می‌شود که فعلاً مبتلا به کفر و افراط در آن هستند و با حق دشمنی می‌ورزند. (۱)

انقراض انسان‌ها به وسیله عذاب دنیوی

«وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ

۱- المیزان ج: ۲۰، ص: ۳۳۹.

(۷۴) مرگ و برزخ

مِنْ زَوَالٍ؟»

«و مردم را بترسان از روزی که عذاب موعود به سراغشان می‌آید کسانی که ستم کرده‌اند گویند: پروردگارا ما را تا مدتی مهلت ده تا دعوت تو را اجابت کنیم و پیرو پیغمبران شویم! مگر شما نبودید که پیش از این قسم خوردید که زوال ندارید؟» (۴۴ / ابراهیم)

«وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ...» انذار در این آیه، انذار به عذاب استیصال دنیوی است، که هر چند از امت ستمکار بر نمی‌گردد و نسل ستمکاران را قطع می‌کند، ولی از یک فرد قابل برگشت است.

مؤمنین هیچ‌وقت به چنین عذابی که به کلی منقرضشان کند مبتلا نمی‌گردند و این

انقراض انسان‌ها به وسیله عذاب دنیوی (۷۵)

عذاب مخصوص امت‌ها است که به خاطر ظلمشان بدان دچار می‌گردند، نه تمام افراد امت و لذا می‌بینیم خدای تعالی می‌فرماید: «ثُمَّ نُجِی رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ.» (۱۰۳ / یونس)

خدای تعالی در امت‌های گذشته و حتی در امت محمدی این قضاء را رانده که در صورت ارتکاب کفر و ستم دچار انقراضشان می‌کند و این مطلب را بارها در کلام مجیدش تکرار فرموده است.

و روزی که چنین عذاب‌هایی بیاید روزیست که زمین را از آلودگی و پلیدی شرک و ظلم پاک می‌کند و دیگر به غیر از خدا کسی در روی زمین عبادت نمی‌شود، زیرا دعوت، دعوت عمومی است و مقصود از امت هم تمامی ساکنین عالمند.

و وقتی به وسیله عذاب انقراض، شرک ریشه کن شود دیگر جز مؤمنین کسی

(۷۶) مرگ و برزخ

باقی نمی‌ماند، آن وقت است که دین هر چه باشد خالص برای خدا می‌شود، هم‌چنان که فرموده: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.» (۱۰۵ / انبیاء) (۱)

بازگشت‌ناپذیری مجتمع هلاک شده

«وَ حَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ،»

«بر هر دهکده که هلاکشان کردیم مقرر کردیم که دیگر بازنگردند.» (۹۵ / انبیاء)

۱- المیزان ج: ۱۲، ص: ۱۲۰.

بازگشت‌ناپذیری مجتمع هلاک‌شده (۷۷)

خدای تعالی در این آیه به جای فرد، مجتمع را مورد سخن قرار داده و فرموده: «وَ حَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا...» و این بدان جهت است که فساد فرد به طبع به فساد جامعه سرایت می‌کند و به طغیان جامعه منتهی می‌شود و آن‌گاه دیگر عذاب بر آنان حتمی می‌شود و همه هلاک می‌گردند، هم‌چنان که در سوره‌اسری فرموده: «وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا

عَذَابًا شَدِيدًا...» (۵۸ / اسری)

و معنای آیه این است که: آن قریه‌ای که عمل صالح توأم با ایمان انجام نداد و امرشان منجر به هلاکت شد، دیگر محال است که دوباره زنده شود و مافات را تدارک نموده سعی خود را مشکور و اعمال خود را مکتوب و مقبول کند. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۴، ص: ۴۵۸.

(۷۸) مرگ و برزخ

دلیل عذاب انقراض و عدم انقراض اقوام گذشته

«وَمَا تَفْرُقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيَا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ»

«در دین تفرقه نکردند مگر بعد از آن که به حقانیت دین یقین داشتند و حسدی که به یکدیگر می‌ورزیدند و ادارشان کرد تفرقه کنند و اگر حکم ازلی خدا بر این قرار

دلیل عذاب انقراض و عدم انقراض اقوام گذشته (۷۹)

نگرفته بود که تا مدتی معین زنده بمانند، کارشان را یکسره می‌کردیم، چون اینان که با علم به حقانیت، آن را انکار کردند باعث شدند نسل‌های بعدی درباره آن در شکی عمیق قرار گیرند.» (۱۴ / شوری)

هلاکت و قضاهایی که درباره اقوام گذشته در قرآن کریم آمده، راجع به هلاکت آنان در زمان پیامبرشان بوده، فلان قوم وقتی دعوت پیغمبر خود را نپذیرفتند، در عصر همان پیامبر مبتلا به عذاب می‌شده و هلاک می‌گردیده، مانند قوم نوح، هود و صالح که همه در زمان پیامبرشان هلاک شدند ولی آیه مورد بحث راجع به اختلافی است که امت‌ها بعد از درگذشت پیغمبرشان در دین خود راه انداخته‌اند و این از سیاق کاملاً روشن است.

(۸۰) مرگ و برزخ

مراد از کلمه‌ای که در سابق گذشت یکی از فرمان‌هایی است که خدا در آغاز خلقت بشر صادر کرد، نظیر این که همان روزها فرمود: «...وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» (۲۴ / اعراف) اگر نبود این مسأله که خدا از سابق این قضا را رانده بود که بنی آدم هر یک چقدر در زمین بمانند و تا چه مدت و به چه مقدار از زندگی در زمین بهره‌مند شوند هر آینه بین آنان حکم می‌کرد، یعنی به دنبال اختلافی که در دین خدا کرده و از راه او منحرف شدند، حکم می‌نمود و همه را به مقتضای این جرم بزرگ هلاک می‌فرمود. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۴۲.

دلیل عذاب انقراض و عدم انقراض اقوام گذشته (۸۱)

هلاک شدگان به دنیا باز نخواهند گشت!

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ. إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ»

«و ما برای هلاک ساختن مردم او لشکری از آسمان نفرستادیم و نباید هم می‌فرستادیم، چون از بین بردن آن‌ها به بیش از یک صیحه نیاز نداشت آری یک صیحه برخاست و همه آن‌ها در جای خود خشکیدند.» (۲۸ و ۲۹ / یس)

(... از دورترین نقطه شهر مردی شتابان آمد و گفت هان ای مردم فرستادگان خدا را پیروی کنید... مردم او را کشتند، ما بعد از قتل او، دیگر هیچ لشکری از آسمان بر قوم او

(۸۲) مرگ و برزخ

نازل نکردیم و نازل کننده هم نبودیم. کار هلاکت آن قوم در نظر خدای تعالی بسیار ناچیز و غیر قابل اعتنا بود و خدا انتقام آن مرد را از آن قوم گرفت و هلاکشان کرد و هلاک کردن آن‌ها برای خدا آسان بود و احتیاج نداشت از آسمان لشکری از ملائکه بفرستد تا با آن‌ها بجنگد و هلاکشان کند و به همین جهت در هلاکت آنان و هلاکت هیچ یک از امت‌های گذشته این کار را نکرد، بلکه با یک صیحه آسمانی هلاکشان ساخت:

«إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ!»

«الْمَ يَرَوُا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ؟»

«آیا از بسیاری هلاک شدگان عبرت نمی‌گیرند که در قرون گذشته به امر خدا هلاک شدند؟ و به اخذ الهی مأخوذ گشتند و دیگر به عیش و نوش در دنیا باز نخواهند گشت؟» (۲۹ و ۳۱ / یس). (۱)
هلاک شدگان به دنیا باز نخواهند گشت! (۸۳)

مسئله فوت و رفع (بالا بردن) عیسی علیه السلام

«أَذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.»

«و به یاد آر آن زمان را که خدای تعالی گفت: ای عیسی من تو را خواهم گرفت و به سوی خود بالا خواهم برد و از شر کسانی که کافر شدند پاک خواهم
۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۱۱۷.

(۸۴) مرگ و برزخ

کرد و پیروان را بر کسانی که کافر شدند برتری تا قیامت می‌دهم آن‌گاه برگشتان به سوی من است و من بین شما در آنچه اختلاف می‌کنید حکم خواهم کرد.» (۵۵ / آل عمران)
«توفی» به معنای گرفتن چیزی به طور تام و کامل است و به همین جهت در موت استعمال می‌شود، چون خدای تعالی در هنگام مرگ آدمی، جان او را از بدنش می‌گیرد.

و دقت در آیه بالا این نکته را نتیجه می‌دهد که کلمه توفی در قرآن به معنای مرگ نیامده، بلکه اگر در مورد مرگ استعمال شده تنها به عنایت گرفتن و حفظ کردن بوده، به عبارتی دیگر کلمه توفی را در آن لحظه‌ای که خدای تعالی جان را می‌گیرد، استعمال کرده تا بفهماند جان انسان‌ها با مردن باطل و فانی نمی‌شود و این‌ها که گمان

مسئله فوت و رفع (بالا بردن) عیسی علیه السلام (۸۵)

کرده‌اند مردن، نابود شدن است جاهل به حقیقت امرند، بلکه خدای تعالی جان‌ها را می‌گیرد و حفظ می‌کند تا در روز بازگشت خلاق به سوی خودش دوباره به بدن‌ها برگرداند و اما در مواردی که این عنایت منظور نیست و تنها سخن از مردن است، قرآن در آن جا لفظ موت را می‌آورد نه لفظ توفی را، کلمه توفی از این جهت صراحتی در مردن ندارد.
علاوه بر این که قرآن کریم آن‌جا که ادعای یهود مبنی بر این که عیسی را کشتند را رد می‌کند نیز مؤید این گفتار ما است چون در آن‌جا می‌فرماید:

«وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا، بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا، وَ

(۸۶) مرگ و برزخ

ان من اهل الكتاب الا لئؤمنن به قبل موته و يوم القيامة يكون عليهم شهيدا» (۱۵۷ تا ۱۵۹ / نساء)

چون یهود ادعا می‌کرد که مسیح عیسی بن مریم علیهما السلام را کشتند و هم‌چنین نصارا نیز به طوری که از انجیل‌ها استفاده می‌شود این طور معتقدند که یهودیان آن جناب را دار زدند و کشتند، ولی چیزی که هست این که: بعد از کشته شدنش خدای تعالی او را از قبرش بیرون آورد و به آسمان برد و حال آن که آیاتی که ملاحظه کردید داستان کشتن و به دار آویختن را به کلی تکذیب می‌کند.

و آنچه از ظاهر آیه: «و ان من اهل الكتاب...» به دست می‌آید این است که: عیسی علیه السلام نزد خدا زنده است و نخواهد مرد تا آن که همه اهل کتاب به وی ایمان بیاورند.

«و ارفعك الی و مطهرک من الذین کفروا.»

مسئله فوت و رفع (بالا بردن) عیسی علیه السلام (۸۷)

و از آن جایی که در آیه شریفه کلمه رَافِعُكَ مقید به قیدِ الی شده معلوم می‌شود که منظور از این رفع، رفع معنوی است نه رفع صوری و جسمی، چون خدای تعالی در مکانی بلند قرار نگرفته تا عیسی علیه السلام را به طرف خود بالا ببرد، او مکانی از سنخ مکان‌های جسمانی که اجسام و جسمانیات در آن قرار می‌گیرند ندارد، به همین جهت دوری و نزدیکی نسبت به خدای تعالی هم دوری و نزدیکی مکانی نیست، پس تعبیر مذکور نظیر تعبیری است که در آخر همین آیه آورده و فرموده: «ثُمَّ الی مَرَجِعُكُمْ...» مخصوصا اگر منظور از توفی قبض روح باشد که خیلی روشن خواهد بود که منظور از رفع، رفع معنوی است یعنی ترفیع درجه و تقرب به خدای سبحان، نظیر تعبیری که قرآن کریم درباره شهدا یعنی کشته‌شدگان در راه او آورده و فرموده: «أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۱۶۹ / آل عمران) که منظور از کلمه (عِنْدَ) ظرف مکانی

(۸۸) مرگ و برزخ

نیست، بلکه تقرب معنوی است. (۱)

مرگ: آمدن یقین، تبدیل غیب به شهود و خبر به عیان

«وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»

«پروردگار خویش را عبادت کن تا برایت یقین (مرگ) فرا رسد.» (۹۹ / حجر)

خدای سبحان به پیامبر گرامی خود سفارش می‌فرماید که او را تسبیح و حمد گوید و سجده و عبادت کند و این مراسم را ادامه دهد.

در آیات سابق سفارش به صبر کرده بود و این امر به صبر، از آیه: «وَأَعْبُدْ

۱- المیزان ج: ۳، ص: ۳۲۴.

مرگ: آمدن یقین، تبدیل غیب به شهود... (۸۹)

رَبِّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ، - پروردگارت را عبادت کن تا برایت یقین حاصل شود،» نیز استفاده می‌شود، زیرا ظاهر آن این است که امر به صبر در عبودیت تا مدتی معین است که پس از آمدن یقین تمام می‌شود.

جمله مذکور به قرینه قید «حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» دستور سلوک در منهج تسلیم و اطاعت و قیام به لوازم عبودیت خواهد بود.

بنا بر این احتمال، مراد از آمدن یقین، رسیدن اجل مرگ است که با فرا رسیدنش غیب، مبدل به شهادت و خبر مبدل به عیان

می‌شود.

مؤید این احتمال هم تفریح «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» (۸۵ / حجر) بر جمله قبلش، یعنی «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَيُّمٌ» (۸۵ / حجر) است، زیرا در حقیقت از این جهت امر به عفو و صبر در برابر گفته‌های آنان (۹۰) مرگ و برزخ

فرموده که برای ایشان روزی است که در آن روز از ایشان انتقام می‌گیرد و اعمال ناروایشان را کیفر می‌دهد.

و خلاصه معنای آیه این می‌شود که: تو بر عبودیت خود ادامه بده و همچنان بر اطاعتت و اجتنابت از معصیت صبر کن و نیز همچنان بر آنچه که ایشان می‌گویند تحمل کن تا مرگت فرا رسد و به عالم یقین منتقل شوی، آن وقت مشاهده کنی که خدا با آنان چه معامله‌ای می‌کند.

و از این که فرا رسیدن مرگ را به عبارت «تا یقین برایت بیاید» تعبیر کرده نیز اشعار بر این معنا هست، برای این که در این جمله عنایت بر این است که مرگ در دنبال تو و طالب تو است و به زودی به تو می‌رسد، پس باید همچنان پروردگارت را عبادت بکنی تا او به تو برسد و این یقین همان عالم آخرت است که عالم یقین عمومی مرگ: آمدن یقین، تبدیل غیب به شهود... (۹۱)

ماوراء حجاب است، نه این که مراد از یقین آن یقینی باشد که با تفکر و یا ریاضت و عبادت به دست می‌آید.

توجه: این را گفتیم تا معلوم شود این که بعضی پنداشته‌اند که: آیه شریفه دلالت دارد بر این که عبادت تا وقتی لازم است که یقین نیامده باشد و همینکه انسان یقین پیدا کرد دیگر نماز و روزه واجب نیست، پندار و رأی فاسدی است، برای این که اگر مقصود از یقین، آن یقین معمولی باشد که گفتیم از راه تفکر یا عبادت، در نفس پدید می‌آید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در هر حال آن یقین را داشته و آیه شریفه که خطابش به شخص رسول اکرم است می‌فرماید: عبادت کن تا یقین برایت بیاید، چطور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یقین نداشته با این که آیات بسیاری از کتاب خدا او را از موقنین و همواره بر بصیرت و بر بینه‌ای از پروردگارش و معصوم و مهتدی به هدایت الهی و امثال این اوصاف دانسته است. (۱)

(۹۲) مرگ و برزخ

۱- المیزان ج: ۱۲، ص: ۲۸۸.

مرگ: آمدن یقین، تبدیل غیب به شهود... (۹۳)

(۹۴)

فصل دوم: تعریف اجل مسمی و غیر مسمی در آیات قرآن

اجل مبهم و اجل مسمی

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ»،
«او کسی است که شما را از گل آفرید آن گاه اجلی مقرر فرمود»
(۹۵)

و اجل معین پیش اوست و باز هم شما شک می‌کنید. (۲ / انعام)

در این جمله کوتاه به خلقت عالم صغیر و کوچک انسانی اشاره کرده و این نکته مهم را خاطر نشان می‌سازد که آن کسی که انسان را آفریده و امورش را تدبیر نموده و برای بقای ظاهری و دنیویش مدتی مقرر فرموده، همانا خدای سبحان است، و در نتیجه

انسان وجودش محدود است از یک طرف به گل که ابتدای خلقت نوع او از آن است، اگرچه بقای نسلش به وسیله ازدواج و تناسل بوده باشد. و از طرفی دیگر به اجل مقرر که با رسیدن مرگ تمام می‌شود.

نکته دیگری که در آیه مورد بحث می‌باشد این است که اجل را نکره آورد تا ابهام را برساند یعنی دلالت کند بر این که این اجل برای بشر مجهول و نامعلوم است،

(۹۶) مرگ و برزخ

و بشر از راه معارف و علوم متداول راهی به سوی تعیین آن ندارد.

«أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ»، تسمیه اجل بمعنی تعیین آن است. ظاهر کلام خدای تعالی در آیه مورد بحث این است که منظور از اجل و اجل مسمی آخر مدت زندگی است نه تمامی آن، هم‌چنان که از جمله: «فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ»، (۵ / عنکبوت) به خوبی استفاده می‌شود. اجل دو گونه است:

یکی اجل مبهم و یکی اجل مسمی یعنی معین در نزد خدای تعالی و این همان اجل محتومی است که تغییر نمی‌پذیرد. و به همین جهت آن را مقید کرده به «عِنْدَهُ» «نزد خدا» و معلوم است چیزی که نزد خداست دستخوش تغییر نمی‌شود و این همان اجل محتومی است که تغییر و تبدیل بر نمی‌دارد. خدای متعال می‌فرماید:

«إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ!» (۶۱ / نحل)

اجل مبهم و اجل مسمی (۹۷)

ممکن است اجل غیر مسمی به خاطر تحقق نیافتن شرطی که اجل معلق بر آن شرط شده، تخلف کند و در موعد مقرر فرا نرسد، و لیکن اجل حتمی و مطلق راهی برای عدم تحقق آن نیست و به هیچ وجه نمی‌توان از رسیدن و تحقق آن جلوگیری نمود. و اگر آیات سابق به ضمیمه آیه شریفه «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»، (۳۹ / رعد) مورد دقت قرار گیرند بدست می‌آید که اجل مسمی همان اجل محتومی است که در ام‌الکتاب ثبت شده و اجل غیر مسمی آن اجلی است که در لوح محو و اثبات نوشته شده است.

ام‌الکتاب قابل انطباق است بر حوادثی که در خارج ثابت است، یعنی حوادثی که مستندند به اسباب عامی که تخلف از تأثیر ندارد و لوح محو و اثبات قابل انطباق بر همان حوادث است، لیکن نه از جهت استناد به اسباب عامه بلکه از نظر استناد به اسباب

(۹۸) مرگ و برزخ

ناقصی که در خیلی از موارد از آنها به مقتضی تعبیر می‌کنیم، که ممکن است برخورد با موانعی بکند و از تأثیر باز بماند و ممکن است باز نماند.

مثالی که با در نظر گرفتن آن، این دو قسم سبب یعنی سبب تام و سبب ناقص روشن می‌شود نور خورشید است، زیرا ما در شب اطمینان داریم که بعد از گذشتن چند ساعت آفتاب طلوع خواهد کرد و روی زمین را روشن خواهد نمود، لیکن ممکن است مقارن طلوع آفتاب کره ماه و یا ابر و یا چیز دیگری بین آن و کره زمین حائل شده و از روشن شدن روی زمین جلوگیری کند، هم‌چنان که ممکن هم هست که چنین مانعی پیش نیاید که در این صورت قطعا روی زمین روشن خواهد بود. پس طلوع آفتاب به تنهایی نسبت به روشن کردن زمین سبب ناقص و به منزله لوح محو و اثبات در بحث ما است و همین طلوع به ضمیمه نبود مانعی از موانع، نسبت به روشن کردن زمین علت تامه و به

اجل مبهم و اجل مسمی (۹۹)

منزله ام‌الکتاب و لوح محفوظ در بحث ما است.

هم‌چنین است اجل آدمی، زیرا ترکیب خاصی که ساختمان بدن آدمی را تشکیل می‌دهد با همه اقتضات محدودی که در ارکان

آن هست اقتضا می‌کند که این ساختمان عمر طبیعی خود را که چه بسا به صد و یا صد و بیست سال تحدیدش کرده‌اند، بکند. این است آن اجلی که می‌توان گفت در لوح محو و اثبات ثبت شده، لیکن این نیز هست که تمامی اجزای هستی با این ساختمان ارتباط و در آن تأثیر دارند و چه بسا اسباب و موانعی که در این اجزای کون از حیطة شمارش بیرون است با یکدیگر برخورد نموده و همین اصطکاک و برخورد باعث شود که اجل انسان قبل از رسیدن به حد طبیعی خود، منقضی گردد و این همان مرگ ناگهانی است.

با این بیان تصور و فرض این که نظام کون محتاج به هر دو قسم اجل، یعنی

(۱۰۰) مرگ و برزخ

مسمی و غیر مسمی باشد آسان می‌شود.

و نیز روشن می‌شود که منافاتی بین ابهام در اجل غیر مسمی و تعیین آن در مسمی نیست، چه بسا این دو اجل در موردی در یک زمان توافق کنند و چه بسا نکنند و البته در صورت تخالف آن، اجل مسمی تحقق می‌پذیرد نه غیر مسمی.

این همان معنایی است که گفتیم، دقت در آیه: «ثُمَّ قَضِيَ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» (۲ / انعام) آن را افاده می‌کند.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: اجل مسمی، اجلی است که در شب قدر برای ملک‌الموت تعیین شده و آن همان اجلی است که درباره‌اش فرمود: «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (۶۱ / نحل) و اجل در این آیه همان اجلی است که در شب قدر به ملک‌الموت ابلاغ شده است.

اجل مبهم و اجل مسمی (۱۰۱)

و اما آن دیگری اجلی است که مشیت خدا در آن کارگر و مؤثر است یعنی اگر بخواهد مدتش را جلوتر و اگر بخواهد عقب‌تر می‌اندازد. (۱)

اجل مسمی

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» «اگر خدا این مردم را به ستمشان مؤاخذه می‌کرد روی زمین جنبنده‌ای نمی‌گذاشت

۱- المیزان ج: ۷، ص: ۷.

(۱۰۲) مرگ و برزخ

ولی تا مدتی معین مهلتشان می‌دهد و چون مدتشان سر آید نه ساعتی دیرتر روند و نه جلوتر.» (۶۱ / نحل)

خدای تعالی می‌فرماید در مؤاخذه ایشان عجله نمی‌شود، و لیکن عقب انداخته می‌شود تا اجل مسمی و مدت معین!

اجل مسمی نسبت به فرد فرد انسان همان مرگ اوست و نسبت به امته انقراض ایشان و نسبت به عموم بشر همان نفخ صور و آمدن قیامت است.

این سه معنی در قرآن کریم برای اجل مسمی آمده، یکجا فرموده: «وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى»، (۶۷ / غافر) و

یکجا فرموده: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»، (۳۴ / اعراف) و در جای دیگر فرموده:

اجل مسمی (۱۰۳)

«وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ.» (۱۴ / شوری) (۱)

اجل مسمی، آخرین مهلت و آخرین مرحله

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»

«خدا همو است که شما را از خاک و سپس از نطفه و آن گاه از علقه بیافرید و

۱- المیزان ج: ۱۲، ص: ۴۰۸.

(۱۰۴) مرگ و برزخ

آن گاه به صورت طفل شما را بیرون می‌آورد تا به حد بلوغ برسید و بعد از آن پیر و سالخورده گردید، ولی بعضی از شما قبل از رسیدن به پیری می‌میرید و نیز کسی است که به اجل معین خود می‌رسد، باشد که شما تعقل کنید.» (۶۷ و ۶۸ / غافر)

«وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى - و تا برسید به اجلی که معین شده،» و این آخرین مهلتی است که به آدمی می‌دهند و آن اجل حتمی است که به هیچ‌وجه قابل تغییر نیست و این اجل معین غایتی است که شامل تمام مردم می‌شود، حال هر کسی هر چه عمر کرده باشد. در جای دیگر از چنین اجلی خبر داده، می‌فرماید: «وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ!» (۲ / انعام)

«وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ - تا شاید شما حق را با نیروی تعقل - که گریزه شما است - درک کنید.» و این غایت خلقت انسان از نظر حیات معنوی او است، همچنان که رسیدن

اجل مسمی، آخرین مهلت و آخرین مرحله (۱۰۵)

به اجل مسمی، غایت و نهایت زندگی دنیایی و صوری او است. (۱)

ارتباط اجل غیر مسمی با ایمان و تقوی و اطاعت

«... أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِيعُوا، يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنْ أَجَلَ اللَّهُ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخِّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»
«... که عبادت خدا کنید و از او تقوی داشته باشید و مرا اطاعت کنید، تا گناهای از شما را بیامرزد و تا اجلی که برایتان مقدر کرده مهلت دهد، که اگر چنین نکنید قبل

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۵۲۶.

(۱۰۶) مرگ و برزخ

از رسیدن به اجل حتمی دچار اجل دیگر می‌شوید آری اگر بنای فهمیدن داشته باشید می‌دانید که اجل خدایی وقتی برسد تأخیر نمی‌پذیرد.» (۴ / نوح)

می‌فرماید: اگر دارای عبادت و تقوا و اطاعت شوید خدای تعالی اجل غیر مسمای شما را تا اجل مسمی تأخیر می‌اندازد، برای این که اگر چنین نکنید و اجل شما برسد، دیگر تأخیر انداخته نمی‌شود، چون اجل خدا وقتی می‌رسد دیگر تأخیر انداخته نمی‌شود، در نتیجه در این کلام علاوه بر این که وعده به تأخیر اجل مسمی در صورت ایمان داده شده، تهدیدی هم شده به این که اگر ایمان نیاورند عذابی عاجل به سر وقتشان خواهد آمد.

در این آیه تأخیر مرگ تا اجلی معین را نتیجه عبادت خدا و تقوی و اطاعت رسول

ارتباط اجل غیر مسمی با ایمان و تقوی و اطاعت (۱۰۷)

دانسته و این خود دلیل بر این است که دو اجل در کار بوده، یکی اجل مسمی، یعنی معین، که از آن دیگری دورتر و طولانی‌تر است و دیگری اجلی که معین نشده و کوتاهتر از اولی است.

بنابراین، خدای تعالی در این آیه کفار را وعده داده که اگر صاحب ایمان و تقوا و اطاعت شوند، اجل کوتاهترشان را تا اجل مسمی تأخیر می‌اندازد و جمله «إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ...» این تأخیر انداختن را تعلیل می‌کند، در نتیجه منظور از اجل الله که وقتی برسد دیگر عقب

انداخته نمی‌شود، مطلق اجل حتمی است، حال چه اجل مسمی باشد و چه غیر مسمی.

خلاصه هر دو قسم اجل را شامل می‌شود، پس هیچ عاملی نمی‌تواند قضای خدا را رد کند و حکم او را عقب اندازد.

(۱۰۸) مرگ و برزخ

و جمله «لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» مربوط به اول کلام است و معنایش این است که: اگر علم می‌داشتید به این که خدا دو اجل دارد و اجل او وقتی فرا برسد تأخیر انداخته نمی‌شود، آن وقت دعوت مرا اجابت می‌کردید، یعنی خدا را می‌پرستیدید و از او پروا می‌داشتید و مرا اطاعت می‌کردید. (۱)

قدرت کشش اجل‌ها

«...مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى...» «آیا با خود نمی‌اندیشند که خدا آسمانها و زمین و آن چه را که میان آن دو است،

۱- المیزان ج: ۲۰، ص: ۴۳.

قدرت کشش اجل‌ها (۱۰۹)

نیافرید مگر بحق و تا وقت معین...» (۸ / روم)

این آیه اشیا را مرتبط و بسته به غایات آن، که همان اجل‌های آن‌ها است، می‌داند، و معلوم است که دو چیز وقتی به هم مرتبط باشند و یکی از دیگری قوی‌تر باشد، آن قوی طرف ضعیف را به سوی خود می‌کشد و چون اجل‌ها اموری ثابت و لایتغیرند، پس هر موجودی را از جلو به سوی خود می‌کشند چون گفتیم ثابت هستند و در نتیجه قوی‌ترند.

اجل‌ها که آخرین مرحله و نقطه نهایی وجود هر چیز است، موجود را از جلو به سوی خود می‌کشند. مقدرات نیز اشیا را به پیش می‌رانند. این معنایی است که از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود.

(۱۱۰) مرگ و برزخ

اشیا را که همه در احاطه قوای الهیه قرار دارند، قوه‌ای از پشت سر به سوی نقطه نهایی‌شان هل می‌دهد و قوه‌ای هم از جلو آن‌ها را به همان نقطه جذب می‌کند و قوه‌ای همراه آن است که تربیتش می‌کند، این‌ها سه قوه اصلی است که قرآن کریم آن‌ها را اثبات می‌کند، غیر آن قوایی که حافظ و رقیب و قرین موجودات است نظیر ملائکه و شیاطین و غیر آن‌ها. (۱)

۱- المیزان ج: ۴، ص: ۵۰.

قدرت کشش اجل‌ها (۱۱۱)

استدراج و املاء - هلاکت از راه افزایش نعمت و تأخیر اجل

«فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَلِّبُ بِهِذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»

«پس کیفر کسانی را که به این قرآن تکذیب می‌کنند به خود من واگذار، ما به زودی از راهی که خودشان نفهمند تدریجاً به سوی عذاب پیش می‌بریم»

«وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ»

«و من به ایشان مهلت می‌دهم که کید من سخت ماهرانه است!» (۴۴ و ۴۵ / قلم)

«سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» این آیه کیفیت اخذ خدا و عذاب کردنشان را بیان می‌کند، عذاب کردنی که اجمالش از آیه فَذَرْنِي... استفاده می‌شد و کلمه استدراج به

(۱۱۲) مرگ و برزخ

این معناست که درجه کسی را به تدریج و خرده خرده پایین بیاورند، تا جایی که شقاوت و بدبختیش به نهایت برسد و در ورطه هلاکت بیفتد، خدای تعالی وقتی بخواهد با کسی چنین معامله‌ای بکند، نعمت پشت سر نعمت به او می‌دهد، هر نعمتی که می‌دهد به همان مقدار سرگرم و از سعادت خود غافل می‌شود و در شکر آن کوتاهی نموده، کم‌کم خدای صاحب نعمت را فراموش می‌کند و از یاد می‌برد.

پس استدراج، دادن نعمت دنبال نعمت است به متنعم تا درجه به درجه پایین آید و به ورطه هلاکت نزدیک شود. قید «مَنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»، برای این است که این هلاکت از راه نعمت فراهم می‌شود، که کفار آن را خیر و سعادت می‌پندارند، نه شر و شقاوت.

«وَأَمَلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ»، کلمه املاء به معنای مهلت دادن است و کلمه کید به

استدراج و املاء - هلاکت از راه افزایش نعمت... (۱۱۳)

معنای نوعی حيله گری است و کلمه متین به معنای قوی و محکم است. می‌فرماید:

من به کفار مهلت می‌دهم تا در نعمت ما با گناه بغلندند و هر جور دلشان خواست گناه کنند، که کید من قوی است! و اگر در این آیه سیاق را از ما که عظمت را می‌رساند و می‌فهماند به هر نعمت ملکی موکل است به من برگردانیده، در آیه قبلی می‌فرمود: ما چنین و چنان می‌کنیم و در این آیه می‌فرماید: من چنین و چنان می‌کنم، برای این است که املاء و مهلت دادن همان تأخیر أجل است و در قرآن کریم هر جا سخن از اجل به میان آمده، به غیر خدای سبحان نسبتش نداده است. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۶۴۵.

(۱۱۴) مرگ و برزخ

مرگ انسان، فقط با اذن خدا و اجل او

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا...»

«هیچ کس جز به فرمان خدا نخواهد مرد، که اجل هر کس در لوح قضای الهی به وقت معین ثبت است...» (۱۴۵ / آل عمران) این آیه تعریضی است به کسانی که درباره کشته‌شدگان در راه خدا می‌گفتند: اگر به جنگ نرفته بودند نمی‌مردند. مرگ انسان، فقط با اذن خدا و اجل او (۱۱۵)

و هم‌چنین تعریض به کسانی است که گفته بودند: اگر اختیار رهبری جنگ به دست ما بود این افراد کشته نمی‌شدند. البته، صاحب این سخنان مؤمنین بودند، نه منافقین، ولی مفهوم این سخنان از مؤمنین، با کمال ایمان نمی‌سازد چرا که لازمه چنین سخنی این است که: مرگ و میر و سنت محکمی که از قضای ثابت و استوار سرچشمه گرفته است به اذن خدا نباشد. و این خود نیز لازمه فاسد دیگری دارد و آن این است که ملک الهی و تدبیر ربانی باطل باشد و حال آن که چنین نیست، پس اصل کلام باطل است. (۱)

۱- المیزان ج: ۴، ص: ۶۱.

(۱۱۶) مرگ و برزخ

فصل سوم: مرحله قبض روح انسان**جان‌ستانی ملک‌الموت و رجوع انسان‌ها به خدا**

«قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»

«بگو فرشته مرگ که بر شما گماشته‌اند جانتان را می‌گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازگشت خواهید کرد.» (۱۱ / سجده)

(۱۱۷)

کلمه «توفی» به معنای این است که چیزی را به طور کامل دریافت کنی، مانند توفی حق و توفی قرض از بدهکار، که معنایش تا دینار آخر حق و طلب را گرفتن است.

اگر در این آیه قبض روح و توفی را به ملک‌الموت و در آیه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (۴۲ / زمر) به خدا نسبت داده و در آیه «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا» (۶۱ / انعام) به فرستادگان و در آیه «الَّذِينَ تَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِيًّا أَنْفُسِهِمْ» (۲۸ / نحل) به ملائکه نسبت داده، به خاطر اختلاف مراتب اسباب است، سبب نزدیکتر به میت ملائکه هستند، که از طرف ملک‌الموت فرستاده می‌شوند و سبب دورتر از آنان خود ملک‌الموت است، که مافوق آنان است و امر خدای تعالی را نخست او اجراء می‌کند و به ایشان دستور می‌دهد، خدای تعالی هم مافوق همه آنان و محیط بر آنان، سبب اعلا می‌راندن و مسبب‌الاسباب است.

(۱۱۸) مرگ و برزخ

«ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ.» این رجوع همان لقای خداست و موطن و جای آن روز قیامت است، که باید بعد از توفی و مردن انجام شود و برای فهماندن این بعدیت تعبیر به ثم کرد، که تراخی و بعدیت را می‌رساند.

خدای تعالی به رسول گرامی خود دستور داده که بگو: حقیقت مرگ بطلان و نابود شدن انسان نیست و شما انسان‌ها در زمین گم نمی‌شوید، بلکه ملک‌الموت شما را بدون این که چیزی از شما کم شود، بطور کامل می‌گیرد و ارواح شما را از بدنهایتان بیرون می‌کشد، به این معنا که علاقه شما را از بدنهایتان قطع می‌کند.

و چون تمام حقیقت شما ارواح شماست، پس شما یعنی همان کسی که کلمه شما خطاب به اوست و یک عمر می‌گفتید من و شما، بعد از مردن هم محفوظ و زنده‌اید،

جان‌ستانی ملک‌الموت و رجوع انسان‌ها به خدا (۱۱۹)

و چیزی از شما گم نمی‌شود، آنچه گم می‌شود و از حالی به حالی تغییر می‌یابد و از اول خلقتش دائما در تحول و دستخوش تغییر بود، بدنهای شما بود نه شما و شما بعد از مردن بدنهای محفوظ می‌مانید، تا به سوی پروردگارتان مبعوث گشته و دوباره به بدنهایتان برگردید. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۶، ص: ۳۷۵.

(۱۲۰) مرگ و برزخ

ملک‌الموت در روایات اسلامی

در کتاب فقیه آمده که شخصی از امام صادق علیه‌السلام از کلام خدای عزوجل پرسید، که می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (۴۲ / زمر) و در جای دیگر می‌فرماید: «قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (۱۱ / سجده) و در جای دیگر می‌فرماید: «الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» (۳۲ / نحل) و نیز جای دیگر می‌فرماید: «الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِيًّا أَنْفُسِهِمْ» (۲۸ / نحل) و جای دیگر می‌فرماید: «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا» (۶۱ / انعام) و نیز می‌فرماید: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ» (۵۰ / انفال) با این که در یک ساعت در دنیا هزاران نفر که عددشان را جز خدا کسی نمی‌داند می‌میرند، این چگونه ممکن است که ملائکه و یا ملک‌الموت در آن واحد به

ملک‌الموت در روایات اسلامی (۱۲۱)

قبض روح همه این‌ها برسد؟

امام علیه‌السلام در جواب فرمود: خدای تبارک و تعالی برای ملک‌الموت کارکنان و یاورانی از ملائکه قرار داده، که او نسبت به آن اعوان به منزله فرمانده است و هر یک را به مأموریتی می‌فرستد، پس هم ملائکه قبض روح می‌کنند و هم خود ملک‌الموت، آن‌گاه خدا آن ارواح را از ملک‌الموت می‌گیرد.

و در اَلدُّرِّ الْمُنْتَوِر است که ابن ابی حاتم و ابوالشیخ، از ابی جعفر محمد بن علی روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مردی از انصار وارد شد تا او را عیادت کند، دید که ملک‌الموت بالای سر وی نشسته، پرسید ای ملک‌الموت نسبت به رفیق ما مدارا کن، که او مردی با ایمان است، ملک‌الموت عرضه داشت: ای محمد، مژده که من نسبت به هر مؤمنی مدارا می‌کنم.

(۱۲۲) مرگ و برزخ

ای محمد، بدان که من بعد از آن که روح آدمیان را قبض می‌کنم، لحظه‌ای گوشه‌خانه می‌ایستم و می‌گویم به خدا سوگند که من هیچ گناهی ندارم، چون مأمورم و من بار دیگر و بار دیگر به این خانواده بر می‌گردم، الحذر الحذر و خدای تعالی هیچ اهلی بیتی و کلوخی و موئی و کرکی در خشکی و دریا خلق نکرده، مگر آن‌که من در هر شبانه روز پنج نوبت آن‌ها را از نظر می‌گذرانم. حتی من به صغیر آنان و کبیرشان از خودشان آشناترم و به خدا سوگند ای محمد، من قادر نیستم که حتی جان یک پشه را قبض کنم، مگر وقتی که خدای تعالی مرا دستور قبض آن را بدهد. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۶، ص: ۳۷۵.

ملک‌الموت در روایات اسلامی (۱۲۳)

قیافه ملک‌الموت (از مشاهدات رسول الله در شب معراج)

... آن‌گاه به فرشته‌ای از فرشتگان گذشتم که در مجلسی نشسته بود، فرشته‌ای بود که همه دنیا در میان دو زانویش قرار داشت، در این میان دیدم لوحی از نور در دست دارد و آن را مطالعه می‌کند و در آن چیزی نوشته بود و او سرگرم دقت در آن بود، نه به چپ می‌نگریست و نه به راست و قیافه‌ای چون قیافه مردم اندوهگین به خود گرفته بود، پرسیدم: این کیست ای جبرئیل؟ گفت: این ملک‌الموت است که دائماً سرگرم قبض ارواح می‌باشد، گفتم مرا نزدیکش ببر قدری با او صحبت کنم وقتی مرا نزدیکش برد سلامش

(۱۲۴) مرگ و برزخ

کردم و جبرئیل وی را گفت که این محمد نبی رحمت است که خدایش به سوی بندگان گسیل و مبعوث داشته عزرائیل مرحبا گفت و با جواب سلام تحیت داد و گفت: ای محمد مژده باد ترا که تمامی خیرات را می‌بینم که در امت تو جمع شده است. گفتم حمد خدای منان را که منت‌ها بر بندگان خود دارد، این خود از فضل پروردگرم می‌باشد آری رحمت او شامل حال من است، جبرئیل گفت این از همه ملائکه شدیدالعمل تر است. پرسیدم آیا هر که تاکنون مرده و از این به بعد می‌میرد او جانش را می‌گیرد؟ گفت آری از خود عزرائیل پرسیدم آیا هر کس در هر جا به حال مرگ می‌افتد تو او را می‌بینی و در آن واحد بر بالین همه آن‌ها حاضر می‌شوی؟ گفت آری. ملک‌الموت اضافه کرد که در تمامی دنیا در برابر آن‌چه خدا مسخر من کرده و مرا بر آن سلطنت داده بیش از یک پول سیاه نمی‌ماند که در دست مردی باشد و آن را در

قیافه ملک‌الموت (از مشاهدات رسول الله...) (۱۲۵)

دست بگرداند و هیچ خانه‌ای نیست مگر آن که در هر روز پنج نوبت واری می‌کنم و وقتی می‌بینم مردمی برای مرده خود گریه می‌کنند می‌گویم گریه مکنید که باز نزد شما برمی‌گردم و آن قدر می‌آیم و می‌روم تا احدی از شما را باقی نگذارم. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای جبرئیل فوق مرگ واقعه‌ای نیست؟ جبرئیل گفت بعد از مرگ شدیدتر از خود مرگ است! (۱)

جان‌کندن حق است! و مردن، انتقال به خانه دیگر

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۳.

(۱۲۶) مرگ و برزخ

«وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ»

«و سكرات مرگ که قضاء حتمی خدا است می‌آید و به انسان گفته می‌شود این همان بود که برای فرار از آن حيله می‌کردی.» (۱۹ / ق)

مراد از سَكْرَةُ و مستی موت، حال نزع و جان‌کندن آدمی است، که مانند مستان مشغول به خودش است، نه می‌فهمد چه می‌گوید و نه می‌فهمد اطرافیان‌ش درباره‌اش چه می‌گویند.

و اگر آمدن سکره موت را مقید به قید حق کرد، برای این است که اشاره کند به این که مسأله مرگ جزء قضاهاى حتمی است که خدای تعالی در نظام عالم رانده، و از خود مرگ غرض و منظور دارد، همچنان که از آیه: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (۳۵/انبیاء) نیز این معنا استفاده می‌شود، چون می‌فهماند جان‌کندن حق است! و مردن، انتقال به خانه دیگر (۱۲۷) منظور از میراندن همگی شما آزمایش شما است.

و مردن عبارت است از انتقال از یک خانه به خانه‌ای که بعد از آن و دیوار به دیوار آن قرار دارد و این مرگ و انتقال حق است، همان‌طور که بعث و جنت و نار حق است! این معنایی است که از کلمه حق می‌فهمیم. «ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ - این همان بود که برای فرار از آن حيله می‌کردی.» این عبارت، اشاره است به این که انسان طبعاً از مرگ کراهت دارد، چون خدای تعالی زندگی دنیا را به منظور آزمایش او در نظرش زینت داده است. (۱)

گرفتن جان انسان‌ها در حین خواب و حین مرگ

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۵۲۲.

(۱۲۸) مرگ و برزخ

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَدَّدٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»

«خداست که جان‌ها را در دم مرگ می‌گیرد و آن‌ها هم که نمرده‌اند در خواب می‌گیرد، پس هر یک از جان‌ها که مرگش رسیده باشد، نگه می‌دارد و آن دیگری را به بدنش بر می‌گرداند تا مدتی معین، به درستی که در این جریان آیت‌ها هست برای مردمی که تفکر کنند.» (۴۲ / زمر)

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ...» حصری که در آیه هست نشان می‌دهد قبض روح تنها کار

گرفتن جان انسان‌ها در حین خواب و حین مرگ (۱۲۹)

خدای تعالی است، لا- غیر. یعنی اصالت در گرفتن جانها کار خداست نه غیر، ولی به تبعیت و به اجازه خدا کار ملک‌الموت و فرستادگان خدا که یاران ملک‌الموتند نیز هست، همان‌طور که این یاران هم به اجازه ملک‌الموت کار می‌کنند.

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» مراد از انفس، ارواح است، ارواحی که متعلق به بدنها است، نه مجموع روح و بدن، چون مجموع روح و بدن کسی در هنگام مرگ گرفته نمی‌شود، تنها جانها گرفته می‌شود، یعنی علاقه روح از بدن قطع می‌گردد و دیگر روح به کار تدبیر بدن و دخل و تصرف در آن نمی‌پردازد.

مراد از کلمه «موتها» مرگ بدنها است، خدا جانها را در هنگام مرگ بدنها می‌گیرد و در مورد خواب هم چنین است، چون روح نمی‌خوابد، بلکه این بدن است که به خواب می‌رود. «وَأَلْتَمَى لَمَمٌ تَمَّتْ فِي مَنَامِهَا» یعنی آن انفسی که در هنگام خواب نمرده‌اند.

(۱۳۰) مرگ و برزخ

خدای تعالی مابین همین ارواح و انفسی که در هنگام خواب قبض می‌شوند، تفصیل می‌دهد و آن را دو قسم می‌کند و می‌فرماید: «فَيَمْسِكُكَ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» یعنی آن ارواحی که قضای خدا بر مرگشان رانده شده، نگه می‌دارد و دیگر به بدنها بر نمی‌گرداند و آن ارواحی که چنین قضایی بر آنها رانده نشده، آنها را روانه به سوی بدنها می‌کند، تا آن که برای مدتی معین که منتهی الیه زندگی آنهاست زنده بمانند.

و این که مدت معین را غایت روانه کردن ارواح قرار داده، خود دلیل بر آن است که مراد از روانه کردن ارواح، جنس آن است، به این معنا که بعضی از انفس را یک بار ارسال می‌کند و بعضی را دو بار و بعضی را بیشتر و بیشتر تا برسد به آن مدت مقرر.

از این جمله دو نکته استفاده می‌شود، اول این که: نفس آدمی غیر از بدن اوست، برای

گرفتن جان انسان‌ها در حین خواب و حین مرگ (۱۳۱)

این که در هنگام خواب از بدن جدا می‌شود و مستقل از بدن و جدای از آن زندگی می‌کند.

دوم این که: مردن و خوابیدن، هر دو توفی و قبض روح است، بلکه این فرق بین آن دو هست که مرگ قبض روحی است که دیگر برگشتی برایش نیست و خواب قبض روحی است که ممکن است روح دوباره برگردد.

خدای سبحان سپس آیه را با جمله «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» تمام می‌کند و می‌فهماند که: مردم متفکر از همین خوابیدن و مردن متوجه می‌شوند که مدبر امر آنان خداست و روزی همه آنان به سوی خدا بر می‌گردند و خداوند سبحان به

حساب اعمالشان می‌رسد. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۴۰۷.

(۱۳۲) مرگ و برزخ

مرگ و خواب

«وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّىٰكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»

«و او چنان خدایی است که می‌میراند شما را در شب و می‌داند آنچه را که کسب می‌کنید به روز، بعد از آن برمی‌خیزاند شما را در آن روز، تا بگذرد آن موعدی که معین فرموده، سپس به سوی خدا است برگشت شما، آن‌گاه، آنگاه می‌سازد شما را به آنچه که امروز می‌کنید.» (۶۰ / انعام)

مرگ و خواب (۱۳۳)

مرگ و خواب، هر دو در قطع کردن رابطه نفس از بدن مشترکند، همان طوری که بعث به معنای بیدار کردن و بعث به معنای زنده کردن، هر دو در برقرار ساختن مجدد این رابطه شریک می‌باشند، زیرا هر دو باعث می‌شوند که نفس دوباره آن تصرفاتی را که در بدن داشت، انجام دهد.

خدای متعال شما را در شب می‌میراند در حالیکه می‌داند آنچه را که در روز عمل کرده و انجام دادید، ولی روح‌های شما را نگه نمی‌دارد، تا مرگ‌شان ادامه یابد بلکه برای این که اجل‌های معین شما به آخر برسد شما را دوباره زنده می‌کند و پس از آن به واسطه مرگ و حشر به سوی او بازخواهید گشت و شما را از اعمالتان که انجام داده‌اید، خبر خواهد داد.

این که فرمود: «يَتَوَفَّيْكُمْ - می‌گیرد شما را»، و فرمود: «يَتَوَفَّى رُوحَكُمْ - روحکم» (۱۳۴) مرگ و برزخ

می‌گیرد جان شما را،» دلالت دارد بر این که حقیقت انسانی که ما از آن به کلمه «من» تعبیر می‌کنیم، همان روح انسانی است و بس و چنان نیست که ما خیال می‌کنیم که روح جزئی از انسان است و یا صفت و یا هیاتی است که عارض بر انسان می‌شود. حقیقت آدمی تن خاکی او نیست، بلکه روح او است و بنابراین با قبض روح کردن ملک‌الموت، چیزی از این حقیقت گم نمی‌شود! می‌فرماید: خدای تعالی آن کسی است که با علم به این که شما در روز چه کارها کرده‌اید در شب جان‌تان را گرفته و دوباره در روز بعد، مبعوث‌تان می‌کند.

«ثُمَّ يَعْثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى...»

غرض از این بعث را، عبارت دانست از وفای به اجل مسمی و به کار بردن آن، و آن اجل وقتی است که در نزد خدا معلوم و معین است و زندگی دنیوی

مرگ و خواب (۱۳۵)

انسان یک لحظه از آن تخطی نمی‌کند. (۱)

ملائکه حافظ جان انسان و ملائکه مأمور گرفتن جان انسان

«وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ. ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَسِيبِ،»

«و خدا قاهر است و در قهر و قدرت مافوق بندگان می‌باشد و می‌فرستد بر شما

۱- المیزان ج: ۷، ص: ۱۸۴.

(۱۳۶) مرگ و برزخ

نگاهبانانی، تا آن که بیاید یکی از شما را مرگ و بگیرد جان شما را فرشتگان ما و ایشان در انجام مأموریت خود، هرگز کوتاهی نمی‌کنند. بعد از آن برگردانیده می‌شوند به سوی خدایی که مستولی امور ایشان و راست گو و درست کردار است، بدانید که از برای خدا است حکم در آن روز و خداوند سریع‌ترین حساب‌کنندگان است! (۶۱ و ۶۲ / انعام)

خدای تعالی از فرشتگان خود کسانی را مأمور کرده تا انسان را از گزند حوادث و دستبرد بلاها و مصائب حفظ کنند و حفظ هم می‌کنند و از هلاکت نگاهش می‌دارند تا اجلش فرا رسد، در آن لحظه‌ای که مرگش فرا می‌رسد دست از او برداشته و به دست بلاها و گرفتاری‌ها می‌سپارندش تا هلاک شود.

ملائکه حافظ جان انسان و ملائکه مأمور... (۱۳۷)

«... حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ. ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ

«الْحَسِين»

ملائکه مأمور قبض ارواح نیز از حدود مأموریت خود تجاوز نکرده و در انجام آن کوتاهی نمی‌کنند، وقتی بر آنان معلوم شد که فلان شخص بایستی در فلان ساعت و در تحت فلان شرایط قبض روح شود، حتی یک لحظه او را مهلت نمی‌دهند، و این معنایی است که از آیه استفاده می‌شود.

این رسل همان کارکنان و اعوان ملک‌الموت هستند، به دلیل این که در آیه: «قُلْ يَتَوَفَّكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (۱۱ / سجده) نسبت قبض ارواح را تنها به ملک‌الموت می‌دهد و هیچ منافاتی هم ندارد که یکجا نسبت آن را به ملک‌الموت داده و در جای دیگر یعنی آیه مورد بحث به رسل و در مورد دیگر یعنی آیه: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ»

(۱۳۸) مرگ و برزخ

(۴۲ / زمر) به پروردگار داده باشد.

«ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلِيَهُمُ الْحَقُّ»

این جمله اشاره است به این که: پس از مرگ برانگیخته شده و به سوی پروردگارشان بر می‌گردند. و اگر خدای تعالی را توصیف می‌کند به این که مولای حق آنان است، برای این است که به علت همه تصرفاتی که قبلاً ذکر کرده بود، اشاره نماید و بفهماند که خداوند اگر می‌خواهد و بیدار می‌کند و می‌میراند و زنده می‌کند، برای این است که او مولای حقیقی و صاحب اختیار عالم است. (۱)

معقات یا مراقبان انسان

۱- المیزان ج: ۷، ص: ۱۸۷.

معقات یا مراقبان انسان (۱۳۹)

«لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ»

«برای انسان مأمورانی است که از جلو رو و از پشت سرش، او را از فرمان خدا حفاظت می‌کنند و خدا نعمتی را که نزد گروهی هست تغییر ندهد، تا آن چه را که ایشان در ضمیرشان هست تغییر دهند و چون خدا برای گروهی بدی بخواهد هیچ کس نمی‌تواند جلو آن را بگیرد و برای ایشان غیر از خدا اداره کننده‌ای نیست.» (۱۱ / رعد)

معنای معقب، چیزیست که از دنبال و پشت سر انسان بیاید، پس ناگزیر باید آدمی

(۱۴۰) مرگ و برزخ

را چنین تصور کرد که در راهی می‌رود و معقات، دورش می‌چرخند و اتفاقاً خداوند از این راه هم خبر داده و فرموده: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (۶ / انشقاق) و نیز در معنای این آیه آیات دیگری است که دلالت می‌کند بر رجوع آدمی به پروردگارش، مانند جمله: «وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (۲۸ / بقره) و جمله: «وَإِلَيْهِ تُقَلَّبُونَ» (۲۱ / عنکبوت) بنابراین، برای آدمی که بر حسب این ادله به سوی پروردگارش بر می‌گردد تعقیب کنندگانی است که از پیش رو و از پشت سر مراقب او هستند.

معنای جمله: «مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ» هم امور مادی و جسمانی را شامل می‌شود و هم امور روحی را. و این معقاتی که خداوند از آنها خبر داده در این گونه امور از نظر ارتباطش به انسان‌ها دخل و تصرفهایی دارند و این انسان که خداوند او را توصیف کرده به این که: مالک نفع و ضرر، مرگ و حیات و بعث و نشور خود نیست و قدرت بر

معقات یا مراقبان انسان (۱۴۱)

حفظ هیچ یک از خود و آثار خود را ندارد، چه آن‌ها که حاضرند و چه آن‌ها که غائبند و این خدای سبحان است که او و آثار حاضر و غائب او را حفظ می‌کند و در عین این که فرموده: «اللَّهُ حَفِیْظٌ عَلَیْهِمْ» (۶ / شوری) و نیز فرموده: «وَرَبُّكَ عَلٰی شَیْءٍ حَفِیْظٌ» (۲۱/سبأ) در عین حال وساطتی را هم در این حفظ کردن، اثبات نموده و می‌فرماید: «وَإِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِیْنَ!» (۱۰/انفطار) پس اگر خدای تعالی آثار حاضر و غایب انسانی را به وسیله این وسائلی که گاهی آن‌ها را حافظین نامیده و گاهی معقبات خوانده حفظ نمی‌فرمود، هر آینه فنا و نابودی از هر جهت آن‌ها را احاطه نموده و هلاکت از پیش رو و پشت سر به سویشان می‌شتافت، چیزی که هست همان‌طور که حفظ آن‌ها به امری از ناحیه خداست هم چنین فنا و فساد و هلاکتشان به امر خداست، زیرا ملک هستی از آن اوست و جز او کسی مدبر و

(۱۴۲) مرگ و برزخ

متصرف در آن نیست، این آن حقیقتی است که تعلیم قرآنی بدان هدایت می‌کند. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۱، ص: ۴۲۱.

معقبات یا مراقبان انسان (۱۴۳)

قطع ارتباطات مادی و تنهایی انسان در بازگشت

«وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرْدٰی كَمَا خَلَقْنٰكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنٰكُمْ وَّرَآءَ ظُهُورِكُمْ وَا نَرٰی مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِیْنَ كُنْتُمْ زَعَمْتُمْ اَنْتُمْ فِیْكُمْ شُرَكَآءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» «شما تک تک چنان که نخستین بار خلقتان کرده‌ایم پیش ما آمده‌اید و آن‌چه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر گذاشته‌اید و واسطه‌های‌تان را که می‌پنداشتید در عبادت شما شریکند با شما نمی‌بینیم، روابط شما گسیخته و آن‌چه می‌پنداشتید نابود شده است.» (۹۴ / انعام)

(۱۴۴) مرگ و برزخ

این آیه شریفه خبر از حقیقت زندگی انسانی در نشأت آخرت می‌دهد، آنروزی که با مردن بر پروردگار خود وارد شده و حقیقت امر را دریافته می‌فهمد که او فقط مدبر به تدبیر الهی بوده و خواهد بود و جز خدای تعالی چیزی زندگی او را اداره نمی‌کرده و نمی‌کند.

آری این آن حقیقتی است که قرآن پرده از روی آن برداشته و به عبارات مختلفی آن را به بشر گوشزد نموده، از آن جمله در آیه: «نَسُوا اللّٰهَ فَاَنْسٰهُمْ اَنْفُسُهُمْ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ» (۱۹ / حشر) فرموده که وقتی انسان از حالت بندگی بیرون رفت قهرا پروردگار خود را فراموش می‌کند و همین فراموش کردن خدا باعث می‌شود که خودش را هم فراموش کند و از حقیقت خود و سعادت و واقعی غافل بماند.

و لیکن همین انسان وقتی با فرا رسیدن مرگ جان از کالبدش جدا شود ارتباطش

قطع ارتباطات مادی و تنهایی انسان در بازگشت (۱۴۵)

با تمامی علل و اسباب مادی قطع می‌گردد، چون همه ارتباط آن‌ها با بدن انسان می‌باشد و وقتی بدنی نماند قهرا آن ارتباطها نیز از بین خواهد رفت و آنوقت است که به عیان می‌بیند آن استقلال که در دنیا برای علل و اسباب مادی قائل بود خیالی باطل بوده و با بصیرت تمام می‌فهمد که تدبیر امر او در آغاز و فرجام به دست پروردگارش بوده و جز او رب دیگری نداشته و مؤثر دیگری در امورش نبوده است.

پس این که فرمود: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرْدٰی كَمَا خَلَقْنٰكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ» اشاره است به حقیقت امر و جمله: «وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنٰكُمْ وَّرَآءَ ظُهُورِكُمْ...» بیان بطلان سببیت اسباب و عللی است که انسان را در طول زندگی از یاد پروردگارش غافل می‌سازد. و این که

فرمود: «لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ»، علت و جهت انقطاع انسان را از اسباب و سقوط آن اسباب را از استقلال در سببیت بیان می‌کند،
 (۱۴۶) مرگ و برزخ
 و حاصل آن بیان این است که سبب آن انکشاف بطلان پندارهایی است که آدمی را در دنیا به خود مشغول و سرگرم می‌کرده است. (۱).

سؤال قبر - سؤال ملائکه از دینداری انسان تازه مرده

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا
 ۱- المیزان ج: ۷، ص: ۳۹۶.

سؤال قبر - سؤال ملائکه از دینداری انسان... (۱۴۷)

فَأُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا. إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسِيحُ تَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا. فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا»،

«کسانی که فرشتگان قابض ارواح در حالی جانشان را می‌گیرند که ستمگر خویشند از ایشان می‌پرسند: مگر چه وضعی داشتید که این چنین به خود ستم کردید می‌گویند: در سرزمینی که زندگی می‌کردیم، اقویا ما را به استضعاف کشیدند، می‌پرسند: مگر زمین خدا وسیع نبود و نمی‌شد به سرزمینی دیگر مهاجرت کنید؟ و چون پاسخ و حجتی ندارند منزلگاهشان جهنم است که چه بد سرانجامی است. مگر آن مستضعفینی از مردان و زنان و کودکان که نه می‌توانند استضعاف کفار را از خود دور سازند و نه می‌توانند از آن سرزمین به جایی دیگر

(۱۴۸) مرگ و برزخ

مهاجرت کنند. که اینان امید هست خدا از آن‌چه نباید می‌کردند در گذرد، که عفو و مغفرت کار خدا است.» (۹۷ تا ۹۹ / نساء)
 ملائکه از افرادی که به خود ظلم کرده‌اند، در هنگام مرگشان می‌پرسند: در چه شرایطی بودید: «فِيمَ كُنْتُمْ؟» یعنی از نظر دینداری در چه وضعی قرار داشتید؟ آنان در پاسخ می‌گویند: ما در زمین مستضعف بودیم!

(مراد از افرادی که به خود ظلم کرده‌اند، هم‌چنان که آیه سوره نحل تأیید می‌کند، ظلم به نفس است و ظلم به نفس در اثر اعراض از دین خدا و ترک اقامه شعائر خدا حاصل می‌شود و این نیز در اثر واقع شدن و زندگی کردن در بلاد شرک و در وسط کفار قرار گرفتن پدید می‌آید، انسان وقتی خود را در چنین وضعی و موقعیتی قرار دهد دیگر راهی ندارد که معارف دین را
 سؤال قبر - سؤال ملائکه از دینداری انسان... (۱۴۹)

بیاموزد و بدانچه دین خدا او را بدان می‌خواند عمل کند و به وظائف عبودیت قیام نماید.)

این سؤال ملائکه موکل بر قبض ارواح اختصاص به ظالمین ندارد، بلکه همان‌طور که از آیات سوره نحل نیز استفاده می‌شود، این سؤال را از همه می‌کنند، چه متقین و چه غیر ایشان و به راستی می‌خواهند بفهمند که این شخص که دارند جاننش را می‌گیرند، از کدام طائفه بوده و وقتی معلومشان شد که از ظالمین بوده، آن وقت به عنوان سرزنش می‌پرسند: «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً؟»

ملائکه در گفتار خود کلمه ارض را بر کلمه الله اضافه کردند و زمین را به خدا نسبت داده، پرسیده‌اند: مگر ارض خدا واسع نبود؟ و این خالی از یک نکته نیست و آن نکته اشاره است به این که خدای سبحان قبل از آن که بندگان خود را به ایمان و عمل صالح دعوت کند، اول زمین خود را فراخ قرار داد تا اگر کسی شرائط محلش اجازه‌اش

(۱۵۰) مرگ و برزخ

نمی‌دهد ایمان بیاورد به محل دیگر برود و این نکته که در آیه مورد بحث بطور اشاره آمده در آیه زیر نیز به آن اشاره کرده می‌فرماید:

«وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً...!» (نساء/۱۰۰)

خدای تعالی بعد از نقل گفتگوی ملائکه با انسان در حال احتضار درباره ستمکاران حکم کرده به این که اینان منزلگاهشان جهنم است و بد منزلگاهی است! «إِلَّا الْمُشْتَضِعِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ...»

می‌فرماید: افرادی که قبلاً مورد بحث بودند ادعای استضعاف می‌کردند، در حقیقت مستضعف نبودند، چون می‌توانستند شرایط زندگی خود را عوض کنند و خود را از استضعاف رها سازند، مستضعف حقیقی این مردان و زنان و کودکانی هستند که نمی‌توانند خود را از وضعی که دارند رها سازند.

سؤال قبر - سؤال ملائکه از دینداری انسان... (۱۵۱)

و اگر بطور مفصل یکی یکی طبقات آن‌ها را بر شمرد و فرمود: مردان و زنان و کودکان، برای این بود که حکم الهی را بطور روشن بیان کند و دیگر جای سؤال برای کسی باقی نگذارد.

«لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»

همه ستمکاران نام‌برده جایگاهشان در جهنم است، مگر مستضعفینی که استطاعت ندارند و نمی‌توانند استضعافی را که از ناحیه مشرکین متوجه آنان شده، با حیلتی از خود برگردانند و برای خلاصی از شر آنان راه به جایی نمی‌برند.

و در این آیه دلالتی فی‌الجمله و سربسته هست بر صحنه‌ای که در زبان روایات از آن تعبیر شده به سؤال قبر و فرموده‌اند که فرشتگان خدای تعالی از هر کسی که از دنیا می‌رود و او را دفن می‌کنند سؤالهایی پیرامون دین او و عقائدش از او می‌کنند و این تنها

(۱۵۲) مرگ و برزخ

آیه مورد بحث نیست که بر آن صحنه دلالت دارد، بلکه آیات زیر نیز بر آن دلالت دارد:

«الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْفَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ، وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلْ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا.» (نحل/۲۸)

سؤال ملائکه که می‌پرسند: «فِيمَ كُنْتُمْ؟» سؤالی است از حال و وضعی که از نظر دین در زندگی داشتند و این‌ها که مورد سؤال قرار می‌گیرند، کسانی هستند که از جهت دین وضع خوبی نداشتند و لذا در پاسخ ملائکه به جای این که حال خود را شرح بدهند سبب آن را ذکر می‌کنند و آن سبب این است که در زندگی در سرزمینی زندگی می‌کرده‌اند که اهل آن مشرک و نیرومند بودند و این طائفه را استضعاف کرده، بین آنان و بین این که به شرایط دین تمسک جسته و به آن عمل کنند حائل شدند:

سؤال قبر - سؤال ملائکه از دینداری انسان... (۱۵۳)

«قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسَعَةً فَهَاجِرُوا فِيهَا.»

و چون این عذر یعنی عذر استضعاف (البته اگر راست گفته باشند)، بدین جهت مانع دینداری آنان شده که نخواستند از آن شهر و آن سرزمین چشم ببوشند، و گرنه دچار این استضعاف نمی‌شدند، پس استضعاف این مستضعفین بطور مطلق نبوده، استضعافی بوده که خودشان خود را به آن دچار کردند و می‌توانستند با کوچ کردن از سرزمین شرک به سرزمین دیگر خود را از آن برهانند، لذا فرشتگان ادعای آنان را که گفتند: ما مستضعف بودیم تکذیب می‌کنند و می‌گویند: زمین خدا فراخ‌تر از آن بود که شما خود را در چنان شرایط قرار دهید، شما می‌توانستید از حومه استضعاف درآید و به جای دیگر کوچ کنید، پس شما در حقیقت مستضعف

نبودید، چون می‌توانستید از آن

(۱۵۴) مرگ و برزخ

حومه خارج شوید، پس این وضع را خود برای خود و به سوء اختیار خود پدید آوردید. (۱)

عذاب دردناک ظالمین در غمرات موت

«... وَ لَوْ تَرَيَا اِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوْا اَيْدِيَهُمْ اَخْرِجُوْا اَنْفُسِكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ غَيْرِ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُوْنَ»

«... اگر ببینی که ستمگران در گرداب‌های مرگند و فرشتگان دست‌های خویش گشوده و گویند جان‌های خویش برآرید امروز به گناه آن چه درباره خدا بناحق

۱- المیزان ج: ۵، ص: ۷۶.

عذاب دردناک ظالمین در غمرات موت (۱۵۵)

می‌گفتید و از آیه‌های وی گردنکشی می‌کرده‌اید سزایتان عذاب خفت و خواری است.» (۹۳ / انعام)

جهالت دائمی و نیز گرفتاری و شدتی را که احاطه به انسان داشته و از هر طرف راه نجات از آن مسدود باشد غم می‌گویند. از ظاهر سیاق آیه به دست می‌آید آن کاری که ملائکه بر سر ستمگران در می‌آورند همان چیزی است که جمله: «اَخْرِجُوْا اَنْفُسِكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ!» آن را بیان و حکایت می‌کند، چون این جمله حکایت قول ملائکه است نه قول خدای سبحان و تقدیر آن این است که: ملائکه به آنان می‌گویند جانتان را بیرون کنید... و این کلام را در هنگام گرفتن جان آنان می‌گویند و بطوری سخت جانشان را می‌گیرند که در دادن جان عذاب دردناکی را می‌چشند.

(۱۵۶) مرگ و برزخ

این عذاب جان دادن ایشان است، هنوز عذاب قیامتشان در پی است، هم‌چنان که فرموده: «وَ مِنْ وَّرَائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلٰى يَوْمٍ يُبْعَثُوْنَ.» (۱۰۰ / مؤمنون).

پس معلوم شد که مراد از اَلْيَوْمِ در جمله: «اَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ» روز فرا رسیدن مرگ است که در آن روز به عذاب دردناکی جزا داده می‌شوند، هم‌چنان که مقصود از برزخی که در آیه سابق‌الذکر بود همان روز است.

و نیز معلوم شد که مراد از ظالمین کسانی هستند که یکی از آن سه گناه را که خداوند آن‌ها را از شدیدترین ظلمها دانسته مرتکب شوند و آن سه گناه عبارت بود از: دروغ بستن بر خدا، ادعای نبوت به دروغ و استهزاء به آیات خداوندی.

شاهد بر این که مراد از ظالمین، مرتکبین همین ظلمهای مذکور در آیه می‌باشند این است که سبب عذاب ظالمین را یکی قول به غیر حق دانسته و خود واضح است که این

عذاب دردناک ظالمین در غمرات موت (۱۵۷)

کار، کار همان کسانی است که به دروغ به خدا افترا می‌بندند و شرکایی به او نسبت داده و یا حکم تشریحی و یا وحی دروغی را به او نسبت می‌دهند.

و دیگر استکبار از پذیرفتن آیات خدا که کار همان کس است که گفته بود: «سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ.» (۹۳ / انعام)

امری که در جمله: «اَخْرِجُوْا اَنْفُسِكُمْ» است، امری است تکوینی، زیرا به شهادت آیه: «وَ اِنَّهُ هُوَ اَمَاتٌ وَّ اَحْيَا» (۴۴ / نجم) مرگ انسان مانند زندگی در اختیار خود او نیست تا صحیح باشد به امر تشریحی مأمور به بیرون کردن جان خود شود، پس امر به این که «جان خود را بیرون کنید!» امری تکوینی است که ملائکه یکی از اسباب آن است، حال با این که جان آدمی در اختیار خودش

نیست و با این که اصولاً روح از جسمانیات نیست تا در بدن مادی جای گیرد، بلکه سنخ دیگری از وجود را دارا است که یک نحوه (۱۵۸) مرگ و برزخ

اتحاد و تعلقی به بدن دارد، چرا فرمود جانهایتان را از بدن بیرونم کنید؟ مراد از آن قطع علاقه روح است از بدن، می‌فرماید: ای پیغمبر، ای کاش این ستمکاران را می‌دیدى در آن موقعی که در شدايد مرگ و سكرات آن قرار می‌گیرند و ملائکه شروع می‌کنند به عذاب دادن ایشان در قبض روحشان و به ایشان خبر می‌دهند که بعد از مرگ هم در عذاب واقع شده و به کیفر قول به غیر حق و استکبار از آیات خداوند دچار هوان و ذلت می‌گردند. (۱)

سؤال ملائکه موت درباره خدایان دروغین!

۱- المیزان ج: ۷، ص: ۳۹۴.

سؤال ملائکه موت درباره خدایان دروغین! (۱۵۹)

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا آئِنَّا مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَيَّا أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ»

«کیست ستمگرتر از آن کس که به دروغ بر خدای تعالی افتراء ببندد و یا آیات او را تکذیب کند؟ نصیب مقررشان به ایشان می‌رسد، تا آن که فرستادگان ما به سویشان رفته بخواهند جانشان را بگیرند از ایشان می‌پرسند: کجاست آن چیزهایی که غیر از خدا می‌خواندید؟ گویند آن‌ها را نمی‌بینیم و با این اعتراف علیه خود گواهی دهند که کافر بوده‌اند.» (۳۷ / اعراف)

(۱۶۰) مرگ و برزخ

کسانی که با ارتکاب شرک و عبادت بت‌ها به خداوند دروغ بسته و یا با رد همه احکام دین و یا بعضی از آن آیات او را تکذیب نمودند، بهره‌شان از کتاب و آنچه که از خیر و شر در حقشان مقدر شده در خلال زندگی دنیویشان به آنان خواهد رسید، تا آن که اجل‌هایشان سر آمده و فرستادگان ما که همان ملک‌الموت و یاران اویند بر ایشان نازل شده جانشان را بستانند، آن وقت است که از ایشان سؤال می‌شود کجایند آن شرکایی که برای خداوند اتخاذ کرده آن‌ها را شفیع درگاه خدا می‌دانستید؟ در جواب می‌گویند: ما نمی‌بینیم آن‌ها را، یعنی آن‌ها را آن اوصافی که برایشان قائل بودیم نمی‌یابیم.

آری، علیه خود شهادت می‌دهند به این که در دنیا کافر بوده‌اند، چون با مشاهده حقیقت امر را می‌بینند و معلومشان می‌شود که غیر از خدای سبحان چیزی نیست

سؤال ملائکه موت درباره خدایان دروغین! (۱۶۱)

که مستقلاً دارای نفع یا ضرری باشد و آن نسبت‌ها که به اولیای خود می‌دادند همه خطا بوده است. (۱)

تسلیم کافران در حال جان‌کندن

«الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

«همان کسانی که در آن حال که ستمگر بر خویشند چون فرشتگان جانشان

۱- المیزان ج: ۸، ص: ۱۴۱.

(۱۶۲) مرگ و برزخ

را بگیرند، اطاعت عرضه کنند و گویند ما هیچ کار بدی نمی‌کردیم، چنین نیست بلکه خدا از اعمالی که می‌کرده‌اند

آگاه است.» (۲۸ / نحل)

کافران همان کسانی هستند که ملائکه جانهایشان را می‌گیرند در حالی که سرگرم ظلم و کفر خویشند ناگهان تسلیم گشته و خضوع و انقیاد پیش می‌گیرند و چنین وانمود می‌کنند که هیچ کار زشتی نکرده‌اند، ولی در همان حال مرگ، گفتارشان رد شده و تکذیب می‌شوند و به ایشان گفته می‌شود: آری، شما چنین و چنان کردید اما خدا به آنچه می‌کردید قبل از این که به این ورطه یعنی مرگ بیفتید آگاه بود. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۲، ص: ۳۴۱.

تسلیم کافران در حال جان‌کندن (۱۶۳)

فزع کفار در حال مرگ و گرفتاری از مکان قریب

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ»

«و اگر ببینی هنگامی که کفار به فزع در می‌آیند، پس در پیشگاه خدا فراری نیست و چیزی از او فوت نمی‌شود، بلکه از جایی نزدیک دستگیر می‌شوند،»

«وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَآتَىٰ لَهُمُ التَّنَاطُوشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ»

«و نیز گفتند: ایمان آوردیم به آن قرآن، ولی چگونه از مکانی دور یعنی از قیامت به ایمان توانند رسید،»

«وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ»

«با این که قبلاً به آن کفر ورزیدند و از مکانی دور سخن به نادیده رها می‌کردند،»

(۱۶۴) مرگ و برزخ

«وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ»

«میان ایشان و آن آرزو که دارند حایل افکند، چنان که با نظایر ایشان از پیش همین رفتار را کرد، که آنان در شکی سخت بودند.» (۵۱ تا ۵۴ / سباء)

آیات چهارگانه مورد بحث، وصف حال مشرکین در ساعت مرگ است. بنابراین جمله «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَزَعُوا» معنایش این است که چون این مشرکین به فزع جان‌کندن بیفتند نمی‌توانند از خدا فوت شوند و از او بگریزند و یا به جایی پناهنده گشته، یا چیزی را بین خدا و خود حائل سازند.

«وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ» این جمله کنایه است از این که بین آنان و کسی که آنان را

فزع کفار در حال مرگ و گرفتاری از مکان قریب (۱۶۵)

می‌گیرد هیچ فاصله نیست و خدای سبحان خود را توصیف کرده به این که او قریب است و در جای دیگر از معنای نزدیکی خود خبر داده که: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّ لَآ تُبْصِرُونَ» (۸۵ / واقعه) و از نزدیکی بیش از آن در آیه «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۱۶ / ق) خبر داده و از نزدیکی که از آن نیز بیشتر است در آیه «أَنَّ اللَّهَ يَحْوِلُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (۲۴ / انفال) خبر داده است. سپس فرموده که حتی از خود شما به خودتان نزدیک‌تر است و این موقف همان مرصاد است که فرموده: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ!» (۱۴ / فجر)

با در نظر گرفتن این آیات و این که می‌دانیم گیرنده در جمله «وَأُخِذُوا...» خود خدا است، دیگر چگونه تصور می‌شود که آدمی بتواند از قدرت خدا فرار کند؟ با این که خدا از من به من نزدیک‌تر است و یا چگونه ممکن است آدمی از قدرت ملائکه‌اش

(۱۶۶) مرگ و برزخ

بگریزد و از قلم بیفتد، با این که ملائکه مکرم که اوامر را از خدا می‌گیرند، دیگر هیچ حاجبی و حائلی بین آنان و خدا نیست و حتی واسطه‌ای هم در کار ندارند.

پس این که فرمود: «وَأُخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ» (۵۱ / سبأ) نوعی تمثیل برای نزدیکی خدای تعالی به آدمی است، تمثیل همان معنایی که ما از قرب می‌کنیم، چون قرب و بعد ما که در زندان زمان و مکان قرار داریم، غیر از قرب و بعد در دستگاه الهی است و اگر بخواهیم از آن گفتگو کنیم، باید تمثیل بیاوریم و گرنه واقع قضیه مهم‌تر از آن است که بتوان تصورش کرد.

«وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَآتَىٰ لَهُمُ النَّارُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ» مراد از این که فرمود از مکانی دور می‌گیرند، این است که در عالم آخرت هستند، که عالم تعیین جزاء است و آن بسیار دور است از دنیا، که جای عمل و محل اکتساب اختیاری است، چون در این عالم برای فزع کفار در حال مرگ و گرفتاری از مکان قریب (۱۶۷)

کفار غیب، شهادت و شهادت، غیب شده، همچنان که آیه بعدی بدان اشاره می‌نماید:

«وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ».

مراد از جمله «وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ» این است که از عالم دنیا درباره عالم آخرت نسبت‌های نسنجیده می‌دهند، با این که به غیر از پندار و مظنه دلیلی ندارند و با این که اصلاً آخرت غایب از حواس این‌هاست و با این حال چگونه می‌گویند بعضی و بهشتی و دوزخی نیست؟

عنایت در این آیه همه در این است که دنیا نسبت به آخرت مکانی است بعید، همچنان که در جمله قبل آخرت را نسبت به دنیا مکانی بعید می‌خواند. و معنای هر دو آیه با هم این است که: مشرکین وقتی گرفتار می‌شوند، می‌گویند: ما به حق که همان قرآن است ایمان آوردیم و کجا و کی می‌توانند ایمان به قرآن را تناول

(۱۶۸) مرگ و برزخ

کنند و بگیرند - ایمانی که فایده نجات داشته باشد - برای این که در مکانی دور از دنیا گرفتار شده‌اند و حال آن که آن‌ها در دنیا بدان کفر ورزیدند و آخرت را با ظنون و اوهام و از مکانی بسیار دور انکار می‌کردند.

«وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ» مراد از «مَا يَشْتَهُونَ» لذات مادی دنیوی باشد، که مرگ بین ایشان و آن لذات فاصله می‌شود. و مراد از اشیاع آن، اشباهشان از امتهای گذشته است و یا کسانی است که مذهب همین‌ها را داشته باشند.

و معنای آیه چنین است که: بین مشرکین که به عذاب خدا گرفتار شدند و بین لذائذی که در دنیا داشتند، حیلوه و جدایی افتاد، همان‌طور که با مردمی شبیه ایشان از مشرکین امت‌های گذشته همین معامله شد، به‌خاطر این که از امر حق

فزع کفار در حال مرگ و گرفتاری از مکان قریب (۱۶۹)

و یا امر آخرت در شک بودند و سخنانی بدون دلیل درباره‌اش می‌گفتند. (۱)

وقتی که جان به حلقوم می‌رسد!

«فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ»

«پس چرا وقتی جان یکی از شما به حلقوم می‌رسد، توانایی بازگرداندن آن را ندارید؟» (۸۳ / واقعه)

۱- المیزان ج: ۱۶، ص: ۵۸۷.

(۱۷۰) مرگ و برزخ

در این آیه خطاب به منکرین بعث و جزا می‌فرماید: اگر می‌توانید، جان محتضری را که دارد می‌میرد و تا حلقوم او رسیده، به او

برگردانید، اگر نمی‌توانید، پس بدانید که مرگ مسأله‌ای است حساب شده و مقدر از ناحیه خدا، تا جانها را به وسیله آن به سوی بعث و جزا سوق دهد.

می‌فرماید: «وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ»، (۸۴ / واقعه) شما محتضر را تماشا می‌کنید که دارد از دستتان می‌رود و پیش رویتان می‌میرد و شما هیچ کاری نمی‌توانید بکنید.

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ»، (۸۵ / واقعه) شما او را تماشا می‌کنید، در حالی که ما از شما به وی نزدیک‌تریم، چون ما به سراسر وجود او احاطه داریم و فرستادگان ما که مأمور قبض روح او هستند نیز از شما به وی نزدیک‌ترند، اما شما نه ما را می‌بینید و نه فرستادگان ما را.

وقتی که جان به حلقوم می‌رسد! (۱۷۱)

«فَلَوْلَا أَنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ»، (۸۶ / واقعه) اگر جزایی در کار نیست و شما جزا داده نمی‌شوید و ثواب و عقابی ندارید، پس چرا او را بر نمی‌گردانید؟

«تَرْجِعُونَهَا أَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ!» (۸۷ / واقعه) اگر راست می‌گویید جان او را که به حلقوم رسیده برگردانید! (۱)

حالت احتضار و مرگ مقربین و اصحاب یمین

«فَأَمَّا أَنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ»،

۱- میزان ج: ۱۹، ص: ۲۴۰.

(۱۷۲) مرگ و برزخ

«اگر آن‌که جانش به حلقوم رسیده از مقربین باشد»،

«فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّتٌ نَعِيمٌ»،

«راحتی و رزق و جنت نعیم دارد»،

«وَأَمَّا أَنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ»،

«و اما اگر از اصحاب یمین باشد»،

«فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ»،

«ای پیامبر! در آن روز به تو سلام خواهد کرد!» (۸۸ تا ۹۱ / واقعه)

در این جا وضع مقربین و اصحاب یمین را در حال مرگ و بعد از مرگ بیان می‌کند. صحبت از شخص محتضر است که در آیه «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ»، (۸۳ / واقعه) بعد از حالت احتضار می‌میرد و مردنش از سیاق کلام فهمیده می‌شود.

حالت احتضار و مرگ مقربین و اصحاب یمین (۱۷۳)

مراد از مقربین همان سابقون مقربون است که در اول سوره واقعه درباره آنان می‌فرمود: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»، (۱۰ / واقعه) و کلمه رَوْح به معنای راحت و کلمه رِيحَان به معنای رزق است.

بعضی گفته‌اند: ریحان به معنای همان گیاه خوشبو است، اما بهشتی آن، که در هنگام مرگ آن را برای مقربین می‌آورند همینکه آن را بویید از دنیا می‌رود.

و معنای آیه این است که: اما آن محتضر اگر از مقربین باشد جزای خوبیهایش این است که از هر هم و غمی و درد و المی راحت است و رزقی از رزق‌های بهشتی دارد و بعد از مردن هم جنت نعیم را دارد.

در روایات اسلامی، از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که: منظور از روح و ریحان در آیه «فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ» (۸۹ / واقعه) رَوْح و

ریحان در قبر است، ولی جنت نعیم

(۱۷۴) مرگ و برزخ

در آخرت است.

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که فرمود: اولین بشارتی که به مؤمن می‌دهند این است که: در دم مرگش او را به روح و ریحان و جنت نعیم بشارت می‌گویند و اولین چیزی که مؤمن در قبرش بشارت داده می‌شود این است که: به او می‌گویند: مژده باد تو را که خدا از تو راضی است و مژده باد تو را در بهشت آمدی و چه خوش آمدی، خدا همه آن‌هایی را که تا قبرت مشایعتت کردند پیامرید و شهادت همه آن‌هایی را که به خوبی تو شهادت دادند، پذیرفت و دعای همه کسانی را که برای تو طلب مغفرت نمودند مستجاب کرد.

«وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ»

«و اما اگر از اصحاب یمن باشد، ای پیامبر! در آن روز به تو سلام خواهد کرد!»

حالت احتضار و مرگ مقربین و اصحاب یمن (۱۷۵)

در این جا خطاب به شخص رسول‌الله است، برای این که می‌خواهد سلام اصحاب یمن را برای او نقل کند و بفرماید: سَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ! (۱)

حالت احتضار و مرگ مکذبین و ضالین

«وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ»

«و اما اگر از تکذیب‌گران و گمراهان باشد»

«فَنُزِلُ مِنْ حَمِيمٍ وَ تَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ»

«پذیرایی وی از آب جوشان و حرارت آتش خواهد بود.» (۹۲ تا ۹۴ / واقعه)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۲۴۲.

(۱۷۶) مرگ و برزخ

تَصْلِيَةٌ آتش به معنای آن است که چیزی را در آتش داخل کنی. بعضی گفته‌اند: به معنای چشیدن حرارت و عذاب آن است.

معنای آیه این است که: اگر چنانچه آن مرده از اهل تکذیب و ضلالت باشد، پذیرایی و ضیافتی از آب سخت داغ و نوش جانی از حرارت آتش خواهد داشت.

خدای تعالی دوزخیان را به مکذبین و ضالین توصیف کرده و تکذیب را جلوتر از ضلالت ذکر فرموده و این بدان جهت است که عذابی که می‌چشند همه به خاطر تکذیب و عنادشان با حق بود چون اگر تنها دچار ضلالت بودند و هیچ تکذیبی نسبت به حق نمی‌داشتند، عذاب نداشتند، برای این که چنین مردمی در حقیقت مستضعف هستند، که قرآن آنان را دوزخی نمی‌داند.

حالت احتضار و مرگ مکذبین و ضالین (۱۷۷)

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ!» (۹۵/واقعه)

این بیانی که ما کردیم حقی است که هیچ نقطه ابهام و تردیدی در آن نیست و علمی است که با هیچ دلیل و بیانی نمی‌توان آن را مبدل به شک و تردید کرد. (۱)

نمونه‌ای از شکنجه کفار بوسیله ملائکه موت

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبِرُهُمْ وَاذْبِرُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، ذَلِكُمْ بِمَا قَدَّمْتُمْ آيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۲۴۳.

(۱۷۸) مرگ و برزخ

«و اگر می‌دیدید هنگامی را که فرشتگان دریابند گروه کافران را و بزنند رویها و پشت‌هایشان را و بگویند بچشید عذاب سوزان را، این به خاطر آن رفتاری است که به دست خود پیش فرستادید، که خدا ستمگر بر بندگان نمی‌باشد.» (۵۰ و ۵۱ / انفال)

(سیاق این آیات دلالت دارد بر این که منظور از آن‌هایی که خداوند سبحان در وصفشان فرموده که ملائکه جانهایشان را می‌گیرند و عذابشان می‌کنند همان مشرکینی هستند که در جنگ بدر کشته شدند.)

از ظاهر این جمله بر می‌آید که ملائکه مأمور قبض روح، وقتی روح کفار را می‌گرفتند، هم از جلو کفار را می‌زدند و هم از پشت سر و این کنایه است از احاطه و

نمونه‌ای از شکنجه کفار بوسیله ملائکه موت (۱۷۹)

تسلط ملائکه و این که آنان را از همه طرف می‌زدند.

این که ملائکه به ایشان گفتند: عذاب سوزان را بچشید! منظور از آن عذاب آتش است.

«ذَلِكُمْ بِمَا قَدَّمْتُمْ آيْدِيكُمْ» این جمله تتمه گفتاری است که خداوند از ملائکه حکایت کرده و یا اشاره است به مجموع گفتار ملائکه با مشرکین و مجموع افعال آن‌ها با ایشان و معنایش این است که: این عذاب سوزان را به شما می‌چشانیم بخاطر آن رفتاری که می‌کردید. و یا معنایش این است: از همه طرف شما را می‌زنیم و عذاب حریق را هم به شما می‌چشانیم به خاطر آن رفتاری که می‌کردید. (۱)

۱- المیزان ج: ۹، ص: ۱۳۱.

(۱۸۰) مرگ و برزخ

مرگ، زمان ظهور ملائکه

«مَا نَزَّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ»

«ما جز به حق ملائکه را نازل نمی‌کنیم و وقتی نازل کردیم ایشان مهلتی نخواهند داشت!» (۸ / حجر)

آدمی مادام که در عالم ماده است و در ورطه‌های شهوات و هواها چون اهل کفر و فسوق غوطه می‌خورد هیچ راهی به عالم ملائکه ندارد، تنها وقتی می‌تواند

مرگ، زمان ظهور ملائکه (۱۸۱)

بدان راه یابد که عالم مادیش تباه گردد و به عالم حق قدم نهد.

خلاصه، پرده مادیتشان کنار رود، آن وقت است که عالم ملائکه را می‌بینند، هم‌چنان که قرآن کریم فرموده است: «لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (۲۲ / ق) و این عالم همان عالمی است که نسبت به این عالم بشری آخرت نامیده می‌شود.

چیزی که در این جا می‌خواهیم خاطر نشان سازیم این است که در همین دنیا هم قبل از این انتقال ممکن است ظهور چنین عالمی

برای کسی صورت بندد و ملائکه نیز برای او ظاهر شوند، همچنان که بندگان برگزیده خدا و اولیای او که از پلیدی گناهان پاک و همواره ملازم ساحت قرب خدایند در همین دنیا عالم غیب را می‌بینند، با این که خود در عالم شهادتند - مانند انبیاء علیهم‌السلام (۱).

(۱۸۲) مرگ و برزخ

روز مشاهده ملائکه، روز بی‌بشارت مجرمین!

«يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَّحْجُورًا»

«روزی که فرشتگان را ببینند آن روز گنه کاران را نویدی نیست و دور باد گویند.» (۲۲ / فرقان)

روز مرگ، مجرمینی که امیدوار به لقای خدا نیستند، وقتی ملائکه را ببینند، در آن موقع هیچ گونه بشارتی برای عموم مجرمین، که اینان طایفه‌ای از آنانند، نخواهد بود. مشرکین آن روز به ملائکه‌ای که قصد عذاب ایشان را دارند حجرا محجورا می‌گویند،

۱- المیزان ج: ۱۲، ص: ۱۴۵.

روز مشاهده ملائکه، روز بی‌بشارت مجرمین! (۱۸۳)

و مقصودشان این است که ما را پناه دهید.

و اما توضیح جواب از مسأله انزال ملائکه و رؤیت آنان، این است که اصل دیدن ملائکه را مسلم گرفته، که روزی هست که کفار ملائکه را ببینند ولی درباره آن هیچ حرفی نزده و به جای آن از حال و وضع کفار در روز دیدن ملائکه خبر داده، تا به این معنا اشاره کرده باشد که درخواست دیدن ملائکه به نفعشان تمام نمی‌شود، چون ملائکه را نخواهند دید مگر در روزی که با عذاب آتش روبه‌رو شده باشند و این وقتی است که نشاء دنیوی مبدل به نشاء اخروی شود، همچنان که در جای دیگر نیز به این حقیقت اشاره نموده و فرموده: «مَا نُنزَلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ.» (۸ / حجر) و اما این که این روزی که آیه: «يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ» بدان اشاره دارد چه روزی است؟ آن چه از سیاق به کمک سایر آیات راجع به اوصاف روز مرگ و بعد از

(۱۸۴) مرگ و برزخ

مرگ برمی‌آید، این است که مراد روز مرگ است.

مثلاً یکی از آیات راجع به مرگ آیه: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ،» (۹۳ / انعام) می‌باشد و یکی دیگر آیه: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِيًّا أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا آآ الْم تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا،» (۹۷ / نساء) و آیاتی دیگر.

و همین مشاهدات دم مرگ است که قرآن آن را برزخ خوانده، چون در آیات قرآنی دلالت قطعی هست بر این که بعد از مرگ و قبل از قیامت ملائکه را می‌بینند و با آنان گفتگو می‌کنند.

و از سوی دیگر در مقام مخاصمه در پاسخ کسی که دیدن ملائکه را انکار می‌کند

روز مشاهده ملائکه، روز بی‌بشارت مجرمین! (۱۸۵)

طبعاً باید اولین روزی که ملائکه را می‌بینند به رخس کشید و آن روز مرگ است، که کفار با دیدن ملائکه بد حال می‌شوند، نه این که در چنین مقامی دیدن روز قیامت را یادآور شود با این که بارها ملائکه را دیده‌اند و حجرا محجورا را گفته‌اند.

پس ظاهر امر این است که این آیه و دو آیه بعدش نظر به حال برزخ دارد و رؤیت کفار ملائکه را در آن روز خاطر نشان می‌سازد و هم چنین احباط اعمال ایشان و حال اهل بهشت را در عالم برزخ خاطر نشان می‌سازد. (۱)

پشیمانی لحظه مرگ و آرزوی مهلت برای انفاق

۱- المیزان ج: ۱۵، ص: ۲۷۵.

(۱۸۶) مرگ و برزخ

«وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ، وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»

«و از آنچه ما روزیتان کرده‌ایم انفاق کنید و تا مرگ شما نرسیده فرصت را از دست ندهید و گرنه بعد از رسیدن مرگ خواهد گفت پروردگارا چه می‌شد تا اندک زمانی مهلت می‌دادی صدقه دهم و از صالحان باشم،»

«و لیکن خدای تعالی هرگز به کسی که اجلش رسیده مهلت نخواهد داد و خدا از آنچه می‌کنید باخبر است!» (۱۰ و ۱۱ / منافقون)

در این آیات مؤمنین را امر می‌کند به انفاق در راه خیر، اعم از انفاق واجب

پشیمانی لحظه مرگ و آرزوی مهلت برای انفاق (۱۸۷)

مانند زکات و کفارات و مستحب مانند صدقات مستحبی.

و اگر قید «مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» را آورد برای اعلام این حقیقت بود که دستور فوق درخواست انفاق از چیزی که مؤمنین مالکند و خدا مالک آن نیست نمی‌باشد، چون آنچه را که مؤمنین انفاق می‌کنند عطیه‌ای است که خدای تعالی به آن داده و رزقی است که رازقش او است و ملکی است که او به ایشان تملیک فرموده، آن هم تملیکی که از ملک خود او بیرون نرفته پس در هر حال منت خدای تعالی راست.

«مَنْ قَبِلَ أَنْ يَأْتِيَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ» یعنی قبل از آن که قدرت شما در تصرف در مال و انفاق آن در راه خدا تمام شود.

«فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ»

«گفت پروردگارا چه می‌شد تا اندک زمانی مهلت می‌دادی،»

(۱۸۸) مرگ و برزخ

اگر کلمه مهلت را مقید به قید اندک کرد، برای این بود که اعلام کند به این که چنین کسی قانع است به مختصری عمر، به مقداری که بتواند مال خود را در راه خدا انفاق کند، تقاضای اندکی می‌کند تا اجابتش آسان باشد.

و نیز برای این است که اجل و عمر هر قدر هم که باشد اندک است همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «كُلُّ مَا هُوَ أَجَلٌ قَرِيبٌ - هر آنچه خواهد آمد نزدیک است.»

«وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا» در این جمله آرزومندان نام‌برده را از اجابت دعایشان و هر کس دیگر را که از خدا تأخیر اجل

را بخواهد مأیوس کرده می‌فرماید: وقتی اجل کسی رسید و نشانه‌های مرگ آمد، دیگر تأخیر داده نمی‌شود و این معنا در کلام

خدای تعالی مکرر آمده که اجل یکی از مصادیق قضای حتمی است، از آن جمله می‌فرماید: «إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً

وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ.» (۴۹ / یونس) (۱)

پشیمانی لحظه مرگ و آرزوی مهلت برای انفاق (۱۸۹)

نقش فرشتگان در مرگ و عالم بعد از مرگ

«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا، وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا،»

«سوگند به فرشتگانی که ارواح مجرمان را به شدت از بدنهایشان برمی‌کشند،»

«و به فرشتگانی که ارواح مؤمنان را با مدارا و نشاط جدا می‌سازند.» (۱ و ۲ نازعات)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۴۹۰.

(۱۹۰) مرگ و برزخ

به طوری که از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود فرشتگان در آغاز خلقت موجودات از ناحیه خدای تعالی و برگشتن آنها به سوی او، بین خدا و خلق واسطه هستند، به این معنا که اسبابی هستند برای حدوث حوادث، مافوق اسباب مادی و جاری در عالم ماده. وساطت ملائکه در مسأله عود، یعنی حال ظهور نشانه‌های مرگ و قبض روح و اجراء سؤال و ثواب و عذاب قبر و سپس میراندن تمام انسان‌ها در نفخه صور و زنده کردن آنان در نفخه دوم و محشور کردن آنان و دادن نامه اعمال و وضع میزانها و رسیدگی به حساب و سوق به سوی بهشت و دوزخ، که بسیار واضح است و آیات دال بر این وساطت بسیار زیاد است و احتیاجی به ایراد آنها نیست، روایات وارده در این مسائل از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام هم بیش از نقش فرشتگان در مرگ و عالم بعد از مرگ (۱۹۱) آن است که به شمار آید. (۱)

جان دادن با شکنجه ملائکه!

«فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَآذِبَارَهُمْ»

«چه طور است حالشان وقتی که ملائکه جانشان را می‌گیرند و به صورت و پشتشان می‌کوبند،»

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ» «و برای این می‌کوبند که همواره دنبال چیزی هستند که خدا را بخشم می‌آورد و از

۱- المیزان ج: ۲۰، ص: ۲۹۹.

(۱۹۲) مرگ و برزخ

هر چه مایه خشنودی خدا است کراهت دارند، خدا هم اعمالشان را بی‌نتیجه و اجر کرد.» (۲۷ و ۲۸ / محمد)

این است وضع آنان امروز که بعد از روشن شدن هدایت باز هرچه می‌خواهند می‌کنند، حال بین در هنگامی که ملائکه جانشان را می‌گیرند و به صورت و پشتشان می‌کوبند چه حالی دارند. سبب عقاب آنان این است که اعمالشان به خاطر پیروی از آن چه که مایه خشم خدا است و به خاطر کراهتشان از خشنودی خدا، حبط می‌شود و چون دیگر عمل صالحی برایشان نمانده قهرا با عذاب خدا بدبخت و شقی می‌شوند. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۳۶۴.

جان دادن با شکنجه ملائکه! (۱۹۳)

(۱۹۴)

فصل چهارم: تعریف برزخ در آیات قرآن

برزخ، فاصله مرگ تا قیامت

«... وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»

«... و از عقب آن‌ها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند.» (۱۰۰/مؤمنون)

(۱۹۵)

کلمه برزخ به معنای حائل در میان دو چیز است و مراد از این که فرمود: برزخ در ماورای ایشان است، این است که این برزخ در پیش روی ایشان قرار دارد و محیط به ایشان است و اگر آینده ایشان را ویرای ایشان خوانده، به این عنایت است که برزخ در طلب ایشان است، همان طور که زمان آینده امام و پیش روی انسان است.

این تعبیر به این عنایت است که زمان طالب آدمی است، یعنی منتظر است که آدمی از آن عبور کند.

و مراد از برزخ عالم قبر است که عالم مثال باشد و مردم در آن عالم که بعد از مرگ است زندگی می‌کنند تا قیامت برسد این آن معنایی است که سیاق آیه و آیاتی دیگر و روایات بسیار از طرق شیعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیه السلام و نیز از طرق اهل سنت بر آن دلالت دارد. (۱)

(۱۹۶) مرگ و برزخ

عالم برزخ - دومین زندگی

«قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا اِثْنَيْنِ وَاٰخِثَيْنَا اِثْنَيْنِ فَاَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلٰى خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيْلٍ؟»

«پروردگارا دو نوبت ما را می‌راندی و دوبار زنده کردی، پس اینک به گناهان خود اعتراف می‌کنیم، آیا هیچ راهی به سوی

برون شدن هست؟» (۲۸ / بقره)

۱- المیزان ج: ۱۵، ص: ۹۷.

عالم برزخ - دومین زندگی (۱۹۷)

این از همان آیاتی است که با آن‌ها بر وجود عالمی میان عالم دنیا و عالم قیامت، به نام «برزخ» استدلال می‌شود، برای این که در این آیات، دو بار مرگ برای انسان‌ها بیان شده و اگر یکی از آن دو همان مرگی باشد که آدمی را از دنیا بیرون می‌کند، چاره‌ای جز این نیست که یک اماتة دیگر را بعد از این مرگ تصور کنیم و آن وقتی است که یک زندگی دیگر، میان دو مرگ یعنی مردن در دنیا برای بیرون شدن از آن و مردن برای ورود به آخرت، یک زندگی دیگر فرض کنیم و آن همان زندگی برزخی است. در آیه بالا می‌راندن اولی می‌راندن بعد از تمام شدن زندگی دنیا است و احیاء اول زنده شدن بعد از آن مرگ، یعنی زنده شدن در برزخ: و می‌راندن و زنده شدن دوم، در آخر برزخ و ابتداء قیامت است. (۱)

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۱۷۲ و ۱۷۵.

(۱۹۸) مرگ و برزخ

ادامه زندگی شهدا در برزخ و ادامه فعل و شعور آن‌ها

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قُتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُوْنَ. فَرِحِيْنَ بِمَا اٰتٰهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاَيَسْتَبْشِرُوْنَ بِالَّذِيْنَ لَمْ يَلْحَقُوْا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ اِلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَاَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ. يَسْتَبْشِرُوْنَ بِنِعْمَةِ اللّٰهِ وَفَضْلِ وَاَنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيْعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ،»

«البته نپندارید که شهیدان راه خدا مرده‌اند بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم خواهند بود. آنان به فضل و رحمتی که از خداوند نصیبشان گردیده

ادامه زندگی شهدا در برزخ و ادامه فعل و شعور آن‌ها (۱۹۹)

شادمانند و به آن مؤمنان که هنوز به آن‌ها نپیوسته‌اند و بعدا در پی آن‌ها به راه آخرت خواهند شتافت مزده دهند که از مردن هیچ

نترسند و از فوت متاع دنیا هیچ غم مخورند. و آن‌ها را بشارت به نعمت و فضل خدا دهند و این که خداوند اجر اهل ایمان را هرگز ضایع نگرداند.» (۱۶۹ تا ۱۷۱ / آل عمران)

در این آیات حال به شهادت رسیدگان را وصف می‌کند و می‌فرماید: که این طایفه بعد از شهادتشان در مقام قرب الهی متمتع هستند و به بازماندگان بشارت می‌دهند که چنین مقام و منزلتی در انتظار شما نیز هست.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا...»

مراد از موت باطل شدن شعور و فعل است و لذا در توضیح کلمه احیا از هر دو نمونه‌ای

(۲۰۰) مرگ و برزخ

آورد و فرمود: زنده‌اند و روزی می‌خورند و خوشحالند، روزی خوردن نمونه فعل و فرح نمونه و اثری از شعور است زیرا خوشحال شدن، فرح داشتن شعور است.

«فَرِحِينَ بِمَا آتَيْتَهُمُ اللَّهُ...»

معنای جمله این است که کشته شدگان در راه خدا هم از نظر رسیدن خودشان به فضل خدا و دیدن آن فضل خوشحالی می‌کنند و هم در طلب این خبر خوش هستند که رفقای عقب مانده‌شان نیز به این فضل الهی رسیدند و آن‌ها نیز خوفی و اندوهی ندارند.

از این بیان دو نکته روشن می‌شود، یکی این که کشته شدگان در راه خدا از وضع مؤمنین برجسته که هنوز در دنیا باقی مانده‌اند خیر دارند و دوم این که منظور از این بشارت همان ثواب اعمال مؤمنین است که عبارت است از نداشتن خوف و نداشتن اندوه و

این بشارت به ایشان دست نمی‌دهد مگر با مشاهده ثواب نام‌برده در آن عالمی که هستند، نه این که

ادامه زندگی شهدا در برزخ و ادامه فعل و شعور آن‌ها (۲۰۱)

خواسته باشند با موفق شدن به شهادت استدلال کنند بر این که در قیامت خوف و اندوهی نخواهند داشت، چون آیه در مقام این است که بفرماید پاداش خود را می‌گیرند نه این که بعد از شهادت تازه استدلال می‌کنند که در قیامت چنین و چنان خواهیم

بود. پس این آیه شریفه دلالت دارد بر این که انسان بعد از مردن تا قبل از قیامت باقی و زنده است.

«يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ...»

این استبشار اعم از استبشاری است که قبلاً فرمود از حال بازماندگان می‌کنند و شامل استبشار به حال خودشان هم می‌شود و شاید همین دو تا بودن معنا باعث شده که دوباره آن را تکرار کند و هم چنین کلمه فضل را دوباره بیاورد. جمله: «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ

الْمُؤْمِنِينَ» هم بر این عمومیت دلالت دارد، چون به اطلاقش شامل همه مؤمنین می‌شود، در آیه شریفه دقت بفرمایید.

(۲۰۲) مرگ و برزخ

در این آیه شریفه فضل و نعمت را نکره آورد، هم‌چنان که رزق را هم در آیات قبل سربسته ذکر کرد و فرمود که آن رزق چیست و این برای آن بود که ذهن شنونده درباره فضل و نعمت و رزق تا هر جا که ممکن است برود و باز به همین جهت خوف و حزن را

در سیاق نفی مبهم آورد، تا دلالت بر عموم کند و بفهماند کشته شدگان در راه خدا هیچ نوع از انواع خوف و حزن را ندارند.

از دقت در این آیات این معنا به دست می‌آید که اولاً در صدد بیان اجر مؤمنین است و ثانیاً می‌خواهد بفهماند که این اجر که نزد خدای سبحان است رزق ایشان است و ثالثاً این رزق نعمتی و فضلی از خدا است و رابعاً این نعمت و فضل عبارت از این است که

نه خوفی دارد و نه حزنی.

«... أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ!»

ادامه زندگی شهدا در برزخ و ادامه فعل و شعور آن‌ها (۲۰۳)

این جمله، جمله عجیبی است، هر قدر انسان بیشتر در آن فرو می‌رود و تدبر می‌کند دامنه معنایش وسیع‌تر می‌شود، با این که

جمله‌ای است لطیف و رقیق و بیانی است ساده و اولین چیزی که از معنای آن به ذهن می‌رسد این است که خوف و حزن از مؤمنین برداشته می‌شود و این را هم می‌دانیم که خوف تنها در امری فرض دارد که اولاً ممکن باشد و ثانیاً احتمال آمدنش به سوی ما معقول باشد و ثالثاً اگر بیاید مقداری از سعادت ما را از بین می‌برد، سعادت می‌برد، که ما توقع داریم واجد آن باشیم و خود را واجد آن فرض می‌کنیم و هم‌چنین حزن تنها از ناحیه حادثه‌ای است که پیش آمده و آن نیز مقداری از سعادت کذایی ما را سلب کرده، پس بلا و یا هر محذور و گرفتاری که فرض شود، وقتی از آن می‌ترسیم که هنوز بر سر ما نیامده باشد و اما وقتی آمد دیگر خوف معنا ندارد، آن‌جا جای حزن و حسرت است، پس بعد از وقوع خوفی

(۲۰۴) مرگ و برزخ

نیست و قبل از وقوع هم حزنی نیست.

پس برطرف شدن مطلق خوف از انسان تنها وقتی فرض دارد که هیچ یک از آن‌چه داریم در معرض زوال قرار نگیرد و هم‌چنین برطرف شدن مطلق حزن از انسان وقتی فرض دارد که آن‌چه نعمت که انسان بتواند از آن متنعم شود و لذت بردار باشد، و خدای تعالی به او اضافه کرده باشد و نیز آن‌چه که دارد در معرض زوال قرار نگیرد و این همان خلود سعادت برای انسان و خلود انسان در آن سعادت است.

و از همین جا واضح می‌شود که نبودن خوف و حزن عین روزی خوردن انسان نزد خدا است و به حکم آیه «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ» (۱۹۸ / آل عمران) و آیه: «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (۹۶ / نحل) آن‌چه نزد خدا است هم نعمت و خیر است، هم باقی است، نه عذاب و شری آمیخته با آن است و نه فنا و زوالی بدان راه دارد.

ادامه زندگی شهدا در برزخ و ادامه فعل و شعور آن‌ها (۲۰۵)

باز این معنا واضح می‌شود که نبودن حزن و خوف عینا بودن نعمت و فضل است و این خود عطیه است. نعمت وقتی در عرف قرآن اطلاق شود معنایش ولایت الهیه است، بنابراین معنای آیه مورد بحث چنین می‌شود: خدای تعالی متصدی و عهده‌دار کار مؤمنین است و آنان را به عطیه‌ای از خود اختصاص می‌دهد. (۱)

حیات برزخی شهدا

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»

۱- میزان ج: ۴، ص: ۹۴.

(۲۰۶) مرگ و برزخ

«به آن‌ها که در راه خدا کشته می‌شوند نگویید مردگانند، بل زندگانند ولی شما ادراک نمی‌کنید!» (۱۵۴ / بقره)

درباره حیات شهدا بعد از کشته شدن، آیه زیر آیه بالا را تفسیر می‌کند:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

«زنهار پنداری که آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند نه، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگار خود روزی می‌خورند!» (۱۶۹ / آل عمران)

این زندگی یک زندگی خارجی و واقعی است نه ذهنی و فرضی، زندگی مابین مرگ و بعث - یعنی حیات برزخی.

مخصوصاً با در نظر گرفتن این که قرآن کریم در چند جا زندگی کافر را بعد از

حیات برزخی شهدا (۲۰۷)

مردنش هلاکت و بوار خوانده، می‌فهمیم که منظور از حیات شهیدان، حیاتی سعیده است نه صرف حرف، حیاتی است که خداوند

تنها مؤمنین را با آن احیاء می‌کند، همچنان که فرمود:

«وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ، لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»

«و به درستی خانه آخرت تنها زندگی حقیقی است، اگر می‌توانستند بفهمند.»

(۶۴ / عنکبوت)

در آیه مورد بحث به مؤمن و کافر خطاب می‌کند به این که: شهدا بعد از مردن نیز زنده‌اند، ولی شما نمی‌فهمید، یعنی با حواس خود درک نمی‌کنید، چون خدای تعالی در قرآن شریف علم به آخرت را مقید به علم یقین کرده است. می‌فرماید:

«کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مگویید و آنان را فانی و باطل نپندارید

(۲۰۸) مرگ و برزخ

که آن معنایی که از دو کلمه مرگ و حیات در ذهن شما هست بر مرگ آنان صادق نیست، چون مرگ آنان آن طور که حس ظاهر بین شما درک می‌کند به معنای بطلان نیست، بلکه مرگ آنان نوعی زندگی است، ولی حواس شما آن را درک نمی‌کند. (۱)

زندگی در مرگ

«... وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»

«و به کسی که در راه خدا کشته شده مرده مگویید بلکه اینان زنده‌هایی هستند ولی

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۵۱۹ تا ۵۲۷.

زندگی در مرگ (۲۰۹)

شما درک نمی‌کنید! (۱۵۳/بقره)

در این آیات، سخن از قتال و جهاد در راه خدا کرده، چیزی که هست این بلا-را به وصفی معرفی کرده که دیگر چون سایر بلاها مکروه و ناگوار نیست و صفت سویی در آن باقی نمانده و آن این است که این قتال مرگ و نابودی نیست، بلکه حیات است و چه حیاتی! (۱)

ورود سریع به بهشت برزخی

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۵۱۵.

(۲۱۰) مرگ و برزخ

«قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ، بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»

«(و از دورترین نقطه شهر مردی شتابان آمد و گفت هان ای مردم فرستادگان خدا را پیروی کنید... مردم او را کشتند، در همان دم به او گفته شد به بهشت در آی و او که داشت داخل بهشت می‌شد گفت ای کاش مردم من می‌دانستند چه سعادت نصیب شده، کاش

می‌دانستند چگونه پروردگارم مرا بیامرزید و مرا از مکرمین قرار داد!» (۲۶ و ۲۷ / یس)

در آیه مورد بحث جمله «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ» به جای خبر از کشته شدن مرد نشسته

ورود سریع به بهشت برزخی (۲۱۱)

تا اشاره باشد به این که بین کشته شدن آن مرد به دست مردم قریه و ما بین امر به داخل شدنش در بهشت، فاصله چندانی نبوده، آن قدر این دو به هم متصل بودند که گویی کشته شدنش همان و رسیدن دستور به داخل بهشت شدنش همان.

بنابراین مراد از جنت، بهشت برزخ است نه بهشت آخرت. و این آیه شریفه از ادله وجود برزخ است. (۱)

دلیلی بر وجود عذاب و آتش در برزخ

۱- میزان ج: ۱۷، ص: ۱۱۰.

(۲۱۲) مرگ و برزخ

«مِمَّا حَطَبْنَاهُمْ أَغْرِقُوا فَادْخُلُوا نَارًا فَلَمَّ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا» «و آن قوم از کثرت کفر و گناه، عاقبت غرق شدند و به آتش دوزخ در افتادند و جز خدا برای خود هیچ یار و یآوری نیافتند.» (۲۵ / نوح)
می‌فرماید: قوم نوح به خاطر معاصی و ذنوبشان به وسیله طوفان غرق شده و داخل آتشی شدند که با هیچ مقیاسی نمی‌توان عذابشان را اندازه‌گیری کرد.

مراد از آتش در آیه شریفه آتش برزخ است، که مجرمین بعد از مردن و قبل از قیامت در آن معذب می‌شوند، نه آتش آخرت و این آیه خود یکی از ادله برزخ است، چون می‌دانیم که آیه شریفه نمی‌خواهد بفرماید قوم نوح غرق شدند و به زودی در قیامت داخل آتش می‌شوند تا منظور از آتش، آتش قیامت باشد. (۱)

۱- میزان ج: ۲۰، ص: ۵۵.

دلیلی بر وجود عذاب و آتش در برزخ (۲۱۳)

مدت درنگ در قبر

«قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ»

«آن‌گاه خدا به کافران گوید که می‌دانید شما چند سال در زمین درنگ کردید؟» (۱۲ / مؤمنون)

این از جمله پرسش‌هایی است که خدا در قیامت از مردم می‌کند، که مدت درنگ شما در زمین چقدر بود؟ و این پرسش در چند جا از کلام مجیدش آمده و منظور از آن

(۲۱۴) مرگ و برزخ

پرسش از مدت درنگ در قبور است، همچنان که آیه: «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ» (۵۵ / روم) و آیه «كَانْتُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوْعَدُونَ لَمَّ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ» (۳۵ / احقاف) و غیر از این دو از آیات دیگر بر آن دلالت دارد.

«قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسِئَلُ الْعَادِيْنَ» (۱۱۳ / مؤمنون) ظاهر سیاق این است که مراد از روز یک روز از روزهای معمولی دنیا باشد. و اگر درنگ در برزخ را معادل بعضی از یک روز از روزهای دنیا کردند، از این باب است که خواسته‌اند عمر آن را در مقایسه با زندگی ابدی قیامت که آن روز بر ایشان مشهود می‌شود، اندک بشمارند.

مؤید این معنا تعبیری است که در جای دیگر قرآن آمده که از عمر برزخ به ساعت و در بعضی جاها به شامی از یک روز و یا به ظهری از آن تعبیر کردند.

مدت درنگ در قبر (۲۱۵)

و این که گفتند: «فَسِئَلُ الْعَادِيْنَ» معنایش این است که: ما خوب نمی‌توانیم بشماریم، از کسانی پرس که می‌توانند بشمارند، که بعضی از مفسرین آنان را به ملائکه تفسیر کرده‌اند، که شمارشگر ایامند و بعید هم نیست که چنین باشد.

«قَالَ إِنَّ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» گوینده این جمله خدای سبحان است. در این جمله نظریه کفار که عمر برزخ را اندک شمردند تصدیق شده و زمینه برای جمله آخر آیه فراهم شده که می‌فرماید: ای کاش می‌دانستید!

و معنای آن این است که خدای تعالی فرمود: مطلب همین است که شما گفتید، مدت مکث شما در برزخ اندک بود، ولی ای کاش در دنیا هم این معنارا می‌دانستید که مکث شما در قبور چقدر اندک است و پس از آن مکث اندک، از قبرها بیرون می‌شوید و در نتیجه منکر بعث نمی‌شدید تا به چنین عذابی جاودانه دچار گردید. (۱)

(۲۱۶) مرگ و برزخ

عدم احساس زمان در برزخ

«وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ...»

«چنین بود که بیدارشان کردیم تا از همدیگر پرسش کنند، یکی از آنها گفت: چقدر خوابیدید؟ گفتند: روزی یا قسمتی از روز خوابیده‌ایم. گفتند پروردگارتان بهتر داند که چه مدت خواب بوده‌اید...» (۹ / کهف)

۱- المیزان ج: ۱۵، ص: ۱۰۳.

عدم احساس زمان در برزخ (۲۱۷)

خدای تعالی خواب را بر اصحاب کهف مسلط نمود و در کنج غاری سیصد سال شمسی به خوابشان برد، وقتی بیدار شدند جز این به نظرشان نرسید که یا یک روز در خواب بوده‌اند و یا پاره‌ای از روز.

مکث هر انسان در دنیا و اشتغالش به زخارف و زینت‌های آن و دل‌باختگی‌اش نسبت به آن‌ها و غفلتش از ماسوای آن، خود آیتی است نظیر آیتی که در داستان اصحاب کهف است. همان‌طور که آن‌ها وقتی بیدار شدند خیال کردند روزی و یا پاره‌ای از روز خوابیده‌اند، انسان‌ها هم وقتی روز موعود را می‌بینند خیال می‌کنند یک روز و یا پاره‌ای از یک روز در دنیا مکث کرده‌اند.

از اصحاب کهف سؤال شد «كَمْ لَبِثْتُمْ» و آن‌ها گفتند: «لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»،

(۲۱۸) مرگ و برزخ

از همه انسان‌ها نیز در روز موعود سؤال می‌شود: «كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ»، (۱۱۲ / مؤمنون) «قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»، (۱۱۳ / مؤمنون) و نیز می‌فرماید: «كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ». (۳۵ / احقاف) (۱)

نمونه‌ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان

«أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامًا ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۳۴۰.

نمونه‌ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان (۲۱۹)

يَوْمَ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةً عَامًا فَأَنْظِرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَسْئَلْنَاهُ وَ أَنْظِرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ أَنْظِرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِئُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،

«یا مثل آن مردی که بر دهکده‌ای گذر کرد که با وجود بناهایی که داشت از سکنه خالی بود، از خود پرسید خدا چگونه مردم این دهکده را زنده می‌کند؟ پس خدا او را صد سال بمیرانید، آن‌گاه زنده‌اش کرد و پرسید چه مدتی مکث کردی؟ گفت: یک روز و یا قسمتی از یک روز خداوند فرمود: نه، بلکه صد سال مکث کردی، به خوردنی و نوشیدنی خویش بنگر که طعمش در این صد سال دگرگون نشده و به دراز گوش خویش بنگر، ما از این کارها منظورها داریم یکی این است که تو را آیتی و عبرتی برای مردم قرار دهیم، استخوان‌ها را بنگر که چگونه آنان را بر

(۲۲۰) مرگ و برزخ

می‌انگیزانیم و سپس آن‌ها را با گوشت می‌پوشانیم، همین که بر او روشن شد که صد سال است مرده و اینک دوباره زنده شده گفت: می‌دانم که خدا به همه چیز توانا است.» (۲۵۹ / بقره)

شخص مزبور پیامبری بوده که از خانه خود بیرون آمده، تا به محلی دور از شهر سفر کند، همینکه به راه افتاده تا به مقصد خود برود در بین راه به قریه‌ای رسیده که قرآن کریم آن را قریه خراب توصیف فرموده و وی مقصدش آنجا نبوده بلکه گذرش به آن محل افتاده و قریه نظرش را جلب کرده، لذا ایستاده و در سرنوشت آن به تفکر پرداخته و از آن‌چه دیده عبرت گرفته، که چگونه اهلش نابود شده‌اند و استخوانهای پوسیده آن‌ها در پیش رویش ریخته است.

نمونه‌ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان (۲۲۱)

سپس در حالی که به مردگان نگاه می‌کند با خود می‌گوید: «أَنْتِ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ - خدا چگونه این‌ها را زنده می‌کند؟»

شخص مزبور در عبرت‌گیری‌اش تعمق کرد و غرق در فکر شد و با خود گفت: عجب! صاحبان این استخوانها چند سال است که مرده‌اند؟ خدا می‌داند که چه تحولاتی به خود دیده‌اند، تا به این روز افتاده‌اند و چه صورتها که یکی پس از دیگری به خود گرفته‌اند، به طوری که امروز اصل آن‌ها که همان انسان‌ها باشند فراموش شده‌اند، در این‌جا بود که گفت: راستی خدا چگونه این‌ها را زنده می‌کند؟

و این گفتارش دو جهت دارد، یکی تعجب از زنده شدن بعد از طول مدت و جهت دوم تعجب برگشتن اجزا به صورت اولش، با این‌که این تغییرات غیرمتناهی را به خود دیده‌اند.

لذا خدای تعالی برایش مشکل را از هر دو جهت روشن کرد:

(۲۲۲) مرگ و برزخ

از جهت اول از این راه روشن کرد که خود او را بمیرانید و دوباره زنده کرد و پرسید که چقدر مکث کردی؟ از جهت دوم از این راه که استخوانهایی که در پیش رویش ریخته بود زنده کرد، و جلو چشمش اعضاء بدن آن مردگان را به هم وصل نمود.

پس خداوند او را صد سال بمیرانید، مردن و زنده شدنش در دو زمان از روز بود، که این چنین به شک افتاده می‌گوید: یک روز خوابیدم یا پاره‌ای از یک روز، و ظاهراً مردنش در طرف‌های صبح و زنده شدنش در طرف بعد از ظهر بوده است.

خدای سبحان پاسخ داد: «بَلْ لَيْتَ مِائَةَ عَامٍ»، یعنی بلکه صد سال خوابیدی، همینکه این سخن را شنید سخت تعجب کرد که پس چرا صد سال به نظر یک روز آمد و در عین حال پاسخ خدا، جواب از این تعجب هم بود که پس چرا من یک روز خوابیدم؟

نمونه‌ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان (۲۲۳)

مگر انسان این قدر می‌خوابد؟

آن‌گاه خدای سبحان برای این که کلام خود (بلکه صد سال خوابیدی) را تأیید نموده و برایش شاهد بیاورد فرمود: ببین طعام و شرابت را که متغیر نشده و به الاغت نظر کن و این تذکر برای آن بود که وقتی گفت: یک روز خوابیدم یا قسمتی از یک روز را معلوم شد هیچ متوجه کوتاهی و طول مدت نشده و از سایه آفتاب و یا نور آن و سایر اوضاع و احوال به دست آورده که این مقدار خوابیده و وقتی به او گفته شد تو صد سال است که خوابیده‌ای، چون امکان داشت که این جواب تردید برایش به وجود بیاورد که چرا هیچ تغییری در خودش، در بدنش و لباسش نمی‌بیند در حالی که اگر انسان صد سال بمیرد در این مدت طولانی باید وضع بدنیش تغییر کند، طراوت بدن را از دست بدهد و خاک شده و استخوانی پوسیده گردد.

(۲۲۴) مرگ و برزخ

خدای تعالی این شبهه را که ممکن بود در دل او پیدا شود، از این راه دفع کرد که دستور داد به طعام و شراب خود بنگر که نه گندیده و نه تغییر دیگری کرده و نیز به الاغ خود بنگر که استخوانهای پوسیده‌اش پیش رویت ریخته و همین استخوانهای الاغ بهترین دلیل است بر این که مدت خوابش طولانی بوده و وضع طعام و شرابش بهترین دلیل است بر این که برای خدا امکان دارد که چیزی را در چنین مدت طولانی به یک حال نگه دارد بدون این که دستخوش تغییر شود.

از این جا این معنا هم روشن می‌شود که الاغ او نیز مرده و استخوان شده بود و گویا اگر از مردن الاغ سخنی به میان نیاورده، به خاطر ادبی است که قرآن همواره رعایت آن را می‌کند.

و سخن کوتاه این که: بعد از نشان دادن طعام و شراب و زنده شدن الاغ، بیان الهی

نمونه‌ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان (۲۲۵)

تمام شد و معلوم شد که تعجب وی از طول مدت بیجا بود، چون از او اعتراف گرفت که صد سال مردن با یک روز و یا چند ساعت مردن و سپس زنده شدن فرقی ندارد، هم چنان که در روز قیامت از اهل محشر، نظیر این اعتراف را می‌گیرد. پس خداوند برای این شخص روشن کرد که کم و زیاد بودن فاصله زمانی میان احیا و اماتة برای خدای تعالی تفاوت نمی‌کند و در قدرت او که حاکم بر همه چیز است اثری نمی‌گذارد، چون قدرت او مادی و زمانی نیست، تا وضعش به خاطر عارض شدن عوارض، دگرگون و کم و زیاد شود، مثلاً زنده کردن مرده‌های دیروز برایش آسان و زنده کردن مرده‌های سالهای پیش، برایش دشوار باشد، بلکه در برابر قدرت او، دور و نزدیک، یکسان و مساوی است، هم چنان که خودش فرمود:

«أَنَّهُمْ يَرْؤُهُ بَعِيدًا وَ تَرِيهِ قَرِيبًا - مردم قیامت را دور می‌پندارند ولی ما آن را

(۲۲۶) مرگ و برزخ

نزدیک می‌بینیم!» (۶ و ۷ / معارج)

و نیز فرمود:

«وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ - امر قیامت، بیش از چشم برهم زدنی نیست.» (۷۷ / نحل)

علاوه بر همه فوایدی که در قصه بود، این حقیقت نیز بیان شده که در قیامت وقتی مردگان زنده می‌شوند، چه حالی دارند و پیش خود چه احساسی دارند، در آن روز مثل همین صاحب قصه شک می‌کنند که چقدر آرمیدیم، همچنان که خداوند متعال در قرآن فرموده:

«وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ، كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ، وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى

نمونه‌ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان (۲۲۷)

يَوْمِ الْبُعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبُعْثِ وَ لَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.» (۵۵ و ۵۶ / روم)

از حسن این شخص که گفت: «آئی یحیی هذه الله»، دو جهت استفاده می‌شود، یکی زنده شدن بعد از طول مدت و دوم برگشتن اجزا به صورت اولیه خود، که تا این جا خدای سبحان جواب از جهت اول را روشن ساخت، اینک برای روشن شدن جهت دوم نظر او را به استخوانهای پوسیده متوجه می‌سازد و می‌فرماید:

«وَ أَنْظَرُ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا!»

«استخوانها را بنگر که چگونه آنان را بر می‌انگیزانیم و سپس آن‌ها را با گوشت می‌پوشانیم!» (۲۵۹/بقره) (۱)

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۵۳۱.

(۲۲۸) مرگ و برزخ

برگشت علم قبلی انسان بعد از مرگ و احیاء مجدد

«... فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

«... همینکه بر او روشن شد که صد سال است مرده و اینک دوباره زنده شده گفت: می‌دانم که خدا به همه چیز توانا است.»
(۲۵۹ / بقره)

این آیه در صدد بیان این است که: بعد از آن که مطلب برای این شخص روشن شد، او به خاطر خود رجوع می‌کند و به یاد می‌آورد که قبلاً هم به قدرت مطلقه و بی‌پایان الهی ایمان داشته است و کانه قبلاً بعد از آن که «کجا خدا این‌ها را زنده می‌کند» در قلبش خطور کرده، به علم و ایمانی که به قدرت مطلقه خدا داشته، اکتفا نموده و بعد از آن که با برگشت علم قبلی انسان بعد از مرگ و احیاء مجدد (۲۲۹)

مردن و زنده شدن خود، قدرت خدا را به چشم دیده، دوباره به قلب خود مراجعه نموده و همان ایمان و علم قبلی خود را تصدیق کرده و به خدای تعالی عرضه داشته که خدایا تو همواره برای من خیر خواهی می‌کنی و هرگز در هدایت به من خیانت نمی‌کنی و ایمانی که همواره دلم به آن اعتماد داشت: (که قدرت تو مطلق است!) جهل نبود، بلکه علمی بود که لیاقت آن را داشت که به آن اعتماد شود.

و نظائر این مطلب بسیار است، بسیار می‌شود که آدمی به چیزی علم دارد، لیکن فکری در ذهنش خطور می‌کند که با آن علم منافات دارد، اما نه این که علم به کلی از بین رفته تبدیل به شک می‌شود، بلکه به خاطر عوامل و اسباب دیگری این فکر به ذهن می‌آید ناچار خود را به همان علمی که دارد قانع می‌کند، تا روزی آن شبهه برطرف شود و بعد از آن که شبهه برطرف شد، دوباره به همان علم خودش مراجعه نموده، می‌گوید: من که

(۲۳۰) مرگ و برزخ

از اول می‌دانستم و می‌گفتم مطلب از این قرار است و آن طور که مقتضای آن شبهه بود نیست و از این که علم قبلی صائب و درست بود خوشحال می‌شود. و معنای آیه شریفه این نیست که بعد از زنده شدن تازه علم پیدا کرد به این که خدا به هر چیز قادر است و قبل از آن در شک بوده است! (۱)

منع شیطان از دخالت در برزخ

«قَالَ أَنْظِرْنِيَا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۵۳۱.

منع شیطان از دخالت در برزخ (۲۳۱)

«گفت: مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت ده،»

«قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ»

«فرمود مهلت خواهی داشت!» (۱۴ و ۱۵ / اعراف)

ابلیس از خدای تعالی مهلت می‌خواهد و خداوند هم به وی مهلت می‌دهد. خداوند در جای دیگر نیز این معنا را ذکر کرده و فرموده: ابلیس بطور مطلق از خدا مهلت خواسته، ولیکن خداوند او را تا زمانی معین مهلت داده است. (۳۸ / حجر)
و از این که ابلیس از خدا خواست تا روز قیامت مهلتش دهد استفاده می‌شود که وی در این صدد بوده که جنس بشر را هم در دنیا

و هم در عالم برزخ گمراه کند، ولیکن خداوند دعایش را به اجابت نرسانید و شاید خداوند خواسته باشد که او را تنها در (۲۳۲) مرگ و برزخ

زندگی دنیا بر بندگانش مسلط کند و دیگر در عالم برزخ قدرت بر اغوای آنان نداشته باشد، هر چند به مصداق آیه زیر رفاقت و همنشینی با آنان را داشته باشد:

«وَمَنْ يَعْمَلْ عَمَلًا شَرًّا لَنْ نَجْعَلَ لَهُ فِيهِ قَرِينًا وَلَا يَنْفَعُكَ فِيهِ الْقَرِينُ، وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ، حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ، وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ» (۳۶ تا ۳۹ / زحرف)

و هم چنین آیه:

«أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ» (۲۲ / صافات). (۱)

۱- المیزان ج: ۸، ص: ۳۴.

منع شیطان از دخالت در برزخ (۲۳۳)

زندگی غیر اجتماعی انسان در برزخ و آخرت

خدای تعالی خبر می‌دهد از این که انسان به زودی از این زندگی اجتماعی کوچ نموده در عالمی دیگر و منزلگاهی دیگر فرود می‌آید و آن عالم را برزخ نامیده و فرموده: که بعد از آن منزلگاه منزلی دیگر هست، که سرمنزل انسان‌ها است و آن را خانه آخرت نامیده است.

چیزی که هست او در زندگی بعد از دنیا حیاتی انفرادی دارد، دیگر زندگیش اجتماعی نیست، به این معنا که ادامه زندگی در آنجا احتیاج به تعاون و اشتراک و (۲۳۴) مرگ و برزخ

همدستی دیگران ندارد، بلکه سلطنت و حکمرانی در تمامی احکام حیات در آن عالم از آن خود فرد است، هستیش مستقل از هستی دیگران و تعاون و یاری دیگران است. از این جا می‌فهمیم که نظام در آن زندگی غیر نظام در زندگی دنیای مادی است چون اگر نظام آنجا هم مانند نظام دنیا بود چاره‌ای جز تعاون و اشتراک نبود و لیکن انسان زندگی مادیش را پشت سر گذاشته، به سوی پروردگارش روی آورده و در آنجا تمامی علوم عملیش نیز باطل می‌شود، دیگر لزومی نمی‌بیند که دیگران را استخدام کند و در شؤون آنان تصرف نماید و دیگر احتیاجی به تشکیل اجتماعی مدنی و تعاونی احساس نمی‌کند، (چون این زندگی دنیا بود که مجبورش کرد به این که تشکیل اجتماع دهد).

او نیز سایر احکامی هم که در دنیا داشت در آن عالم ندارد و در آن عالم تنها و تنها

زندگی غیر اجتماعی انسان در برزخ و آخرت (۲۳۵)

سر و کارش با اعمالی است که در دنیا کرده، یا نتیجه‌هایی است که حسنات و سیئاتش به بار آورده و در آن عالم جز به حقیقت امر بر نمی‌خورد آنجاست که نبأ عظیم برایش آشکار می‌شود، آن نبأ که در دنیا بر سرش اختلاف داشتند، هم‌چنان که فرمود:

«وَأَنْتُمْ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا» (۸۰ / مریم)

و نیز در این باره فرموده:

«وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فَرْدًا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرْكَبْتُمْ مَا Χَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَ الَّذِينَ كُنْتُمْ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» (۹۴ / انعام)

و نیز فرمود:

«هُنَالِكَ تَبْلُغُوا كُلَّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ مَوْلِيَهُمُ الْحَقُّ وَضَلُّوا

(۲۳۶) مرگ و برزخ

عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (۳۰ / یونس)

و نیز فرموده:

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ!» (۴۸/ابراهیم)

و باز فرموده:

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى، وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى، ثُمَّ يُجْزَى الْجَزَاءَ الْوَافِي.» (۳۹ تا ۴۱/نجم)

و آیاتی دیگر که می‌فهمانند بعد از مرگ، آدمی تنها است و یگانه همنشین او عمل او است و دیگر اثری از احکام دنیوی را در

آن جا نمی‌بیند و دیگر زندگی اجتماعی و بر

زندگی غیر اجتماعی انسان در برزخ و آخرت (۲۳۷)

اساس تعاون ندارد و از آن علوم عملیه‌ای که در دنیا به حکم ضرورت مورد عمل قرار می‌داد اثری نمی‌یابد و کیفیت ظهور عملش

در آن جا و ظهور و تجسم جزای عملش طوری است که با زبان نمی‌شود بیان کرد. (۱)

چگونگی محفوظ بودن انسان مرده و خاک شده

«إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ»

«آیا وقتی مردیم و خاک شدیم؟ این برگشتن بعیدی است!» (۳ / ق)

۱- میزان ج: ۲، ص: ۱۸۳.

(۲۳۸) مرگ و برزخ

مشرکین تعجب می‌کنند و می‌گویند: آیا وقتی که ما مردیم و خاک شدیم و ذات ما آنچنان باطل و نابود شد که دیگر اثری از آن

به جای نماند دوباره مبعوث می‌شویم و بر می‌گردیم؟ آخر این برگشتن برگشتنی باور نکردنی است و عقل آن را نمی‌پذیرد، و

زیر بار آن نمی‌رود.

«قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ» (۴ / ق) این آیه سخن آنان و استبعادشان نسبت به بعث و رجوع را رد

می‌کند، چون آنان استناد جستند به این که بعد از مردن به زودی متلاشی می‌شویم و بدنهایمان خاک می‌شود و با خاک‌های دیگر

مخلوط می‌گردد.

آیه مورد بحث جواب می‌دهد که: ما دانا هستیم به آنچه که زمین از بدنهای شما می‌خورد و آنچه از بدنهایتان ناقص می‌سازد و

علم ما چنان نیست که جزئی از اجزاء

چگونگی محفوظ بودن انسان مرده و خاک شده (۲۳۹)

شما را از قلم بیندازد تا برگرداندن آن به خاطر نامعلوم بودن دشوار و یا نشدنی باشد.

«وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ» یعنی نزد ما کتابی است که حافظ هر چیز است، بلکه آثار و احوال هر چیزی را هم ضبط می‌کند و یا

معنایش این است که: نزد ما کتابی است که خود آن کتاب محفوظ است و حوادث، آن را دچار دگرگونی و تحریف نمی‌کند و

آن کتاب عبارت است از لوح محفوظ که تمامی آنچه بوده و آنچه هست و آنچه تا قیامت خواهد بود در آن کتاب محفوظ

است. (۱)

بحثی پیرامون تجرد نفس

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۵۰۶.

(۲۴۰) مرگ و برزخ

«قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»

«بگو فرشته مرگ که بر شما گماشته‌اند جانان را می‌گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازگشت خواهید کرد.» (۱۱ / سجده)
این آیه از روشن‌ترین آیات قرآنی است که دلالت بر تجرد نفس می‌کند و می‌فهماند که نفس غیر از بدن است، نه جزو آن است و نه حالی از حالات آن.

به طور کلی نفس آدمی موجودی است مجرد، موجودی است ماورای بدن و احکامی دارد غیر احکام بدن و هر مرکب جسمانی دیگر، (خلاصه موجودی است غیر مادی که نه طول دارد و نه عرض و نه در چهار دیواری بدن می‌گنجد)، بلکه با بدن ارتباط و علقه‌ای

بحثی پیرامون تجرد نفس (۲۴۱)

دارد و یا به عبارتی با آن متحد است و به وسیله شعور و اراده و سایر صفات ادراکی، بدن را اداره می‌کند.

دقت در آیات قرآن شریف این معنا را به خوبی روشن می‌سازد، چون می‌فهماند که تمام شخصیت انسان بدن نیست، که وقتی بدن از کار افتاد شخص بمیرد و با فنای بدن و پوسیدن و انحلال ترکیب‌هایش و متلاشی شدن اجزایش، فانی شود، بلکه تمام شخصیت آدمی به چیز دیگری است، که بعد از مردن بدن باز هم زنده است، یا عیشی دائم و گوارا و نعیمی مقیم را از سر می‌گیرد. (عیشی که دیگر در دیدن حقایق محکوم به این نیست که از دو چشم سر بیند و در شنیدن حقایق از دو سوراخ گوش بشنود، عیشی که دیگر لذتش محدود به درک ملایمات جسمی نیست)، و یا به شقاوت و رنجی دائم و عذابی الیم می‌رسد.

(۲۴۲) مرگ و برزخ

و نیز می‌رساند که سعادت آدمی در آن زندگی و شقاوت و تیره روزیش مربوط به سنخ ملکات و اعمال او است، نه به جهات جسمانی (از سفیدی و سیاهی و قدرت و ضعف) و نه به احکام اجتماعی (از آقا‌زادگی و ریاست و مقام و امثال آن).
پس این‌ها حقایقی است که این آیات شریفه آن را دست می‌دهد و معلوم است که این احکام مغایر با احکام جسمانی است و از هر جهت با خواص مادیت دنیوی منافات دارد و از همه این‌ها فهمیده می‌شود که پس نفس انسان‌ها غیر بدن‌های ایشان است.
و در دلالت بر این معنا آیات برزخ به تنهایی دلیل نیست، بلکه آیاتی دیگر نیز این معنا را افاده می‌کند. از جمله آن‌ها آیات زیر است:

«و نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (۹ / سجده)

«وایشان تو را از روحِ قُلِ الرُّوحِ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (۸۵ / اسراء)

بحثی پیرامون تجرد نفس (۲۴۳)

امر خدا - که روح هم یکی از مصادیق آن است - از جنس موجودات جسمانی و مادی نیست، چون اگر بود محکوم به احکام ماده بود و یکی از احکام عمومی ماده این است که به تدریج موجود شود و وجودش مقید به زمان و مکان باشد، پس روحی که در انسان هست مادی و جسمانی نیست هر چند که با ماده تعلق و ارتباط دارد.

آن‌گاه از آیاتی دیگر کیفیت ارتباط روح با ماده بدست می‌آید، یکجا می‌فرماید:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً، فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا، فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا، ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ، فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (۱۲ تا ۱۴ / مؤمنون)

و بیان کرد که انسان در آغاز بجز یک جسمی طبیعی نبود و از بدو پیدایشش

(۲۴۴) مرگ و برزخ

صورت‌هایی گوناگون به خود گرفت، تا در آخر خدای تعالی همین موجود جسمانی و جامد و خمود را، خلقتی دیگر کرد که در آن خلقت انسان دارای شعور و اراده گشت، کارهایی می‌کند که کار جسم و ماده نیست، چون شعور و اراده و فکر و تصرف و تسخیر موجودات و تدبیر در امور عالم، به نقل دادن و دگرگون کردن و امثال آن از کارهایی که از اجسام و جسمانیات سر نمی‌زد، نیازمند است - پس معلوم شد که روح جسمانی نیست، به خاطر این که موضوع و مصدر افعالی است که فعل جسم نیست. پس نفس بالنسبه به جسمی که در آغاز مبدأ وجود او بوده - یعنی بدنی که باعث و منشأ پیدایش آن بوده - به منزله میوه از درخت و به وجهی به منزله روشنایی از نفت است.

با این بیان تا حدی کیفیت تعلق روح به بدن و پیدایش روح از بدن، روشن می‌گردد و آن‌گاه با فرا رسیدن مرگ این تعلق و ارتباط قطع می‌شود، دیگر روح با بدن کار نمی‌کند،
 بحثی پیرامون تجرد نفس (۲۴۵)

پس روح در اول پیدایشش عین بدن بود و سپس با انشایی از خدا از بدن متمایز می‌گردد و در آخر با مردن بدن، بکلی از بدن جدا و مستقل می‌شود. (۱)

سیر عوالم بعد از مرگ

«... لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»

«سوگند به شفق و سوگند به شب و آن‌چه ببوشاند و سوگند به ماه شب چهاردهم که همه جوانبش نورانی می‌شود، که به زودی بعد از مرگ عوالمی را سیر خواهید کرد!» (۱۶ تا ۲۵ / انشقاق)

۱- میزان ج: ۱۶، ص: ۳۷۵ و ج: ۱، ص: ۵۲۸.

(۲۴۶) مرگ و برزخ

کلمه طبق به معنای چیزی و یا حالی است که مطابق چیز دیگر و یا حال دیگر باشد، چه این که یکی بالای دیگری قرار بگیرد و چه نگیرد، بلکه پهلوی هم باشند، به هر حال منظور مراحل زندگی است که انسان آن را در تلاشش به سوی پروردگارش طی می‌کند، مرحله زندگی دنیا و سپس مرحله مرگ و آن‌گاه مرحله حیات برزخی و سپس مرگ در برزخ هنگام دمیدن صور و در آخر انتقال به زندگی آخرت و حساب و جزا.

این سوگندها تأکید مضمون آیه زیر است: (۶ / انشقاق)

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»

در این آیه اشاره‌ای است به این که مراحلی که انسان در مسیرش به سوی پروردگارش طی می‌کند، مراحلی مترتب و با یکدیگر متطابق است. (۱)

سیر عوالم بعد از مرگ (۲۴۷)

در برزخ استکمال نیست!

نفوسی که در دنیا از قوه به فعلیت در آمده و به حدی از فعلیت رسیده و مرده‌اند، دیگر امکان استکمالی در آینده و به طور دائم در آن‌ها باقی نمانده، بلکه یا همچنان بر فعلیت حاضر خود مستقر می‌گردند و یا آن‌که از آن فعلیت در آمده، صورت عقلیه مناسبی به

خود می‌گیرند و باز به همان حد و اندازه باقی می‌مانند و خلاصه امکان استكمال بعد از مردن تمام می‌شود.

انسانی که با نفسی ساده مرده، ولی کارهایی هم از خوب و بد کرده، اگر دیر می‌مرد

۱- المیزان ج: ۲۰، ص: ۴۰۷.

(۲۴۸) مرگ و برزخ

و مدتی دیگر زندگی می‌کرد، ممکن بود برای نفس ساده خود صورتی سعیده و یا شقیه کسب کند و هم‌چنین اگر قبل از کسب چنین صورتی بمیرد، ولی دو مرتبه به دنیا برگردد و مدتی زندگی کند، باز ممکن است زائد بر همان صورت که گفتیم صورتی جدید، کسب کند و اگر برگردد در عالم برزخ پاداش و یا کیفر کرده‌های خود را می‌بیند، تا آن‌جا که به صورتی عقلی مناسب با صورت مثالی قبلیش درآید، وقتی درآمد، دیگر آن امکان استكمال باطل گشته، تنها امکانات استکمالات عقلی برای باقی می‌ماند، که در چنین حالی اگر به دنیا برگردد، می‌تواند صورت عقلیه دیگری از ناحیه ماده و افعال مربوط به آن کسب کند، مانند انبیاء و اولیاء، که اگر فرض کنیم دوباره به دنیا برگردند، می‌توانند صورت عقلیه دیگری به دست آورند و اگر برگردند، جز آنچه در نوبت اول کسب کرده‌اند، کمال و صعود دیگری در مدارج آن و در برزخ استكمال نیست! (۲۴۹)

سیر دیگری در صراط آن، نخواهند داشت. (۱)

عرضه بر آتش برزخ، قبل از دخول در عذاب قیامت

(شکنجه خاص آل فرعون)

«النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»

«آتشی که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند تا قیامت به پا شود و چون به پا

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۳۱۲. (بحث علمی و فلسفی)

(۲۵۰) مرگ و برزخ

شد گفته می‌شود ای آل فرعون داخل شدیدترین عذاب شوید!» (۴۶ / غافر)

این آیه شریفه در افاده چند نکته صریح است:

اول این‌که: با آل فرعون این‌طور معامله می‌شود که اول آنان را بر آتش عرضه می‌کنند و سپس آنان را در آن داخل می‌کنند و این هم پیداست که داخل آتش شدن سخت‌تر است، از این‌که انسان را بر آتش عرضه کنند.

نکته دوم این‌که: عرضه آنان بر آتش قبل از روز قیامت است که در آن روز دوزخیان را داخل دوزخ می‌کنند.

پس معلوم می‌شود عرضه کردن آل فرعون بر آتش، در عالمی قبل از عالم قیامت صورت می‌گیرد و آن عالم برزخ است که فاصله بین دنیا و آخرت است.

عرضه بر آتش برزخ، قبل از دخول در عذاب قیامت (۲۵۱)

نکته سوم این‌که شکنجه در برزخ با شکنجه در قیامت به وسیله یک چیز صورت می‌گیرد، آنهم آتش است، چیزی که هست اهل برزخ از دور از آتش رنج می‌برند و اهل قیامت در داخل آن قرار می‌گیرند.

و در این‌که فرمود «صبح و شام» اشاره است به این‌که عرضه کفار بر آتش پشت سر هم واقع می‌شود و لا ینقطع ادامه می‌یابد. و ای بسا این استفاده هم بشود، که اهل برزخ از آن‌جا که به کلی از دنیا منقطع نشده‌اند، مانند اهل دنیا صبح و شام دارند.

«... وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» هر صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند تا قیامت به پا شود و چون به پا شد

گفته می‌شود ای آل فرعون داخل شوید در شدیدترین عذاب! (۱)

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۵۰۸.

(۲۵۲) مرگ و برزخ

روایات اسلامی درباره برزخ و زندگی بعد از مرگ

۱- در تفسیر قمی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

فرزند آدم وقتی به آخرین روز دنیا و اولین روز آخرت می‌رسد مال و فرزندان و اعمالش در نظرش مجسم می‌شوند، نخست متوجه مال خود می‌شود و به او می‌گوید: به خدا سوگند من برای جمع‌آوری و حفظ تو بسیار حریص بودم و بسیار بخل ورزیدم، حال چه کمکی می‌توانی به من بکنی؟ مال به او می‌گوید:

کفن خود را می‌توانی از من برداری!

روایات اسلامی درباره برزخ و زندگی بعد از مرگ (۲۵۳)

سپس متوجه فرزندان می‌شود و به ایشان می‌گوید: به خدا سوگند! من خیلی شما را دوست می‌داشتم و همواره حمایت از شما می‌کردم در این روز بیچارگیم چه خدمتی می‌توانید به من بکنید؟ می‌گویند:

غیر از این که تو را در گودالت دفن کنیم هیچ!

سپس متوجه عمل خود می‌شود و می‌گوید: به خدا سوگند من درباره تو بی‌رغبت بودم و تو بر من گران بودی، تو امروز چه کمکی به من می‌کنی؟ می‌گوید:

من مونس توام در قبر و در قیامت، تا آن که من و تو را بر پروردگارت عرضه بدارند!

آن‌گاه امام فرمود:

اگر آدمی در دنیا ولی خدا باشد، عملش به صورت خوشبوترین و زیباترین، و خوش‌لباسترین مرد نزدش می‌آید و می‌گوید: بشارت می‌دهم تو را به روحی از

(۲۵۴) مرگ و برزخ

خدا و ریحانی و بهشت نعیمی که چه خوش آمدنی کردی!

وی می‌پرسد: تو کیستی؟ می‌گوید:

من عمل صالح توام که از دنیا به آخرت کوچ کرده‌ام!

و آدمی در آن روز مرده شوی خود را می‌شناسد و با کسانی که جنازه‌اش را برمی‌دارند سخن می‌گوید و سوگندشان می‌دهد که عجله کنند، پس همین که داخل قبر شد، دو فرشته نزدش می‌آیند که همان دو قتان قبرند موی بدنشان آن‌قدر بلند است که روی زمین کشیده می‌شود و با انیاب خود زمین را می‌شکافند، صدایی دارند چون رعد قاصف، دیدگانی چون برق خاطف، برقی که چشم را می‌زند، از او می‌پرسند:

پروردگارت کیست؟

و پیرو کدامیک از انبیایی؟ و چه دینی داری؟

روایات اسلامی درباره برزخ و زندگی بعد از مرگ (۲۵۵)

می‌گوید: پروردگارم الله است! پیامبرم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله! و دینم اسلام است!

می‌گویند: به خاطر این که در سخن حق پایدار مانده‌ای خدایت بر آن‌چه دوست می‌داری و بدان خوشنودی ثابت بدارد!

و این دعای خیر همان است که خدای تعالی در قرآن فرموده:

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»

«خدای تعالی کسانی را که ایمان آورده‌اند بر قول حق و ثابت، هم در دنیا و هم در آخرت پایداری می‌دهد!» (۲۷/ابراهیم)

این جاست که قبر او را تا آن‌جا که چشمش کار کند گشاد می‌کنند و دری از بهشت به رویش می‌گشایند و به وی می‌گویند: با دیده روشن و با خرسندی خاطر بخواب، آن‌طور که جوان نارس و آسوده‌خاطر

(۲۵۶) مرگ و برزخ

می‌خوابد!

این دعای خیر همان است که خدای تعالی درباره‌اش فرموده:

«أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّشْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا»

«بهشتیان آن روز بهترین جایگاه و زیباترین خوابگاه را دارند.» (۲۴ / فرقان)

و اگر دشمن پروردگارش باشد، فرشته‌اش به صورت زشت‌ترین صورت و جامه و بدترین چیز نزدش می‌آید و به وی می‌گوید:

بشارت باد تو را به ضیافتی از حمیم دوزخ، جایگاه آتشی افروخته!

و او نیز شوینده خود را می‌شناسد و حامل خود را سوگند می‌دهد که: مرا بطرف قبر مبر و چون داخل قبرش می‌کنند، دو فرشته

ممتحن نزدش می‌آیند و کفن او را از بدنش انداخته، می‌پرسند: پروردگار توو پیغمبرت کیست؟ و چه دینی داری؟ می‌گوید:

روایات اسلامی درباره برزخ و زندگی بعد از مرگ (۲۵۷)

نمی‌دانم، می‌گویند: هرگز ندانی و هدایت نشوی پس او را با گریزی آنچنان می‌زنند که تمامی جنبنده‌هایی که خدا آفریده، به غیر از جن و انس، همه از آن ضربت تکان می‌خورند.

آن‌گاه دری از جهنم به رویش باز نموده و به او می‌گویند: بخواب با بدترین حال، آن‌گاه قبرش آنقدر تنگ می‌شود که بر اندامش می‌چسبد، آنطور که نوک نیزه به غلافش، بطوری که دماغش یعنی مغز سرش از بین ناخن و گوشش بیرون آید و خداوند مار و عقرب زمین و حشرات آن را بر او مسلط می‌کند تا نیشش بزنند و او بدین حال خواهد بود تا خداوند از قبرش مبعوث کند، در این مدت آنقدر در فشار است که دائما آرزو می‌کند کی می‌شود که قیامت قیام کند!

۲- در کتاب منتخب البصائر از امام ابی جعفر علیه‌السلام روایت آورده که

(۲۵۸) مرگ و برزخ

فرمود: سؤال قبر مخصوص دو طائفه است، یکی آن‌هایی که ایمان خالص داشتند و یکی آن‌ها که کفر خالص داشتند. عرضه داشتم پس سایر مردم چطور؟ فرمود: اما بقیه مردم: از سؤالشان صرف نظر می‌شود.

۳- در امالی شیخ از ابن ظبیان روایت کرده که گفت: نزد امام صادق علیه‌السلام بودم، ایشان پرسیدند: مردم درباره ارواح مؤمنین بعد از مرگ چه می‌گویند؟

من عرضه داشتم می‌گویند ارواح مؤمنین در سنگدان مرغانی سبز رنگ جا می‌گیرند فرمود: سبحان الله، خدای تعالی مؤمن را گرامی‌تر از این می‌دارد! (۱)

۱- در اغلب روایات که حضرت با این عبارت از معتقدات مردم سؤال می‌فرمایند منظور معتقدات غیر شیعه اهل بیت علیه‌السلام می‌باشد.

روایات اسلامی درباره برزخ و زندگی بعد از مرگ (۲۵۹)

بلکه در دم مرگ مؤمن، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام، در حالی که ملائکه مقرب

خدای عزوجل ایشان را همراهی می‌کنند، به بالینش حاضر می‌شوند، اگر خدای تعالی زبانش را به شهادت بر توحید او و نبوت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ولایت اهل بیت آنجناب، باز کرد که بر این معانی شهادت می‌دهد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام و ملائکه مقرب خدا با ایشان گواه می‌شوند و اگر زبانش بند آمده باشد، خدای تعالی رسول گرامی خود را به این خصیصه اختصاص داده که از ایمان درونی هر کس آگاه است و لذا به ایمان درونی مؤمن گواهی می‌دهد و علی و فاطمه و حسن و حسین - که بر همگی آنان بهترین سلام باد! و نیز ملائکه‌ای که حضور دارند، شهادت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را گواهی می‌کنند.

(۲۶۰) مرگ و برزخ

و این مؤمن وقتی روحش گرفته می‌شود، او را به سوی بهشت می‌برند، البته با بدنی و صورتی نظیر صورتی که در دنیا داشت و مؤمنین در آنجا می‌خورند و می‌نوشند، به طوری که اگر کسی از آشنایانشان از دنیا به نزدشان بیاید، ایشان را می‌شناسد، چون گفتیم به همان صورتی هستند که در دنیا بودند.

۴- و در کتاب محاسن از حماد بن عثمان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که گفت: سخن از ارواح مؤمنین به میان آمد، آنجناب فرمود: یکدیگر را دیدار می‌کنند.

من از در تعجب پرسیدم: دیدار می‌کنند؟ فرمود: آری، از یکدیگر احوال می‌پرسند و یکدیگر را می‌شناسند، حتی وقتی تو یکی از ایشان را بینی می‌گویی: این فلانی است.

۵- در کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: مؤمن به دیدار بازماندگان خود می‌آید و از زندگی آنان تنها آنچه مایه خرسندی است می‌بیند

روایات اسلامی درباره برزخ و زندگی بعد از مرگ (۲۶۱)

و آنچه مایه نگرانی است از نظر او پوشیده می‌دارند.

کافر هم به زیارت بازمانده خود می‌آید، ولی او تنها ناگوریها را می‌بیند و اما خوشی‌ها و آنچه محبوب او است از نظرش پوشیده می‌دارند.

آن‌گاه اضافه فرمود: بعضی از اموات در همه جمعه‌ها به دیدار اهل خود می‌آیند و بعضی دیگر به قدر عملی که دارند.

۶- و در کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: ارواح اموات، مانند اجساد، بدن دارند و در درختی از بهشت جای دارند، یکدیگر را می‌شناسند و حال یکدیگر را می‌پرسند و چون روحی تازه از راه برسد، به یکدیگر می‌گویند: فعلاً مزاحمش نشوید که از هول عظیمی در آمده، بگذارید کمی استراحت کند، آن‌گاه از او می‌پرسند: فلانی چه کرد؟ اگر در پاسخ بگوید او در دنیا زنده بود که من آمدم، به

(۲۶۲) مرگ و برزخ

انتظارش می‌نشینند و اگر بگوید او مدتی است از دنیا در آمده، می‌فهمند که او بهشتی نبوده از در ترحم می‌گویند سقوط کرده، سقوط کرده است!

توجه: روایات در باب زندگی در برزخ بسیار زیاد است و ما آن مقدار را که جامع معنای برزخ بود انتخاب نموده، در این جا آوردیم، و گرنه در این معانی که ما آوردیم روایات آن قدر زیاد است که به حد استفاضه رسیده و همه آن‌ها دلالت دارد بر این که برزخ عالمی است مجرد از ماده. (۱)

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۵۴۵.

روایات اسلامی درباره برزخ و زندگی بعد از مرگ (۲۶۳)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۵۲۴۰۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

